



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



فکره سیاسی و مباحثه‌های در حج و عمره
مسئله
رسالة العمرة: انتقال مناسک و انگیزان برای زائران و مسافران
از نگاه به علم
پهنایان مدیریت
و مسیریان شیوه در مدیریت
دورانها و انگیزات بفری در نگاه مسلمانان
فصلنامه غیر قابل انکار اما گمان شده
حج نامه
زیر در حج و عمره مسلمانان
انرژی در حج و مسافریان زمان
غیر قابل حج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۶۳
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۱	خودشناسی و منزلت یابی در حج رحمانی
۲۷	سعی
۳۳	رساله قدمیه
۴۸	یهودیان مدینه
۶۷	وضعیت شیعه در مدینه
۸۰	جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان
۹۲	فضایل غیر قابل انکار اما کتمان شده
۹۹	حج نامه
۱۳۳	زن در حج گذاری مسلمانان (۱)
۱۴۸	قربانی در حج و مقتضیات زمان
۱۷۶	خبرهای حج
۱۹۴	درباره مرکز

میقات حج- جلد ۶۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدید آور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی
 مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴
 شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ ریا
 یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).
 یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.
 عنوان روی جلد : خاطرات حج.
 عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).
 عنوان دیگر : خاطرات حج
 موضوع : حج -- خاطرات
 موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات
 رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۹م۱۵ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴
 ص: ۱

اشاره

خودشناسی و منزلت یابی در حج رحمانی

ص: ۶

احرام

«حج»، یعنی قصد و حرکت و حرکت نیز با سیر و سفر همراه است. سفر می‌تواند به شکل‌های مختلف (بدنی، روحی، فکری و ...) و برای مقاصد و اهداف گوناگون صورت گیرد و دستاوردهایی به همراه آورد.

حج، جامع تمام عبادات است؛ عبادت‌های مالی، بدنی، فکری و اخلاقی و اسرار و حکمت‌های فراوان دارد؛ (مانند اظهار تعبد و تسلیم، آزمون انسان‌ها، کسب تقوا و ورع، همسانی با فرشتگان، تجلی وحدت مسلمین، و ...).

از فلسفه‌ها و اهداف بسیار والای حج، «شناخت خویشتن و رسیدن به منزلت واقعی» است؛ یعنی انسان در این حرکت صعودی و سالکانه، علاوه بر این که ثمرات زیادی به دست می‌آورد، به خودشناسی واقعی نیز نایل می‌شود و مقام و منزلت اصلی خود را باز می‌یابد. معرفت نفس و درک منزلت از مهمترین وظایف مسلمان و اصلی‌ترین منزل سیر و سلوک عرفانی و اخلاقی او است و تا این شناخت نباشد، حرکت بایسته‌ای صورت نمی‌گیرد و مقام و موقعیت واقعی به دست نمی‌آید.

حج پاسخ به سه پرسش اساسی است:

۱. از کجا آمده‌ام؟

۲. برای چه آمده‌ام؟

۳. به کجا می‌روم؟

سالها فکر من این است و همه شب سختم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟

ز کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر، نمایی وطنم؟

و چه زیبا گفته است امیر ایمان و بیان که: «

رحم الله امرأً اعدت لنفسه و استعداد لرمسه و علم من این و فی این و الی این؟!»

«(۱) خداوند رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده است، در کجا است و سرانجام به کجا خواهد رفت.»

مهم‌ترین رکن معرفتی و سلوکی حج، توحید و خداشناسی است که در آثار عرفانی حج، به آن اشاره شده است و همه حکمت‌ها و آثار و اسرار حج به آن بر می‌گردد. برای رسیدن به این مقصد عظیم، راه‌ها و مراحل گوناگونی وجود دارد که مرحله مهم آن، معرفت نفس (خودشناسی) و معرفت منزلت (مقام‌شناسی و منزلت یابی) است. و ما ابتدا در مورد این دو مؤلفه توضیحاتی ارائه نموده، آنگاه سیر خودشناسی و منزلت یابی انسان در طول مناسک حج را تبیین می‌کنیم:

الف. معرفت نفس

خودشناسی؛ یعنی شناختن استعدادها، گرایش‌ها، بینش‌ها، سرمایه‌ها، امانت‌ها و ودیعه‌هایی که خدای متعال در اختیار انسان گذاشته است و در حقیقت، رسیدن به شناخت خویشتن خویش است؛ به تعبیر دقیق‌تر، در شناخت خود باید به این مقوله‌ها پردازد

که «چه بوده»، «چه شده» و «چه باید بشود». (۲)

در شناخت نفس است که آدمی «خود حقیقی» را از «خود مجازی» باز می‌شناسد و با استعداد و کمالاتی که با لفظ در او موجود است، آشنا می‌شود و سپس در صدد تربیت و شکوفایی آن بر می‌آید (۳)

مَعْرِفَتِ حَقِّ تَعَالی، بَرترین، بَهِترین و کارآمدترین شناخت شمرده شده است؛ همچنان که امام علی (ع) فرمود: «
 أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ (۴)»؛ «بَرترین شناخت آن است که انسان نفس خود را بشناسد» و پیامبر خدا (ص) فرمود: «أَعْرِفُكُمْ
 بِنَفْسِهِ أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ»؛ (۵) «داناترین شما نسبت به خدا، خود آگاهترین شما است.»

۱- تفسیر القرآن الکریم صدر ج ۳، ص ۱۰۱

۲- ر. ک. به: محمد شجاعی، مقالات، ج ۱، صص ۲۳-۲۱

۳- ر. ک. به: محمد بهشتی، سلامتی تن و روان، صص ۳۳-۳۰

۴- فهرست غرر، ص ۳۸۷، شماره ۲۹۳۵

۵- الجواهر السنیه، ص ۹۴

ص: ۷

مهم‌ترین اثر خود شناسی، آن است که انسان از این طریق پروردگارش را نیز می‌شناسد و همچنین به کرامت و ارزش خویش پی‌می‌برد؛ زیرا در شناخت خود، به قوای درونی و نیز مقام و منزلت این قوا و نیز قوای باطنی نفس (۱) آگاهی یافته و به چگونگی بهره‌وری از آن پی‌می‌برد و در صدد رشد و تعالی و ترقی آن بر می‌آید. در صورتی که این شناخت و معرفت به درستی صورت نگیرد، انسان هلاک می‌شود:»

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ

«(۲) کسی که قدر خود را نشناخت، هلاک گردید.» (۳)

خویشتن شناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت برد اطلس خویش بر دلقی بدوخت (مولوی)

انسان در شناخت خویش در می‌یابد که وجود به ظاهر کوچک او به حدی بزرگ و وسیع است که جمیع عوالم وجود را در خود جمع کرده است.

حج، سرچشمه معرفت و شناخت

آری، حج سرآغاز تحولات و دگرگونی‌های عظیم و شگفت در وجود آدمی است که مهم‌ترین آن، شناخت نفس است. حج سرچشمه شناخت‌ها و معرفت‌ها است.

در روایتی از امام باقر (ع) آمده است:»

مَنْ دَخَلَ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِجَمِيعِ مَا أُوجِبَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ كَانَ آمِنًا فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْعَذَابِ الدَّائِمِ

«هرکس با معرفت و شناخت کامل به همه واجبات الهی، بر خانه خدا وارد شود؛ در آخرت از عذاب ابدی نجات می‌یابد.»

پیامبر گرامی اسلام نیز بر بالا بردن سطح معرفت دینی و آگاهی‌های مذهبی در حج فرموده است:»

مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَ التَّقْوَةِ وَ لَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاعِ

«(۴) ای مردمان، خانه خدا را با کمال و شناخت دین، زیارت کنید و از مشاهد و زیارتگاه‌ها، جز با توبه و دل‌کنند (از گناه و

بدی) برنگردید». این حدیث در واقع اشاره به تفسیر آیه

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

(۵) است که در آن «یعبدون» به معنای «يعرفون» آمده است.

عارف گران‌مایه ملکی تبریزی در این باره می‌نویسد:

«مناسک حج، به وجود آورنده معرفت نفسی است که در آن، معرفت ربّ مندرج است؛ چنان که حضرت در مناجات شعبانیه عرض می‌کند:

«وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ...»

«... و رسیدن به نور عطا فرما و چشمان دلمان را با تابش نظر خود روشن نما؛ تا چشمان دل، پرده‌های نور را کنار زند و به سرچشمه

عظمت برسد و ارواح ما به عزّ قدست تعلق گیرد.»

زیرا آدمی به سبب حجاب‌های ظلمانی و نورانی از وصول به معدن عظمت، در پرده و محجوب است. حجاب‌های ظلمانی عبارت‌اند از: عالم طبیعی که از عالم حسّ و شهادت است و ... و حجاب‌های نورانی، بعد از ترقی از عوالم طبیعی، به افکندن ماده و صورت است و در آن هنگام خویشتن را مجرد از آن دو می‌بیند و نفس او برای او تجلی می‌کند و حقیقت او، از قشرهای ماده و صورت

برهنه و مجرّد می‌گردد و خویشتن را امری بزرگ می‌نگرد و در این حال باب معارف کشفی برای او گشاده می‌شود و هر آن‌گاه که حجاب‌های نور طلوع کند و در عوالم نوری تفکر نماید، علم به مبدأ و معاد و حقایق مقامات دینی ... برای او منکشف می‌گردد. تا این‌که دیده‌های دل‌ها پرده‌های نور را پاره سازد و به معدن عظمت (منزلت واقعی) برسد و در این حال است که مقام قرب بر وی حاصل می‌شود. (المراقبات ج ۲، ص ۱۹۸)

۱- مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، ص ۴۴

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۴۹

۳- ر. ک. به: اخلاق و عرفان، صص ۶۳-۶۵

۴- عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۸۴

۵- الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۱

ص: ۸

ب. معرفت منزلت

انسان پس از شناخت خود و پی بردن به ظرفیت‌ها و زوایای وجود خویش، باید در صدد شناسایی منزلت واقعی خود و دستیابی به آن مقام والا برآید؛ یعنی به دنبال جایگاه رفیعی باشد که آفریدگار هستی در هندسه آفرینش برای او قرار داده و از وی خواسته است که زندگی خود را در مسیر رسیدن به آن مقام قرار دهد. برای شناسایی و دستیابی به این منزلت، باید از مراحل و منازل مختلفی گذر کند و سالک عارفی در طریق حق باشد. برای انسان، مقامات و منزلت‌های گونه‌گون وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها «عبودیت» است. رسیدن به این منزلت‌ها مستلزم آن است که انسان بداند خلیفه خدا در زمین، مسجود فرشتگان، مخلوق تکریم شده و فضیلت یافته خداوند است. به همین جهت باید این برتری و فضیلت را پاس بدارد و خلیفه واقعی حق و جانشین شایسته او در زمین باشد.

انسان تنها موجودی است که در هیچ حدی محدود نبوده و گستره اش تا بی‌نهایت است. با قبض و بسط وجود او، قوس نزولی و صعودی اش سامان می‌یابد. تنها در وجود انسان، مادیت و تجرد، فیزیک و متافیزیک، حدوث و قدم و خلق و حق پیوند می‌یابد. غیر از انسان، همه پدیده‌ها در محدوده تعیین خود گرفتارند و او است که می‌تواند هر قالبی را بشکند و از هر تعینی بگذرد و به مقامی که به وهم کسی نمی‌آید عروج و صعود کند.

بنا به نوشته شیخ شهاب الدین سهروردی، انسان موجودی است قدسی، صاحب علم و اراده و فنا ناپذیر. او از عالم علوی به این عالم سفلی سفر کرده و به زندان گرفتار آمده است و چون از منزلگاه آسمانی خویش جدا گردیده، پیوسته در این جهان غریب و افسرده است. اگر انسان جایگاه اصلی خویش را فراموش نکند و در سایه‌های از وابستگی‌ها و رفع حجاب‌ها، پیوسته در پی نیل به مقام رفیع خویش باشد، نفس او به نور حق منور می‌گردد. تابش نور حق که اکسیر اعظم علم و قدرت است، چه بسا موجب می‌شود که انسان بر معارفی دست یابد که دیگران از فهمش عاجزند... (۱)

بر اساس معارف دینی، حج بهترین فرصت و موقعیت برای درک و فهم مقام راستین انسانی و بازگشت به آن عوالم الهی و قدسی است.

صاحب المراقبات در این باره می‌گوید:

«خداوند سبحان، بنی آدم را از خاک آفرید و آنان را به سوی قرب و جوار و لقای خود که اعلا- علیین و مقام روحانین دعوت فرمود و چون آدمی در اوایل امر به جهت فرو رفتن در ظلمات عوالم طبیعت و اسارت در زندان آب و گل کره خاکی به این عوالم عالی دست نخواهد یافت به لطف خویش از عالم خودشان معموره‌ای ساخت و نام آن را «بیت الله» گذاشت و آن را مطاف زائران و خوانندگان حضرت او قرار داد تا پیرامونش طواف کنند و آن را زیارت نمایند و با پروردگار خود انس یابند و بر حسب حالات خود، به او مأنوس شوند و بدین ترتیب برای وصول به عوالم ما فوق آن (از عوالم قدس و جهان قرب) آمادگی پیدا کنند و برای این زیارت، نُسُک و راه‌هایی قرار داد که تمام آن‌ها پله‌هایی برای ترقی و بالا-رفتن از عالم ملک و عوالم ملکوت، جبروت و لاهوت است. به عبارت دیگر، این مناسک، عامل به آن را برای زیارت کعبه حقیقی، مستعد و مهیا می‌سازد که درباره آن فرمود: «لَا يَسْغِنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْغِنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»

«زمین و آسمان قابلیت و توان جای گرفتارند، بلکه جای من، قلب بنده مؤمنم می‌باشد.» (۲)

احرام، پله صعود به کمال و منزلت رحمانی

احرام، آغاز حرکتی معنوی، سفری درونی و پویایی فکری است برای شناخت بیشتر خود و رسیدن به منزلت و مقام واقعی. حج گزار با زدودن آرایه‌های مادی از خود و گسستن از تعلقات نفسانی، در صدد بر می‌آید واقعیت نفس و روح خود را بشناسد. انسانی که

از حقیقت روحی و منزلت واقعی خویش به جهت آسیب‌ها و نارسایی‌های اخلاقی و معرفتی دور شده یا غافل گردیده، می‌تواند با زدودن این زنگارها و موانع و نفس کشیدن در فضای جدید معنوی و عرفانی، به زوایای باطنی و فطری خود پی‌برد و به دنبال باز یافتن مقام اصیل خود باشد.

بر این اساس، با مُحرم شدن و در برکردن پوشش ساده و بی‌آرایه، اذعان می‌کند که:

من به علت آلوده شدن به گناهان و غفلت‌ها چیزی نیستم و از منزلت واقعی خویش به دورم و به جهت کم‌کاری‌ها و نادانی‌ها، در محضر حق، نیازمند مطلقم و به سبب نافرمانی‌ها و دنیا‌ورزی‌ها، از ساحت قدس و کمال خود بیگانه‌ام ...

آدم (ع) نیز پس از آن‌که در بهشت دچار لغزش شد، از منزلت واقعی‌اش به دور افتاد و لباس نور و کرامت برای مدتی از او زایل گردید. او با مشاهده وضعیت بی‌پوششی خود و دور افتادن از رضوان الهی، سخت اندوهگین شد و در صدد توبه و بازگشت

۱- مجموعه مصنفات: قصه الغریبه الغریبه، ج ۲، صص ۲۷۱-۲۷۰

۲- المراقبات، ج ۲، ص ۱۹۶

ص: ۹

برآمد. به همین جهت با توصیه جبرئیل احرام حج به تن کرد و نخستین گام برای دست یافتن به جایگاه واقعی خود را با استواری و آگاهی برداشت.

هر حج گزار دیگر نیز به تبعیت از آدم و همه صالحان و شایستگان، با احرام، گامی نو برای کسب معرفت بیشتر و دستیابی به مقام برتر بر می‌دارد و عزم بیت المعمور می‌کند تا دل و جان خویش را آباد و نورانی سازد.

روشن است که احرام، درس‌ها، حکمت‌ها و اسرار فراوان دارد که در اینجا و با توجه به داستان حضرت آدم (هبوط و بی پوشی و احرام حج و ...)، به بُعد خود شناسی و منزلت یابی در احرام اشاره می‌شود:

از واقعیت‌های دینی و آموزه‌های قرآنی، داستان پرفراز و فرود حضرت آدم (ع) و هبوط و نزول او از جایگاه و مقام والای خود و قرار گرفتن در دار ابتلا و امتحان و جهان علم و عمل است.

پیوند داستان حضرت آدم (ع) با مبحث حج و به خصوص شناخت نفس و منزلت یابی در آن، روایاتی است که اشعار می‌دارد حضرت آدم (ع) پس از هبوط و قرار گرفتن در زمین و اذعان و اعتراف به اشتباه خود، با راهنمایی جبرئیل (ع)، عزم کوی دوست نمود و به نیت حج و زیارت خانه خدا احرام بست و در آنجا بود که توبه کرد و توانست به مقام و منزلت واقعی خویش، هر چند در این دنیا باز گردد و خلیفه حضرت حق بر روی زمین باشد.

علی ابن ابراهیم از صادق آل محمد (ع) چنین روایت می‌کند:

«پس از آن که آدم (ع) در زمین صفا از مفارقت بهشت، که در جوار حق تعالی بود، در حال سجده چهل روز گریست، جبرئیل بر وی نازل گردید و گفت: ای آدم، چرا اینچنین می‌گریی؟!»

آدم گفت: ای جبرئیل، چگونه نگریم، در حالی که خداوند مرا از جوار خود دور ساخت و به زمین (هبوط کردم) و فرود آمدم.

جبرئیل گفت: ای آدم، توبه کن. آدم گفت: چگونه توبه کنم؟!»

آن گاه خداوند در محل کعبه قبه‌ای از نور برایش پدید آورد و نور آن اطراف مکه و کوه‌هایش را روشن ساخت. پس آنجا مُحَرَّم شد و جبرئیل (ع) مأمور گردید که بر آن مکان علامت و نشانی بگذارد و گفت: ای آدم، برخیز و غسل کن و محرم شو (أَمَرَهُ أَنْ يَغْسِلَ وَيَحْرِمَ) و روزی که آدم (ع) از بهشت هبوط کرد، اول ماه ذی قعدة الحرام بود و روزی که مُحَرَّم شد و داخل در عرفات گردید روز هشتم ماه ذی حجه بود و مأمور شد به تلبیه و چون ظهر روز عرفه شد، مأمور گردید غسل کند و پس از نماز عصر خداوند کلماتی به وی القا کرد و آن کلمات چنین بود:

«اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ شَوْءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي فَأَعْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

«. آدم (ع) با حال گریه و مناجات در عرفات ماند و بعد از غروب به سوی مشعر الحرام روان گردید و چون صبح شد، خدا را به کلماتی خواند و خداوند توبه‌اش را پذیرفت...» (۱)

پوشش ظاهری و باطنی

شخص مُحَرَّم لباس‌های خود را به دور می‌افکند و لباس احرام به تن می‌کند. این نشانگر آن است که در سفر حج، که آغاز یک سیر روحی و معنوی است، نیاز به تغییرات و دگرگونی‌هایی در ظاهر و باطن انسان است. به همین جهت توجه او را به پوشش ظاهری و باطنی جلب می‌کند.

قرآن کریم دستورات و برنامه‌های سازنده‌ای برای انسان‌ها بیان می‌کند که در حقیقت دنباله‌ای است از برنامه‌های آدم در بهشت. نخست به مسأله لباس و پوشش بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمی داشت اشاره کرده می‌فرماید: «ای فرزندان آدم، ما لباس بر شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و زشتی‌های بدنتان را پنهان می‌سازد»؛

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَآتِكُمْ ...

ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده‌ایم تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتی‌ها نیست بلکه لباس تجمیل و زینت نیز فرستادیم که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد. (۲)

قرآن، به دنبال این آیه که درباره لباس ظاهری سخن گفته، بحث را به لباس معنوی کشانده و آن‌چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ... تشبیه «تقوا و پرهیزگاری» به «لباس» تشبیه بسیار رسا و گویایی است؛ زیرا همان‌طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و سپری است در برابر بسیاری از خطرهای و عیوب جسمانی را می‌پوشاند و زینتی

۱- مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱، صص ۲۷۷-۲۷۶، ر. ک. به: بحار الأنوار، ج ۳۶، ج ۱۴، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶، ج ۲۰

و ...

۲- اعراف ۷، آیه ۲۷

ص: ۱۰

است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز افزون بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بزرگی برای او است و بر شخصیت و هیبت او نیز می‌افزاید. (۱)

جامه تقوا شما را بهتر است وان به اکرام و تواضع در خور است
بر دو گونه است از نکو دانی لباس آن یکی مر اهل ظاهر را اساس
وز لباس تقوی آمد بهره‌مند قلب و روح و سر خفی اندرپسند
بهره دل صدق باشد در طلب زان شود پوشیده شهوت هم غضب
در آیه

وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ...

، پس از بیان لباس ظاهری و پوشاندن عیوب ظاهر، به ذکر لباس باطن پرداخته است؛ چیزی که زشتی‌های باطن را می‌پوشاند و آدمی را از شرک و گناه، که باعث رسوایی او است باز می‌دارد. تأثر و انفعالی که از کشف عورت ظاهری و باطنی به انسان دست می‌دهد، از یک سنخ است، با این تفاوت که تأثیر از بروز معایب باطنی بیشتر و ناگوارتر و دوامش زیادتر است؛ زیرا حسابگر آن مردم نیستند، بلکه خدای تعالی است و نتیجه اثر هم اعراض مردم نیست؛ بلکه شقاوت و بدبختی دائمی و آتشی است که به دل‌ها سرایت می‌کند و به همین دلیل لباس تقوا از لباس ظاهر بهتر است.

برای تتمیم و تکمیل این نکته، به دنبال جمله مزبور فرمود:

ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

(۲) در این جمله، لباس را که انسان به استفاده از آن هدایت شده، آیتی الهی شمرده که اگر انسان به دقت در آن بنگرد، خواهد فهمید که در باطن او معایب و نواقصی است که آشکار شدنش باعث رسوایی او است و آن معایب عبارت است از رذایل نفسی که اهمیتش به مراتب بیشتر از معایب ظاهری است و پوشاندنش واجب‌تر از پوشاندن عیب و عورت ظاهری می‌باشد و نیز خواهد فهمید همان‌طور که برای پوشاندن معایب ظاهری لباس هست، برای پوشاندن معایب درونی نیز لباسی وجود دارد و آن همانا لباس تقوا است که خداوند به آن امر فرموده و به زبان انبیای بزرگوار، برای بشر بیان کرده است.

گفته شده، از جمله شعارهای بت پرستان مکه آن بود که هنگام طواف خانه کعبه عربان و بدون لباس طواف می‌کردند و می‌گفتند:

در لباس، که در آن پروردگار را معصیت کرده‌ایم، طواف نخواهیم کرد؛ همچنان که آدم و حوا عاری از لباس شدند! (۳)

اما قرآن می‌فرماید: »

ولباس التقوی ذلک خیر

« یعنی نیروی تقوا و ایمان و پرهیز از شرک و رذایل اخلاقی و ترک گناهان، بهترین شعار روحی و حقیقت انسانی است و همچنان که عربان بودن بدن در انظار، عیب و نشانه رذالت و بی‌خردی است و بشر به‌طور فطری از آن منزجراست، همین‌طور شرک و رذایل اخلاقی، بی‌بهره بودن از مقام انسانی است ...

ای بنی آدم فرستادیم ما آنچه شیطان خواست کشفش در قیاس

مر عرب عربان شدنی درطواف که زما در جامه‌ها سرزد خلاف

پس روا نبود که با این جامه‌ها در طواف آییم اندر کعبه ما

آمد این آیت که نزد اهل هوش جامه باشد از قبایح روی پوش

جامه‌ها باشد لباس و ریشتان ساتر از مستقبح و تشویشان

هست تقوا جامه اهل نیاز که نباشند اهل کبر و اهل ناز (۴)

پس به حکم خرد، لباس و پوشانیدن بدن، زینت است و بهره‌ای است از خرد و لوازم انسانیت؛ همچنین پاکیزه ساختن روان انسانی از شرک و رذالت خلقی، زینت و صفای حقیقی و نیل به مقام انسانی است با این تفاوت که لباس زینت ظاهر است؛ ولی ایمان و تقوا زینت حقیقی و کمال معنوی و همیشگی است.

کندن لباس‌های دنیوی

در نخستین عمل واجب حج (احرام)، حج گزار با حضور در یکی از میقات‌ها، لباس‌های دنیوی و مادی را از تن به در می‌آورد و لباس پاک و سفیدی می‌پوشد و مُحرم می‌شود. احرام بستن به معنای آمادگی برای آغاز یک حرکت و سیر عظیم روحی و معنوی و تلاش در جهت رسیدن به کمال و منزلت واقعی است؛ به عبارت دیگر احرام، انقطاع از دنیا و لغزش‌ها، معصیت‌ها و آغاز حیاتی طاهر و طیب است.

حج گزاران، طبق فرمان دین، لباس‌ها و پوشش‌های خود را به در می‌آورند و چیزی از گذشته را به عنوان ساتر قرار نمی‌دهند. البته آنان باید متوجه این نکته باشند که به جهت وسوسه‌های شیطان و معصیت و لغزش‌های مداومشان، پوشش باطنی و نورانی از آنان زدوده شده و در واقع ایشان ساتر و پوشش ندارند؛ زیرا لباس معصیت و گناه، پوشش واقعی نیست، بلکه عین رسوایی و عریانی است. همان‌گونه که برخی از مشرکان عرب نیز به این نکته واقف شده بودند و می‌گفتند جامه‌ای که در آن معصیت می‌کنیم نه روا باشد که به آن طواف خانه کعبه کنیم. البته آنان تنها به ظاهر امر توجه می‌کردند در حالی که

۱- ر. ک. به: تفسیر نمونه، ج ۶، صص ۱۳۳-۱۳۱

۲- المیزان، ج ۸، ص ۸۷ ذیل آیه ۲۷ اعراف.

۳- تفسیر انوار درخشان، ج ۶، ص ۲۸۹

۴- تفسیر صفی، ص ۲۳۹

ص: ۱۱

باید ظاهر و باطن توام در نظر گرفته شوند. اگر لباس ظاهری، لباس دنیوی و معصیت است، روح و روان آلوده نیز ظلمانی و ناپاکیزه است. انسان در هر حال باید پوشش ظاهری را حفظ کند، ولی برای حج باید لباس جدید و پوشش پاکیزه‌ای بپوشد و نشان صالحان و پرهیزگاران داشته باشد.

پس توبه و انقلاب، باید با دور ریختن لباس گناهان در ظاهر و کندن علایق مادی و خواسته‌های شهوانی و آلوده باطن و درون باشد. این حرکتی است واقعی و روحی که انسان را همانند آدم (ع) به منزلت و مقام بایسته خود سوق می‌دهد و او را بر سریر عزت و کرامت می‌نشانند. انسانی که تا کنون مرتکب گناه و معصیت شده، با حضور در میقات [نشانه‌های] گناه و [مادی گرایی] را از نفس خویش بیرون کند و در ظاهر از لباس فاخر و تجمل و امتیاز خواهی و خود نمایی، که چه بسا در دوران زندگانی خود بدان عادت کرده است، برهنه گردد و از آن جدا شود. (۱)

کسی که پس از گذشت سال‌ها از زندگانی آزاد، که همواره در خوش گذرانی و انواع گردن فرازی و نعمت و ناز پروردگی بوده و همیشه خود را با تنوع در لباس‌های فاخر و جامه‌های با نقش و نگار آرایش می‌داده، همین که برای بستن احرام سعادت یافت و شرایط مقرر آن را بر خود هموار کرد، از آن البسه برهنه شده و بر اندام لطیفش جز چیزی که عورت و عیب او را بپوشاند و جامه تن و روپوش آن شمرده شود، چیز دیگری دیده نمی‌شود و این شریف‌ترین واقعه و پیشامدی است که فراموش نخواهد کرد. (۲)

این نکته به روشنی در روایت منسوب به حضرت سجاد (ع) آمده است: «فَحِينَ نَزَلَتْ الْمِيقَاتُ نَوَيْتُ أَنْتَكَ خَلَعْتُ ثَوْبَ الْمَعْصِيَةِ وَ لَبِسْتُ ثَوْبَ الطَّاعَةِ»؛ «آن گاه که به میقات فرود آمدی [و جامه‌هایت را در آورده، غسل احرام کردی و خواستی لباس احرام بپوشی] آیا نیت کردی که لباس گناه را نیز از خویشتن دور گردانی و جامه طاعت الهی را در بر کنی؟! و نیز: «فَحِينَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ ثِيَابِكَ نَوَيْتُ أَنْتَكَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنَّفَاقِ وَالِدُّخُولِ فِي الشُّبُهَاتِ» (۳)؛ «آن هنگام که جامه‌های دوخته را از تن بیرون آوردی، آیا قصد کردی که از ریا و نفاق و امور شبه ناک نیز به در آیی؟» عارف گران مایه، مرحوم بهاری همدانی نیز می‌گوید:

«باری [حج گزار] چون به میقات رسد، لباس خود را در آورد در ظاهر و لباس احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را و پوشید ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد که همچنان که در دنیا خدای خودش را به غیر ثوب زی خود و عادت خود غبار آلود و سر برهنه و پا برهنه ملاقات می‌کند، همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عمال خدای خود را به کمال ذل و انکسار و عریان. در حال تنظیف (غسل) باید قصدش تنظیف روح باشد از شرک معاصی و به قصد احرام عقد توبه صحیح ببندد؛ یعنی حرام کند بر خود به عزم و اراده صادقانه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردهد. (۴)

باید نخست از جامه عصیان بر آیی با جامه طاعت به کوی دلبر آیی

بشکست اگر پایت در این ره با سر آیی تا گام بتوانی زدن در کوی جانان

لباس احرام

حج گزار پس از آن که لباس‌هایش را از تن در می‌آورد، لباس احرام، که همان رخت سفید و جامه پرهیزگاری است، می‌پوشد. لباس احرام در ظاهر دو حوله سفید پاک و ظاهر است و در باطن لباس نور کرامت و معنویت.

۲- محمد امامی خوانساری، فلسفه و اسرار حج، ص ۶۴

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱۱۷۷۰

۴- تذکره المتقین، صص ۸۹-۸۸

ص: ۱۲

حج گزاری که لباس احرام را به نشانه آغاز مناسک حج می‌پوشد، باید لباس تقوا و پرهیزگاری را نیز بر باطن بپوشاند تا بتواند به منزلت واقعی خویش دست یابد.

امام صادق (ع) در توصیه‌ای به حج گزاران می‌فرماید:

«وَأَلْبَسْ كِسْوَةَ الصَّدَقِ وَالصَّافَا وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ وَأَحْرِمِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَيَحْجُبُكَ عَنْ طَاعَتِهِ

». (۱)

«و لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع بر تن کن [و چون احرام حج بستی] هر چه که تو را از خدا باز می‌دارد رها کن و از آن دوری گزین.»

به هوش ای دل که میقات است اینجا محل نفی و اثبات است اینجا

از اینجا باید آهنگ سفر کرد یقین خویشتن را بارور کرد

اگر داری سر پیوند با دوست بر آر از دل خروش دوست ای دوست

چو عریان از وجود خویش گشتی تهی از نخوت و تشویش گشتی

به آب توبه جان را پاک گردان شکوفا غنچه ادراک گردان

بریز از دیده اشک وهای و هوکن درون را چون برون شست و شو کن

و اکنون باید سیر روحانی و معنوی را برای رسیدن به قله‌های کمال و تعالی آغاز کرد و به مقام و جایگاه والای انسانی دست یافت.

ندای بازگشت (تلبیه)

حرکت صعودی انسان به سوی منزل مقصود، هم ارضی است و هم سمایی. حاجی در حرکت ارضی با بال ذکر حرکت می‌کند و

در سیر سمایی با فکر و بصیرت. نکته مهم در حج آن است که آغاز مناسک و اعمال، با تلبیه است؛ یعنی پاسخ‌گویی به ندای

رحمانی و اعلام آمادگی و حرکت. این تنها ذکر واجب در حج است و حکایت از آن دارد که هر حرکت و تلاشی، به خصوص

امور روحانی و معنوی، باید با نام و یاد خدا آغاز شود و سالک راه خدا، بدون ذکر و یاد او، قدرت و توان رسیدن به مقصود را

ندارد.

ص: ۱۳

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «پس از آن که آدم (ع) در زمین صفا از مفارقت بهشت، که در جوار حق تعالی بود، در حال سجده چهل روز گریست، جبرئیل بر وی نازل گردید ... [و چگونگی توبه را برایش بیان کرد و] گفت: ای آدم، برخیز و غسل کن و مُحْرَم شو ... روزی که محرم شد و داخل در عرفات گردید، هشتم ماه ذی حجه بود و مأمور شد به تلبیه و چون ظهر روز عرفه شد، مأمور گردید غسل کند و پس از نماز عصر خداوند متعال کلماتی به وی القا کرد و آن کلمات این بود:

«اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَاعْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

«. آدم (ع) با حال گریه و مناجات در عرفات ماند، بعد از غروب روانه مشعر الحرام گردید و چون صبح شد، خدا را به کلماتی خواند و خداوند توبه او را پذیرفت و پس از آن روانه مکه شد ... (۱)

باید دانست که آدم (ع) با استعداد کامل و فطرت خالص و نورانی آفریده شد و با اجرای برنامه تعلیم اسماء، عنوان خلافت را یافت. بدیهی است، همه انسان‌ها می‌توانند با آگاهی، عرفان و پرهیزگاری، به قله کمال و تعالی برسند و رستگار و سعادت‌مند گردند. خداوند نیز نه تنها آدم را بعد از توبه‌اش به دار کرامت و سعادت برگردانید بلکه هر انسانی که راه خطا پیموده، اگر برگردد و به سوی پروردگار خود رجوع کند، او را به دار کرامت و سعادت برمی‌گرداند. (۲)

صدرالمتألهین از این بازگشت تحت عنوان حرکت به عالم قدس، وطن اصلی و مکان عالی یاد می‌کند: «

ففي كلِّ مَدَّةٍ يفيض من عالم القدس الإلهي نفوساً إنسانية يرجع ما كمل منها بالعلم والتقوى إلى الوطن الأصلي، و المكان العالی ...

« (۳)

بر این اساس است که می‌گوییم تلبیه:

- اعلام بازگشت به جایگاه قدسی و انسانی است.

- هم اجابت دعوت پروردگار است و هم اعلان حرکت و سیر روحی به سوی کمال و تعالی.

- شعار بندگی و آغاز برای زندگی و بالندگی است.

- ذکری است که هم مسیر را مشخص می‌کند و هم جایگاه انسان را در جهان هستی می‌شناساند و نشان می‌دهد آدمی در جایگاهی قرار گرفته که مورد خطاب و دعوت پروردگار است. او به این سرزمین فراخوانده می‌شود تا در دریای بیکران رحمت الهی قرار گیرد و همراه و هم‌نوا با فرشتگان و پیامبران نوای بندگی و دلدادگی سر دهد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَبِهَا لَبَّى الْمُرْسَلُونَ» (۴) و در حدیثی دیگر از تلبیه امت پیامبر در اصلااب پدران و ارحام مادران، سخن به میان آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): فِي ذِكْرِ كَلَامِ مُوسَى (ع) فَنَادَى رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ وَهُمْ فِي أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَفِي أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، قَالَ: فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الْإِجَابَةَ شِعَارَ الْحَجِّ»

« (۵)

آدم (ع) نیز پس از هبوط به زمین، با همین پیام عازم زیارت خانه الهی گردید و مسیر توبه و منزلت یابی را آغاز کرد.

تلبیه ذکری است واجب برای حرکت، فرمان برداری و عبودیت؛ چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید:

«وَلَبَّ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَادِقِهِ صَافِيَهُ خَالِصَهُ زَاكِيَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي دَعْوَتِكَ مُتَمَسِّكًا بِالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى ...

« (۶)

«و آن‌گاه با اجابت صادقانه، خالصانه، بی‌پیرایه و صاف از دعوت خدا، لبیک گویان به ریسمان محکم الهی چنگ بز.»

به گفته عالم ربانی، مرحوم بهاری همدانی، حج گزار باید هنگام گفتن لَبَّيْكَ «ملتفت باشد که این اجابت، ندایی است که به او متوجه شده است: اولاً صادق باشد که قبول کردم کل طاعتی را که برای خداوند متعال است و ثانیاً مردّد باشد که این عمل از او قبول خواهد شد یا نه؟» (۷)

به یقین مهم‌ترین چیزی که خداوند انسان‌ها را به آن دعوت کرده، اطاعت و عبودیت و تلاش برای رسیدن به قرب الهی است که در سایه معرفت و شناخت بشر و قرار گرفتن در منزلت و جایگاه واقعی انسانی به دست می‌آید.

۱- مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱، صص ۲۷۷-۲۷۶

۲- ر. ک. به: تفسیر روشن، ج ۱، ص ۲۰۱؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۰۳

۳- تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۱۱

۴- الحج و العمره فی الکتاب و السنه، ص ۱۵۶، ح ۴۵۱

۵- علل الشرایع، ص ۴۱۶، ح ۳

۶- مصباح الشریعه، ص ۹۰

۷- تذکره المتقین، ص ۸۹

ص: ۱۵

سعی

توضیحی به جای مقاله

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّلُ رَبِّ جَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (حج: ۲۷)
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ ... (حج: ۲۸)

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸: بقره)

کسانی که در سال ۱۳۸۶ هـ. ش. (ذیحجه سال ۱۴۲۸ هـ. ق.) برای زیارت خانه خدا به مکه مکرمه مشرف شدند، ملاحظه کردند که عملیات ساختمانی بخشی از محل سعی (میان صفا و مروه) تقریباً به پایان رسیده و بخش جدیدی به محل میان صفا و مروه، در قسمت همکف افزوده شده است. این قسمت که در حج سال جاری افتتاح شد و مورد بهره‌برداری قرار گرفت، در حقیقت افزوده‌ای جدید است به عرض سعی.

شکی نیست که تغییر و تحولات جدید در مشاعر، به جهت کثرت روز افزون حاجیان انجام می‌شود. از جمله افزوده‌ها، طبقات مسجدالحرام در محل طواف و نیز تغییرات اخیر در چند طبقه کردن محل رمی جمرات است که از جهت بحث‌های فقهی، گفتگوها و مباحثات فراوانی را برانگیخته و فتاوی گوناگونی در جواز و عدم جواز از سوی فقهای مذاهب اسلامی صادر گردیده است. طبیعی است که توسعه سعی نیز از جهت انطباق با موازین شرعی بحث‌ها و پرسش‌های جدیدی در محافل و مدارس فقه اسلامی برانگخته و پژوهش‌هایی را سبب گردیده است.

با توجه به اهمیت موضوع از نظر مبانی فقهی و احکام شرعی، لازم است صاحب‌نظران در همه کشورهای اسلامی، در این باب بررسی‌های کارشناسی لازم را انجام دهند تا فقها و مجتهدان و صاحبان فتوی رأی نهایی را صادر کنند. در ایران، تا آنجا که نگارنده آگاهی دارم تاکنون پژوهشی علمی در خصوص این موضوع صورت نگرفته است، لذا تقاضا می‌شود پژوهشگران فقه، به خصوص در حوزه علمیه، با دقت نظر و ارسال نظریات، انتقادات و پیشنهادهای خود، بر ما منت گذارند.

ص: ۱۶

توسعه سعی

(گسترش جدید در محل سعی میان صفا و مروه)

با حمد و ستایش خداوند و درود و سلام بر سرور کائنات، پیامبر رحمت، حضرت محمد مصطفی و آل و اصحابش. در سال‌های اخیر، تعداد زائران و حجاج بیت الله الحرام از رقم دو میلیون گذشته و انتظار می‌رود در آینده این آمار به نزدیک ۱۰ میلیون هم برسد. علت این افزایش، از یکسو رشد جمعیت مسلمان در تمام کشورهای اسلامی و اشتیاق بسیاری از آنان به انجام مناسک حج، به عنوان رکن پنجم از ارکان اسلام می‌باشد.

چه بسا نعمت امنیت و آرامش، افزایش خدمات رفاهی در عربستان، نسبت به حجاج- که در گذشته وجود نداشته- و توجه خاص در سطح حکومت و مردم به این امر، در این رویکرد و ایجاد رغبت بیشتر مؤثر بوده است. افزون بر آن که امروزه هزینه‌های سفر حج با کمترین نرخ، در دسترس بسیاری قرار گرفته است. (۱)

این وضعیت ایجاب می‌کند مسؤولان عربستان در پی ایجاد راه حل‌های شرعی برای توسعه مشاعر و محل‌های انجام مناسک حج، که محرومیت مکانی و زمانی دارند، برآیند تا گنجایش این تعداد عظیم از حجاج و زائران را داشته باشد و بتواند پاسخ نیازها و مشکلات آن‌ها را بدهد.

از جمله این مشاعر، که سخت دچار تنگنا و ضیق مکان گردیده، مشعر مسعی با دورهای متعدد آن است. به خصوص با توجه به این که اجرای طرح توسعه و تحول در محل رمی جمرات، بعد از حج سال ۱۴۲۶ هـ. ق. آغاز گردید و روشن است که (با تسهیل رمی جمرات) انبوه حجاج با تعداد کثیر، پس از انجام رمی، یکباره همگی راهی مسجدالحرام میشوند تا اعمال طواف و سعی خود را به جا آورند و از احرام خارج شوند.

از این رو مطالعه و نگاه علمی منطبق بر دیدگاه شرعی و مبتنی بر قواعد عرفی و براساس رعایت مصالح و دفع مفاسد، این موضوع بسیار اهمیت یافته است.

نظریه فقهی و دینی، براساس شریعت اسلامی در موضوع توسعه مشعر مسعی و حکم به جواز یا عدم جواز آن، متوقف بر شناخت عناصر زیر است:

۱. تعریف دقیق مفهوم صفا و مروه و مراد از آن دو.
 ۲. بررسی محیط طبیعی و جغرافیایی منطقه صفا و مروه و تغییراتی که در گذشته در آن‌ها به وجود آمده است.
 ۳. شناخت تحولات تاریخی که مشعر در طول تاریخ با آن روبه رو بوده است.
 ۴. بررسی مستندات و متون فقهی در خصوص حدود مسعی و آنچه باید در ادای عمل واجب سعی انجام گیرد.
- در پرتو شناخت این عناصر، می‌توان به حکم شرعی درست در مورد جواز توسعه مسعی از جهت عرضی یا عدم جواز آن، بر حسب نتایج بحث استدلالی دست یافت.

عنصر اول: تعریف و تبیین معنای صفا و مروه

ابتدا ببینیم مراد از دو واژه «صفا» و «مروه» در سیاق آیه شریفه و احادیث نبوی در مورد شعیره سعی در حج و عمره چیست؟ (شعیر مفرد شعائر، به معنای علامت و نشانه است). اما در قرآن کریم، در سوره بقره، آیه ۱۵۸ می‌خوانیم:

إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

«براستی که صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خداوند است. پس هر کس برای حج یا عمره به زیارت خانه خدا رود، می‌تواند (بر او روا باشد) که بر آن دو بگردد، (یا میان صفا و مروه سعی کند) زیرا خداوند نسبت به هر آن کس که ...»

قرطبی در تفسیر خود، در خصوص صفا و مروه میگوید: واژه «صفا» در لغت عرب به معنای سنگ صاف است و در این آیه منظور کوه صفا در مکه است که معروف و شناخته شده می‌باشد؛ مانند «مروه» که آن‌هم نام کوهی معروف است. (۲)

- ۱- البته هنوز میلیونها مسلمان مشتاق به دلایل مختلف؛ از جمله فقر و نداری، از سفر به خانه خدا محروم‌اند و به نظر ما رقم ۲ یا ۳ میلیون نسبت به جمعیت ۱/۵ میلیاردی مسلمانان، بسیار اندک است.
- ۲- «الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۹».

ص: ۱۷

در کتب و منابع لغت نیز، چنانکه علامه مرتضی زبیدی گفته، در شرح واژه «صفا» اینگونه آمده است: «صفا»؛ یکی از مشاعر مکه (شرفها الله تعالی) است. کوهی کوچک به صورت دماغه‌ای از کوه ابوقبیس. آیه شریفه *إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ...*

درباره همین کوه است. بر فراز این کوه، خانه‌ای وسیع بنا شده است. مؤلف با همین کلمه کتابش را به پایان برده است. (۱)

«مروه» (/ بهاء، درخسندگی)؛ کوهی است در مکه که نام آن همراه با کوه صفا برده می‌شود. خداوند در کتاب عزیز، از آن دو، نام برده است؛

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ...

اصمعی، لغوی معروف می‌گوید: علت نامگذاری مروه به این نام، بزاق و درخشان بودن سنگ آن است (۲)

فقیه و مورخ، قاضی تقی الدین فاسی می‌نویسد: صفا همان نقطه آغاز سعی است و آن در اصل، از کوه ابوقبیس است بنابر آنچه بسیاری از علما نوشته‌اند؛ از جمله ابو عبید بکری و همچنین نووی همان را گفته‌اند.

«صفا» موضع مرتفعی است از کوه که دارای پله‌های متعدد است و در آن، سه بند وجود دارد که پله‌ها در بالای بندها و پایین بندها قرار دارد؛ پله‌هایی که از بند اول به سوی بند دوم بالا می‌رود، سه پله است که در وسط آن بندها قرار می‌گیرد و زیر بندها نیز یک پله است و زیر آن سنگ فرش بزرگی است که در پی آن سه پله قرار دارد و سپس سنگ فرشی مانند سنگ فرش قبلی است که به زمین متصل است، چه بسا که خاک بر روی آن ریخته و زیر خاک پنهان شده است (۳)

همچنین علامه فقیه، شیخ عبدالفتاح بن حسین مکی که از علمای مکه مکرمه بوده و شناخت کاملی نسبت به محلات و کوه‌های مکه دارد، در تعریف این دو کوه (صفا و مروه) می‌گوید:

«صفا»؛ کوهی است که در دامنه شیب دار کوه ابوقبیس قرار دارد ...

لعل کوهی است که مروه در دامنه آن قرار دارد و محله قراره و خیابان فلق و آغاز محله نقاء بر بالای آن قرار گرفته است. ... و کوه لعل، قسمتی از دامنه کوه قعیقان است که در کنف و ظل آن قرار گرفته، همانطور که کوه صفا نسبت به ابوقبیس همین حالت را دارد ... (۴)

عنصر دوم: جغرافیای طبیعی صفا و مروه و تغییراتی که در طول تاریخ در آنها رخ داده است:

در طول تاریخ، تغییرات فراوانی مانند شکستگی و بریدگی و زایل گردیدن، در تمام جوانب این دو کوه رخ داده است و در گذشته و اکنون نیز خانه‌ها و حتی کاخ‌های بلند فراز بر آنها ساخته شده است که این اقدامات باعث کاهش مساحت فضایی آنها از تمام جهات، به خصوص از دو سوی شرقی و غربی گردیده است؛ به طوری که صفا و مروه در میان بناهای بزرگی که از سه جهت آنها را احاطه کرده، محدود و کوچک و خلاصه شده است. چنانکه در تصویرهای قدیمی دیده می‌شود.

بر فراز کوه صفا سه قوس مانند تاج علامتگذاری شده و کوه مروه با یک قوس بزرگ و ممتد از طرف شرق تا منتهیالیه غربی، نشانه گذاری گردیده است. در طول تاریخ اسلام، خلفا همواره تأکید داشته‌اند که این علایم و حدود محفوظ بمانند و آنها را با ساختن بناهایی احاطه می‌کردند که نسبت به آنچه از فضای آنها باقی مانده تعدی صورت نگیرد ... تاریخ نگاران به تفصیل از این اقدامات و بناها نوشته‌اند. (۵)

اقدامات عمرانی در دوران سعودی، در خصوص کوه صفا، با جدا کردن و بریدن آن از اصل خود؛ یعنی کوه ابوقبیس مشخص گردید و تنها برخی از صخره‌های آن در منتهیالیه کوه باقی مانده که به عنوان علامتی از مشعر صفا نگه‌داشته شده است (زیرا صفا یکی از مشاعر الهی است). همچنین نسبت به کوه مروه از اصل خود همین جدایی انجام شده، جز آنکه وجود و سطح مختلف (یا

دو راه غیر همسطح) به سوی حرم شریف در طرف مروه سبب احداث دو مدخل شده است: مدخلی در بالا، برای عبور از فوق، که آن مدخل مساوی با ارتفاع کوه مروه است در طرف بالا- که سوی محله قراره می‌رود و مدخل دیگر در پایین برای اتصال مروه به اصل خود که کوه قعیقعان است، بطور روشن باقی مانده که به محله «مِدْعی» منتهی می‌شود. بدین ترتیب کوه مروه نیز از قطع و شکستگی سنگ‌ها و خلاصه و کوچک شدن از سه جانب فوقانی، شرقی و غربی بینصیب نمانده است.

۱- تاج العروس، ماده «صفو».

۲- تاج العروس، ماده «مرو».

۳- شفاءالغرام باخبار البلد الحرام، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴- الافصاح علی مسائل الايضاح علی مذاهب الاربعه، صص ۱۹۱، ۲۵۲.

۵- ر. ک. به: فاسی، شفاءالغرام، ج ۱، ص ۲۹۹

ص: ۱۸

عنصر سوم: تحولات تاریخی در مشعر مسعی

در تاریخ «ابی ولید محمد بن عبدالله ازرقی»، در مورد تحولات تاریخی مشعر مسعی، فصلی آمده است با عنوان: «ذکر زیاده المهدی الآخره فی شق الوادی من المسجد الحرام»: آخرین افزایش مهدی (عباسی).

«... در گذشته جایگاه سعی (مسعی) در محل مسجدالحرام کنونی قرار داشت و در خانه «محمد ابن عباد بن جعفر» که امروز در محل حد رکن مسجدالحرام قرار دارد، در کنار محل مناره بنا شده در گلوگاه وادی (دژه) قرار داشت که نشانه مسعی در آن است و در آن روزگار وادی (دژه) از پایین مناره میگذشت که محل فعلی مسجدالحرام را تشکیل می‌دهد...» (۱)

همچنین ابو ولید ازرقی تحت عنوان: «بحث اندازهگیری فاصله رکن اسود تا صفا و اندازهگیری فاصله مابین صفا و مروه» میگوید: «فاصله میان علامتی که بر باب مسجد است تا علامتی که محاذی آن بر باب خانه عباس بن عبدالمطلب قرار دارد و بین آن دو علامت عرض مسعی قرار گرفته، ۳۵/۵ ذراع (سی و پنج و نیم ذراع) است و فاصله نشانه‌ای که بر باب خانه عباس است تا نشانه‌ای که در کنار خانه ابن عباد قرار دارد، و آن محاذی نشانه‌ای است که در حد مناره مسجد است و بین آن دو وادی (مسجدالحرام) واقع شده، ۱۲۱ ذراع است.» (۲)

فقیه مورخ، قطبالدین محمد بن احمد حنفی مکی (متوفای سال ۹۸۸ هـ. ق.) بر آنچه فقهای تاریخدان پیش از او؛ یعنی ازرقی و فاکهی و فاسی (ت سال ۸۳۳ هـ. ق.) و دیگران ذکر کرده‌اند صحه می‌گذارد و آنچه قبل از او (در این مشعر) ایجاد گردیده و در زمان او به صورت واقعی ثابت و پابرجا در آمده، تأیید میکند و میگوید:

«در گذشته محل سعی (مسعی) در محل فعلی مسجدالحرام بوده است و در خانه محمد بن عباس بن جعفر عبادی در کنار رکن فعلی مسجدالحرام، در کنار موضع مناره ساخته شده در گلوگاه وادی واقع در مسجدالحرام کنونی است؛ سپس قسمت عمده خانه محمد بن عباد بن جعفر عبادی را تخریب و مسعی و وادی (قدیم) را در آن قرار دادند. عرض آن وادی (در آن زمان) از میله سبز چسبیده به منذنه‌ای که در رکن شرقی قرار داشت، آغاز میشد و شکل وادی به صورت مستطیلی تا پایین مسجدالحرام ادامه داشت، که اکنون محل جریان سیل است و کاملاً متصل به دیوارهای مسجد بوده است و در حال حاضر در دل مسجدالحرام از جانب رکن یمانی قرار گرفته است.» (۳)

نیازی نیست بیش از این در زمینه مسائل تاریخی صحبت و اطاله کلام شود؛ زیرا جناب دکتر عبدالعزيز بن محمد بن عبدالمنعم، در بحث ارزشمند خود که به شورای هیئت کبار العلماء، تحت عنوان «مسعی و تحقیقات تاریخی» تقدیم نموده، حق مطلب را ادا کرده و ما را از بحث بیشتر باینبار بی‌نیاز نموده است.

اما قسمت چهارم بحث که مربوط به متون فقهی در خصوص حدود مسعی و تجدید و تعیین دقیق مسافتی است که برای انجام مناسک و ادای وظیفه سعی باید طی شود، در دنباله مقاله در شماره آینده خواهد آمد، ان شاء الله.

۱- اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار اخبار مکه و آثار آن ج ۲، ص ۷۹، و همچنین نگاه کنید به: فاکهی، اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، ج ۲، ص ۱۷۰

۲- ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۹

۳- تاریخ قطبی، که به نام کتاب «الاعلام بأعلام بیت الله الحرام در تاریخ مکه مشرفه» نامگذاری شده است. ص ۹۸

رساله قدمیه

زندگی و آثار فیضی

دو برادر، یکی ابوالفضل و دیگری ابوالفیض، فرزندان مبارک از مشایخ صوفیه در آگره بودند. نخستین وزیر جلال الدین محمد اکبر شاه (م ۱۰۱۴) بود و دومی ملک الشعرا. او مردی ادیب و شاعر و فرهیخته، که دیوانی از او برجای مانده است. ابوالفیض به سال ۹۵۴ در آگره چشم به دنیا گشود و در روز شنبه، دهم صفر سال ۱۰۰۴، در لاهور دیده از جهان بست.

بسیاری از تذکره‌نویسان، شرح حال کوتاهی از وی آورده‌اند؛ عباراتی که مصحح دیوان فیضی آن‌ها را در مقدمه دیوان گردآورده است. وی تفسیری هم با نام سواطع الالهام بر قرآن نوشته که بدون نقطه است. کتابی دیگر هم با همین ویژگی با عنوان موارد الکلام تألیف کرده است.

در مجمع‌الفنای آمده است: شهریار اقلیم سخن و تازه‌ساز رسم‌های کهن، نغمات بیانش همه ناقوسی و نمطات کلامش همه قدوسی، منشأ ترقی اهل حال و مردم صاحب کمال، به‌خصوص شعرا و فصحا بود. شیعی فطری، موحد جبلی است. گمان نقص کمال و سستی اعتقاد او، از نقص کمال است (دیوان فیضی: ۷).

رساله قدمیه

در میان آثاری که در مقدمه دیوان فیضی برای وی شمرده شده، نامی از رساله قدمیه دیده نمی‌شود. این آثار عبارت‌اند از: دیوان شعر، خمسه فیضی، مثنوی گجرات، موارد الکم (چاپ کلکته به عربی)، سواطع الالهام (چاپ سال ۱۳۰۶ ق. در هند و ۱۴۱۶ در قم). لطیفه فیضی، گلدسته نظم و نثر، تذکره

شعرا، لیلوتی (در ریاضی)، مه‌بهارتا (دو فصل از مه‌بهارات که به دستور اکبرشاه، او ترجمه کرد و بقیه فصول را دیگران)، بهاگوت گیتا، راماین، رساله اکبر.

(دیوان فیضی: ۱۱-۸)

در این صورت باید رساله قدمیه را هم بر فهرست بالا افزود.

اهمیت این رساله به جز نثر زیبای آن و نیز اشعاری که وی خود در باره موضوع مورد بحث سروده، در ارائه یک گزارش تاریخی در باره انتقال سنگی با اثر پای منسوب به پیامبر خدا (ع) از مکه به هند است. وی در این رساله با اشاره به تعیین امیر الحاج از سوی اکبر شاه و توزیع نقود و امتعه از سوی وی، میان اهالی حرمین اشاره بدین نکته دارد که اشراف مکه به پاس این خدمت، نشان قدم پیامبر خدا (ع) را به رسم هدیه برای اکبرشاه فرستادند.

در این باره تردیدهایی وجود داشت اما آنچنان که فیضی نقل کرده، حتی خود اکبرشاه، با وجود این تردید گفت: ما بایستی از روی احتیاط تعظیم و تکریم خود را نسبت به آن ابراز کنیم. نویسنده برای تأیید اهمیت و اعتبار این نشان، نام چندین نفر از علمای وقت مکه را که مهر تأیید بر اعتبار آن زده‌اند، آورده است. این آگاهی‌ها در باره اشخاص یاد شده به لحاظ شرح حال نگاری، جالب توجه است.

این زمان شمار فراوانی از مسلمانان هند عازم حج می‌شدند و گهگاه کسانی هم که از نظر دولت، مغولی بودنشان در مرکز سیاست معقول نبود، به حج فرستاده شده و بازگشت آنان به هند ممنوع می‌شد. حتی یکبار خود اکبرشاه نیز اراده حج کرد که دیگران او را منع کردند. وی سلطان خواجه را به عنوان امیر الحاج منصوب کرد و هدایای فراوانی برای اشراف مکه و مدینه و فقرای حرمین فرستاد (اکبرنامه، ج ۲۶۳: ۳). کتاب مستقلی با عنوان [Mecca to ligrimage از Michael N. Pearson] به‌طور اختصاصی

در باره وضعیت حج رفتن در هند در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۵۰۰ منتشر شده است. همچنین متنی با عنوان جواهر التاریخ در تاریخ مکه به دست نویسنده همین سطور انتشار یافت (مقالات تاریخی، دفتر شانزدهم) که از خدمات اکبرشاه و فرزندش جهانگیر به حرمین، در آن مطالبی آمده است.

نسخه‌ها

از رساله قدیمیه دو نسخه مبنای کار حاضر بوده است:

۱- نسخه کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، به شماره ۷۹۳۶ که در فهرست همین کتابخانه (۲۷۵ / ۲۰) معرفی شده است. در آنجا مؤلف ابوالفضل فیض الله بن مبارک هندی (متوفای ۱۰۰۴) شناسانده شده است!

ص: ۲۰

۲- نسخه شماره (۸۲۰۱) ۱۴۰ M فرهنگستان علوم آذربایجان که در قرن یازدهم کتابت شده و تصویر آن به شماره ۱۱۸۲ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نگهداری می‌شود. تصویری از هر دو نسخه به لطف آقای حافظیان در اختیار بنده قرار گرفت. از ایشان سپاسگزارم.

نسخه اول، گرچه به لحاظ خط زیباتر است، اما افتادگی‌های فراوان داشته و به‌خصوص برخی از تعابیر عربی از آن نانوشته مانده است. به عکس، نسخه دوم از لحاظ خط نازیبا و ریزتر، اما کامل‌تر است. مواردی را که در نسخه دوم وجود داشته و در نسخه اول نبوده، در گروه افزوده‌ایم. هر دو نسخه متعلق به قرن یازدهم است.

نسخه اول، در ماه صفر ۱۰۱۶؛ یعنی دوازده سال پس از درگذشت مؤلف کتابت شده است. بنابراین، تاریخی که در انتهای رساله آمده، تنها مربوط به نسخه اول است و پایان نسخه دوم تاریخی ندارد. با این حال، به دلیل آن که در مجموعه‌ای بزرگ قرار دارد که نود رساله در آن است، آگاهیم که در قرن یازدهم کتابت شده است. عنوان رساله در نسخه اول، همان عنوانی است که در آغاز رساله آوردیم، اما عنوان بالای رساله دوم، تنها عبارت «رساله قدمیه فیضی» است.

رساله قدمیه من مصنفات حقایق و معارف نابیی شیخ ابوالفیض فیضی هندی - رحمه‌الله -

بسم الله الرحمن الرحيم

قدم قلم، در طی مسالک محامد الهی کوتاه است و زبان پیش قدمان مناہج نبوت، بر صدق این دعوی گواه؛ رحیمی که سرورش عنایتش نوای بشارت ادای و بَشْرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ (یونس: ۲) به گوش هوش ارباب ایمان واصحاب ایقان رسانید؛

علیمی که مرشد هدایتش به نعلین نصرت قرین و وَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ مضطربان معرکه جهاد را [بشارت] ثبات داد؛

ملکی که مجاهدین فی سبیل الله را به منشور یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ نوید فتح [و ظفر] کرامت فرمود؛

قهاری که چاوش بارگاه جبروتش تمثال يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ عاصیان را موی پیشانی گرفته، سلسله درکات در پا انداخت؛ [در پای انداخت]؛

حکیمی که به رابطه و لِيُرْبَطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ دل‌ها را حیات و قدم‌ها را ثبات بخشید؛

قادری که به مقتضای قدرت و اقتضای حکمت، ثابت قدمان را در پای لغز »

فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا

« سر داد.

گاه نبی را در پیش راه قربت بدور باش اِنِّي اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى تأدیب و تربیت نمود و گاه ولی را در قدمگاه عزت به تشریف پای انداز «قَدَمِي هَذِهِ عَلَي رَقَبَتِي كُلِّ وَلِيٍّ اَللَّهُ» اطراز اعزاز موهبت فرمود.

عقل شکسته پای را در فضای قضای او، دستگاه قدم نیست؛ و زبان نکته سرای را در ادای ثنای او یارای دم زدن نه؛ «تَعَالَى جَنَابُ مَعْرِفَتِهِ عَنِ الْأَقْدَامِ الْأَوْهَامِ» (۱). لمؤلفه:

عقل در راه او قدم نزنند در مقام ثنای دم نزنند

به قدم طی کجا شود این راه که قدم در رهش بود کوتاه

نیست پا را در این طریق ثبوت ولّه الکبریاء و الجبروت
چه بود سیر خامه سرکش پای چوبین و راه پر آتش

۱- در نسخه ۲: و تقدس کتاب صفته عن الأرقام الأفهام.

ص: ۲۱

و تحیت و تسلیم نثار نبی کریم پیش قدم راه [تعظیم] رسالت، مقدم نشین صدر گاه جلال، مبشری که به نوید جاوید «أنا الحاشِرُ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَيَّ قَدَمِي

» خاک نشینان فراموشخانه فنا را سر بلندی داد؛ شفیعی که به بشارت «

مَنْ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَيَّ النَّارِ

» غبار آلودگان راه خدا را به آب چشمه فردوس شست و شو فرمود؛ چون خطاب فاستقیمم کما أمرت شنید دست دعا به استقامت قدم برداشت که «اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَيَّ دِينِكَ». و از آن جا که [مقرب بارگاه] کبریای [نسخه ۲ بدون کبریای] احدیت فرموده که «شَيْبَتِي [سُورَه] هُوْدٌ» لمؤلفه:

آن قدم بر سر سپهر زده پشت پایی به ماه و مهر زده

پرو بال ملک خس راهش نه فلک کرد از قدمگاهش

در کمالات او عدد نرسد به قدمگاه او خرد نرسد

کعبه دل حوالی حرمش کعبه جان (۱) نشانه قدمش

و بر آل هدایت مال و اصحاب سعادت نصاب او؛ رباعی:

آن‌ها که نشستند به ظل [زیر] علمش بستند طراز دین ز ذیل کرمش

بودند مقیم آستان حرمش رفتند ره صدق قدم بر قدمش

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ.

بر ضمایر ارباب بصائر مختلفی و مستتر نیست که در [لوح] محفوظ کالتقش فی الحجر مرتسم است که به مصداق: وَمَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا (مزمّل: ۲۰) جمیع خیرات و مبرّات عباد که از کنج خانه و لله خزائن السماوات و الأرض تعیین یافته و در روزنامه و نکتب ماقدّموا و آثارهم مسطور و مرقوم است:

۱- در نسخه ۲: به جای «کعبه جان» «خانه دل».

ص: ۲۲

و ظهور صدق وعده کریمه و قَدَمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ در پیشگاه یَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ مقرر و معلوم؛ بنا بر آن، همگی همت علیای سلطان السیلاطین، قهرمان الماء و الطین، والی ولایه العظمی، صاحب الخلافه الکبری، حجّه (۱) الله بالحق، خلیفه الله المطلق؛ ناظم مناظم العالم، منور السواد الأعظم، المؤید بالفتح والظفر، المجاهد بالجهاد الأكبر، واقف الأصل و الفرع؛ حافظ مراتب الشّرع؛ ذو الکرامات الجلیه و المقامات الطیبه؛ مهبط آیات الجلال و الجمال، مظهر تجلیات الشّمس و الضلال، عالم الأطوار من الآدم إلى الخاتم، کاشف الأسرار فی الخاتم إلى انقراط العالم، کریم الطّرفین الأعظمین، خادم الحرمین الشریفین المحترمین، أميرالمؤمنین بالمجاهدین و المغازیین أبو الفتح جلال الدین محمد (۲) اکبر پادشاه الغازی - ادم الله ظلال جلاله علی مفارق دعاة اقباله - در آن مصروف است که از موائد احسان و فوائد امتنان حاضر و غایب و صامت و ناطق را بهره مند سازند؛ خصوصاً مجاوران حرمین معظّمین (۳) - زاد هما الله تعظیماً - از صغیر و کبیر و غنی و فقیر به وظایف متوافره و ادرارات متواتره، سال به سال محظوظ گردانند و سالها است چنین قرار یافته که هر سال یکی از اکابر را امیرحاج ساخته، با نقود و امتعه که مجاوران و مسافران آن امکانه شریفه را وفا کند، (۴) به آن صوب [با] صواب می فرستند و از توجه عالی هر ساله (۵) چند هزار کس از فقرا و اغنیا به شرف حج مشرف می شوند و خطبه احسان و ذکر نیک نامی را بر منابر حرمین شریفین بلند می گردانند و فاتحه مزید جاه و جلال و دعای خلود دولت و اقبال در مشاعر اسلام و اماکن عظام می خوانند تا آن که در: سنه ست و ثمانین و تسعمائنه [۹۸۶] جناب مستطاب قدسی القاب قدوسی قباب، تذکره السیلف بنصره الخلف، ذو النسب العالی و الحسب المتعالی، نیر سماء السعاده، مصباح زجاجه السیاده، مورد مکارم الأخلاق، ملاذ اکابر الآفاق، صاحب العلم النافع والعمل الرافع، الموصوف بالصفه الصفیة المصطفویة و الموسوم بالکنیه العلیه العلیویه المؤید منالله الوهبیاب، رفیع الدین شاه ابوتراب - دامت برکاته - امیر حاج ساخته، با تحف بی قیاس از نقود و اجناس روان کردند.

چون آن سیادت مآب، بعد از ادای مناسک حج و عمره و تقسیم هدایا و ایصال عطایا، خواست که بر مسلک العود احمد سلوک نماید شرفای حرم و عظمای خاندان کرم که حکومت و ریاست حرمین شریفین، اباً عن جدّ از زمان سید عالم - صلی الله علیه و آله سلم - إلى یومنا هذا به ایشان رسیده، بنا بر ضابطه محبت و رابطه مودت که به حضرت ظلّ اللهی - خلد ظلاله العالی (۶) - دارند و به تمادی فوائد ایادی نعم و توالی عواید احسان و کرم مخصوص اند، به استصواب قضات اسلام و علمای اعلام به رسم تیمن و تبرک نشان قدم عرش توأم حضرت سید کائنات - علیه اکمل الصلوات والتسلیمات - به دست آن سیادت مآب ارسال نمودند و حضرت ظلّ اللهی - خلد ظلاله العالی - به صدق نیت و حسن طویت سه فرسخ به استقبال آمده، به کمال تعظیم و تبجیل به شرف تلثیم (۷) و تقبیل مشرف شدند. مقدار صد قدم بر دوش نهاده، پیاده آوردند و بعد از آن طبقه سادات بنا بر قرب ذاتی به احراز این دولت مبادرت نمودند.

بعد از آن مشایخ و علما و ارکان دولت، علی تفاوت طبقاتهم و تباین درجاتهم، آن تمثال مقدس مثال تا به سریر اعلی نوبت به نوبت بر سر نهاده، رسانیدند.

حبذا سنگ معتدل تمثال نیر بخت و کوكب اقبال

ماه را پیش اوست قدر سُها زر خورشید ازوست خاک بها

گوهر فخر تاجدارانست درّه التاج شهریارانست

سجدگاه همه سرفرازان نازنینان به سجده اش (۸) نازان

- ۱- در نسخه ۲: به جای «حجه»، «رحمه» آمده است.
- ۲- «محمد» در نسخه ۲ نیامده است.
- ۳- در نسخه ۲ به جای «معظمین»، «شریفین» آمده است.
- ۴- در نسخه ۲: وفا نماید.
- ۵- در نسخه ۲: هر سال.
- ۶- داخل خط تیره در نسخه ۲ نیامده است.
- ۷- بوسه زدن.
- ۸- در نسخه ۱ «سجده‌اش».

ص: ۲۳

و این قدم خیر مقدم در جوف کعبه معظمه بود تا آن که در سته تسع [و] خمسین و تسعمائه [۹۵۹] که عمارت حرم تاریخ یافته‌اند دیوار کعبه معظمه رسی پیدا کرده بود و علما را در باب شکافتن (۱) آن جهت حرمت اختلاف شده، بعد از حصول استفتا و وصول فتوی از دارالسلطنه استانبول چون رخصت تعمیر حاصل شد، (۲) در آن وقت آن تمثال مقدس را از داخل کعبه معظمه بر آورده در میان گنبدی که در صحن مسجدالحرام است نهاده بودند.

و در تاریخ سمهودی که تاریخ مدینه است و در دیار عرب اعتبار تمام دارد و یکی از افاضل اکابر (۳) از زبان عربی به فارسی آورده، (۴) [چنین] مذکور است که چون حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله و سلم - در غزوه خیبر پای مبارک را بر سنگ نهاده آن طرف دیوار عساکر اعدا را می‌دیدند، قدم‌های آن حضرت بر سنگ منقش شده بود. (۵)

سلطان رسل ماه عجم شاه عرب سنگ در او قبله گه اهل طلب

از تابش قهر او که دشمن سوزست گر سنگ شود موم عجب نیست عجب

و نشان قدم آن حضرت در مدینه، معروف و مشهور است. علما و مشایخ زیارت می‌کنند و هم‌چنین در بلده نیشابور یکی از اولیا آورده است و الآن موجود است [و نمایان].

و آنچه در رساله [ای] که در باب تمثالی (۶) که در حضرت دهلی است و ولایت پناه حقایق دستگاه شیخ عبدالله که یکی از اولاد مخدوم جهان و مخدوم‌زاده جهانیان شیخ جلال بخاری - قدس سره - است آورده، [و] مذکور است که در باقنه (۷) قلعه (۸) که آن سرور - صلی الله علیه و آله و سلم - محاصره کرده بودند، زمینی بود پر گل. کفار معجزه طلبیدند که اگر این گل سنگ شود ما حصار را تسلیم کنیم و ایمان آوریم. در آن وقت آن قطعه زمین سنگ شد و نشان‌های (۹) قدم آن حضرت بر آن ماند و آن را به تیمن گرفتند و به اطراف و اکناف بردند و قبله‌گاه (۱۰) حاجات ساختند و در حضرت دهلی جایی که آن تمثال مبارک مرکوز است عمارات عالیه ساخته‌اند و خادمان در جوار آن می‌باشند و کعبه خواص و عوام است، و حضرت ظلّ اللّهی - خلد ظلاله العالی - چند قریه را وقف مجاوران آن کعبه آمال و قبله اقبال فرموده‌اند و این ضعیف مکرر به شرف استلام آن مقام (۱۱) مشرف شده و در آن جا این بیت نوشته: (۱۲)

در زمینی که نشان کف پای تو بود

سال‌ها سجده صاحب نظران خواهد بود (۱۳)

و همانا که لسان الغیب و ترجمان اسرار خاص از برای [این] مقام متکلم شده و یک بار در آن نواحی در رکاب حضرت اللّهی - خلد ظلاله العالی - روی نموده: (۱۴)

حضرت دهلی ملائک مطاف کعبه قدس است ز بهر طواف

قبله جان کعبه اهل صفا رفته در آن جا قدم مصطفی

طوف حریمش همه را در خور استخاضه که بر شاه حج اکبرست

۱- در نسخه ۲: در شکافتن.

۲- در منائح الکرّم، ج ۳، ص ۳۲۸، اشاره به ترمیم کعبه در سال ۹۵۹ شده اما تفصیل متن در آن نیامده است.

۳- در نسخه ۲ «اکابر» نیامده است.

۴- در نسخه ۲: به فارسی ترجمه کرده.

- ۵- در نسخه ۲: نقش بست.
- ۶- در نسخه ۲: تمثال.
- ۷- «باقته» بدون نقطه روی دندان‌ها بعد از «ق» نام جایی باید باشد اما کجا؟
- ۸- در نسخه ۲: در بافته، قلعه [ای] است.
- ۹- در نسخه ۲: نشان.
- ۱۰- در نسخه ۲: قبله.
- ۱۱- در نسخه ۲ بدون «مقام».
- ۱۲- در نسخه ۲ «نوشته دید».
- ۱۳- در نسخه ۲: سال‌ها سجده گاه اهل نظر خواهد بود.
- ۱۴- در نسخه ۲: نمود.

ص: ۲۴

و در کتب صحیحه مذکور است که معجزات حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله [وسلم و ائمه هدی صلوات الله علیهم] (۱) - بیش از آن است که در شمار آید و قلم محاسبان اخبار و مستخرجان آثار احصا نمایند و چندین هزار کتب مبسوطه در ذکر احوال قدس (۲) منوال آن حضرت پرداخته‌اند (۳) و در سیر برکات آن را به حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - از مبدأ تا منتهی صحایف و دفاتر ساخته و مع هذا معترف بر عدم استقصای حالات و استیفای ذکر کمالات [آن حضرت] شده‌اند و از آن کتاب‌ها مطوله مبسوطه که مشتمل بر چهل مجلد و بعضی کمتر از آن تألیف یافته و اسامی آن‌ها در تاریخ امام یافعی (۴) و شیخ ابن کثیر (۵) و غیر آن مذکور است، در سواد هند نرسیده، و در کتب سیر و رسایل مختصر که در این بلاد متداول است، حرفی از قبول و انکار و نفی و اثبات آن به نظر در نیاید. پس احتراز از توهم انکار این معجزه نمودن و اجتناب از تصور طعن در این باب کردن واجب و لازم است.

و اصل در این باب سخن حضرت (۶) **ظَلَّ اللَّهُي - خَلَدَ ظَلَالَةَ الْعَالِي -** که به زبان بدایع بیان در وقت استقبال آن تمثال فرموده‌اند که: هر چند حقیقت صحت آن از کتب صحاح به ما نرسیده اما از حسن ادب رواست (۷) که از روی احتیاط به کمال تعظیم کوشند و شرایط تکریم به تقدیم رسانند که اگر در واقع نشانه قدم اطهر آن سرور - صلی الله علیه و آله و سلم - است حق تعظیم به جای آمده باشد و اگر در نفس امر چنان نیست، تعظیمی که به مجرّد حسن ظنّ به ظهور آید، عندالله موجب ثواب جمیل و جزای جزیل خواهد بود؛ چه محض استناد به آن سرور - صلی الله علیه و آله و سلم - جهت تعظیم کافی است [انتهی کلامه]. و در اخبار آمده که «لَوْ اعْتَقَدَ حَجْرًا ...» (۸)

ترجمه این کلام است که از حضرت خواجه ناصرالدین عبدالله - قدس سرّه - آورده‌اند که اگر بر سنگ سیاه اعتقاد کنی هر آینه از آن معنی (۹) **فایض (۱۰)** گردد، فکیف سنگی که منسوب به سرور کائنات - علیه افضل التسلیمات (۱۱) - باشد و این سخن به جهت تنبیه جماعتی است که قلوب قاسیه (۱۲) دارند و [مضمون «قلبی - فهی - کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»] (۱۳) به ضمایر ایشان راجع است. و از اجله علما و اکابر مجذوبین که بر صحت این تمثال مبارک، تویح کشیده‌اند، یکی قاضی حسن (۱۴) مکی مالکی است و او ملتجای آفاق و مقتدای به استحقاق است، از اصناف علوم نصابی کامل و نصیبی وافر دارد و رتق و فتق مهمام (۱۵) و حلّ و عقد امور اسلام به دست اوست. در علو جاه و سمو منزلت بر جمیع اکابر آن دیار فایق است، مایده افضال مبسوط دارد و صلاهی نوای بلند، محفل (۱۶) و محیط رجال اوست (۱۷) و منزل او محطّ رجال - سلمه الله تعالی -.

دیگر قاضی محمد مکی (۱۸) است و او قدوه علمای عرب است و در [علوم] تبخّر دارد و حافظ کلام مجید است و فایق در ترسل و تجوید. از علمای عرب به بلاغت و فصاحت و بذل و سماحت ممتاز است و در حرم شریف به افاده علوم دینی اشتغال دارد، (۱۹) سلمه الله تعالی.

و دیگر میر زکریاست و او سید جلیل الحسب (۲۰) است؛ ذاتش متبرک و نفّسش مبارک است. در ریاضت و مجاهده (۲۱) و محافظت احوال کوشیده و به مشرب فقر و فنا و عدم توجه به دنیا ممتاز است. اکثر اکابر و افاضل از مشکات افادت اقتباس انوار حدیث می‌نماید، وقتی که قاری «قال رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] (۲۲) می گوید» بی اختیار اشک از چشم او روان می‌گردد و مضمون (وَإِذَا سَجَعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَي الرُّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ) (۲۳) (مائده: ۸۳) به ظهور می‌آید. عمر شریفش قریب به صد و بیست سال رسیده، با وجود ضعف و پیری در اوقات خمسه از جبل ابوقییس که مسکن اوست، در حرم شریف می‌آید و به مواظبت فرایض و سنن اقدام می‌نماید. سلمه الله تعالی. (۲۴)

دیگری مولانا قطب الدین حنفی است و او مفتی مکه معظمه است - زاده‌ها الله تعظیماً - مدّت چهل سال شده تقریباً که مجاور آن (۲۵) بلده طیبه است و در تفقه و تدین و فیصل قضایا [و تحقیق مرافعات شرعیه کمال احتیاط می‌رود و علی الدوام به علوم دینی و نشر فضایل] اشتغال دارد. (۲۶) کتابخانه [های] متعدّد دارد (۲۷) و همه را وقف مستفیدان ساخته، در افاده حدیث و اجازه به حدیث

مشغول می‌باشد و در این باب [همم] عالیه دارد و سلمه الله [تعالی]. (۲۸)

۱- طبق معمول آنچه از این قبیل در گروه آمده از نسخه ۲ است.

۲- در نسخه ۲: قدسی.

۳- در نسخه ۲: آن حضرت نوشته‌اند.

۴- مقصود مرآه الجنان است.

۵- علی الاصول مقصود البدایه و النهایه است.

۶- در نسخه ۲: بدون «حضرت».

۷- «رواست» حدسی است. «دور است» هم خوانده می‌شود که نامناسب می‌نماید.

۸- در نسخه اصل ناخوانا. این حدیث بی اعتبار و در منابع معمول نیز نیامده است. مضمون آن چنین است که حتی باورداشتن به

یک سنگ هم تأثیر خود را دارد.

۹- در نسخه ۲: منفعتی.

۱۰- در نسخه ۲: فائز.

۱۱- در نسخه ۲: الصلوات.

۱۲- در نسخه ۱ گویا به اشتباه: قادیسیه.

۱۳- داخل گروه از نسخه ۲ است و محل آن در نسخه ۱ سفید است.

۱۴- در نسخه ۲: حسین.

۱۵- در نسخه ۲: مهمات.

۱۶- در نسخه ۲ به جای «محفل» مجلس آمده است.

۱۷- در نسخه ۲: به جای «اوست» «است» آمده است.

۱۸- در نسخه ۲: مالکی به جای «مکی».

۱۹- در نسخه ۲ به جای «اشتغال دارد» «مشغول».

۲۰- در نسخه ۲: سید جلیل النسب، جمیل الحساب.

۲۱- در نسخه ۲: مجاهدات.

۲۲- داخل گروه در نسخه ۲ نیامده است.

۲۳- جای آیه در نسخه ۱ سفید است.

۲۴- «تعالی» در هر سه مورد گذشته از نسخه ۲

۲۵- در نسخه ۲: از مجاوران.

۲۶- داخل گروه از نسخه ۲ افتاده است.

۲۷- در نسخه ۲ به جای «دارد» «بهم رسانیده».

۲۸- دو مورد گروه اخیر هم در نسخه ۲ نیامده است.

ص: ۲۵

دیگر میر پادشاه است که او سید عالی نسب و دانشمند [و از علمای] مقزّر ماوراءالنهر است و جمیع علوم ورزیده؛ عمری است که اقامت مکه معظمه - زاده‌ها الله [تعالی] تعظیماً - اختیار کرده و داخل اکابر آن دیار است و مستعدّان عرب و عجم از حوزه درس او مستفید می‌گردند.

دیگری شیخ عبدالرحمان فقیه است و [او] از اکابر موالی عرب است. علی الدوام در حرم شریف به درس تفسیر و حدیث اشتغال می‌نماید و در شهر مبارک رمضان مجلس وعظ می‌دارد و اکابر و اعظام در پای وعظ او جمع می‌شوند و از حقایق و معارف او استفاضه می‌نمایند سلّمه الله [تعالی].

دیگری (۱) شیخ جارالله معلّمی (۲) است و از اعیان علمای عرب است و بر فقه حنفی و شافعی، اصولاً و فروعاً استحضار دارد و به مراسم دیانت و امانت و تقوی و طهارت موصوف است و همیشه به افاده علوم دینی مشغول سلّمه الله [تعالی].

دیگری مولانا (۳) عبدالله سندی است و او مجاور حرم شریف است و او را از علمای مسلّم می‌دانند و در تدقیق علوم اشتهار دارد و به درس، دوام مشغول است و درسلک اکابر عرب معدود، سلّمه الله [تعالی].

اکنون بعد از ذکر احوال و اسامی این طبقه گرامی به چند رباعی که منظوم این داعی است، ختم می‌نماید.

آن‌ها که به دل نور قدم یافته‌اند از سنگ سیه فیض حرم یافته‌اند

گمراه مشو که رهنوردان حرم منزل به نشانه قدم یافته‌اند

شاهی که سریر عرش جایش باشد اقبال به پای عرش سایش باشد

چون کعبه سزد قبله اصحاب (۴) صفا سنگی که برو نشان پایش باشد

شاهی که درش قبله عالم دانند گرد قدمش سپهر اعظم دانند

هر دل که اثر ندید نبود از وی حقّاً که زسنگ خارهاش کم دانند

۱- در نسخه ۲ در اینجا و موارد بعدی به جای «دیگری» دیگر آمده است.

۲- در نسخه ۲: معلم.

۳- در نسخه ۲ به جای «مولانا» ملا آمده است.

۴- در نسخه ۲ به جای «اصحاب» ارباب آمده است.

ص: ۲۶

شاهی که برات روز دادی شب را در محمدتش سنگ گشادی لب را
 برخاره نشان قدمش نیست که سنگ وز شوق کفش کرد تهی قالب را
 ای پرده نه فلک طراز علمت سلطانی و کاینات خیل و حشمت
 گر ما نرسیدیم به خاک قدمت تا حشر سر ما و نشان قدمت
 ای عرش محیط در طواف حرمت دریای محیط تشنه نیم نمت
 مشکل که ز جست و جوی تو بنشینم زینگونه که یافتم نشان قدمت
 از عمر منم به نیم جانی خرسند از وعده وصلش به گمانی خرسند
 از بدرقه مراد واپس مانده افتاده در این ره به نشانی خرسند
 فیضی که ز شوق، ناله تا ماه رساند تا شمسه مهر شعله آه رساند
 گر ماند ز پیشگاه بزمش محروم این بس که سر خود به قدمگاه رساند
 صد شکر که آمد به هزاران اکرام نقش قدم مقدس خیر انام
 فرخنده شد از مقدم خیرش ایام تاریخ قدوم است «خیر الأقدام» (۱)

۱- در نسخه ۱: خیر الایام. با محاسبه این دو مورد می توان دریافت که خیر الاقدام درست است، زیرا سال ۹۸۷ را نشان می دهد. همان طور که در متن رساله آمده امیر الحاج در سال ۹۸۶ به مکه رفته و به یقین بازگشت او که همراه خود سنگ را آورده، سال ۹۸۷ است.

یهودیان مدینه

معنی لغوی و اصطلاحی یهود

پیش از ورود به بحث، معنای لغوی و اصطلاحی واژه «یهود» نیازمند بررسی است:

«یهود» از ریشه «هود»؛ «الهود» به معنای توبه است. این واژه در قرآن کریم نیز به این معنی آمده است: **إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ (۱)** «ای تبنا ایلیک»، **(۲)** یعنی به سوی تو باز گشتیم.

ابن منظور می‌گوید:

«و سَمَّيْتُ الْيَهُودَ اشْتِقَاقًا مِنْ هَادُوا، أَيْ: تَابُوا، وَ يُقَالُ: نَسَبُوا إِلَى يَهُودَا وَ هُوَ أَكْبَرُ وَلَدِ يَعْقُوبَ، وَ حَوْلَتِ الذَّالِ إِلَى الدَّالِ حِينَ عَرَبْتُ.» **(۳)**

«یهود»، جمع است و مفرد آن «یهودی» است. همانگونه که گفته می‌شود؛ مجوس، مجوسی و عجم، عجمی و عرب، عربی.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «

سُمِّيَ قَوْمُ مُوسَى الْيَهُودَ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى (إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ)» **(۴)**

به یهود، بنی اسرائیل گفتند؛ زیرا منسوب به اسرائیل است و اسرائیل لقب حضرت یعقوب ابن اسحاق بن ابراهیم (ع) می‌باشد. در برخی از روایات آمده است:

«و كان يعقوب إسرائيل الله و معنى إسرائيل الله، خالص الله» **(۵)**

و اما در اصطلاح، به پیروان آیین حضرت موسی (ع) که از پیامبران اولوالعزم است، «یهودی» گفته شده و ایشان را «کلیمی» هم خوانده‌اند.

ی هود در مدینه

گفتار اول: گروه‌های یهودی ساکن مدینه

وقتی از یهود مدینه سخن به میان می‌آید، سه طایفه عمده یهودی ساکن مدینه مراد است، که در اصل یهودی بوده‌اند و آن‌ها عبارت‌اند از: «بنوقینقاع»، «بنو نضیر» و «بنوقریظه».

روشن است کسانی که آیین یهود داشتند؛ چه قبل از اسلام و چه در زمان پیامبر (ع) در مدینه میزیستند، منحصر در سه طایفه یاد شده نبودند. افرادی از دیگر قبایل مدینه نیز پیش از اسلام مشرک بودند و به آیین یهود درآمدند و گروه‌های کوچکی را تشکیل دادند.

از ادله غیر قابل انکار بر این ادعا، پیمان نامه‌ای **(۶)** است که پیامبر خدا (ع) در همان ماه‌های نخستین ورود به مدینه، آن را با قبایل مختلف ساکن مدینه امضا کردند و اسامی تعدادی از گروه‌های یهودی در آن آمده است.

گفتنی است، سه گروه عمده یهودی که با پیامبر اسلام (ع) درگیر شدند، هیچ‌کدام از امضا کنندگان این پیمان نبودند و اسامی از آن‌ها در این پیمان به میان نیامده است؛ بلکه آنان بعدها، پیمانی با پیامبر (ع) امضا کردند.

اکنون اشکالی که به برخی از پژوهشگران تاریخ وارد است، آن است که اینان وقتی به شرح سرگذشت سه طایفه یهودی معروف در مدینه می‌پردازند، مدعی می‌شوند که آن سه طایفه از یهود، پیمان خود با پیامبر (ع) را نقض کردند! و هیچ اشاره‌ای به متن پیمان و مفاد آن نمی‌کنند.

نکته دیگری که لازم است به آن توجه شود، مسئله تطهیر مدینه از یهود است. بعضی از مورخان محترم تصور می‌کنند که آن،

درباره غزوه بنی قریظه است (۷) و این جای تأمل دارد، به همان دلیلی که پیش تر اشاره شد. شاید منظور ایشان، همین سه گروه عمده باشند؛ زیرا درگیری‌های فرهنگی و نظامی پیامبر (ع) با اینان بوده است. تا آنجا که بررسی و تحقیقات نشان می‌دهد، یهودیان دیگری (غیر از این سه گروه عمده)، درگیری نظامی و حتی فرهنگی با پیامبر (ع) نداشته‌اند.

گفتار دوم: علت مهاجرت یهود به مدینه

تاریخ نگاران نوشته‌اند که یهودیان، در اصل، اهل حجاز نبوده‌اند. آنان در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین یثرب ظهور خواهد کرد؛ از این رو، به این سرزمین کوچ کردند و در انتظار این ظهور بزرگ ماندند (۸) تا جزو نخستین کسانی باشند که به او ایمان می‌آورند.

۱- اعراف: ۱۵۶

۲- العین، ج ۴، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۱۶

۳- لسان العرب، ج ۳، ص ۴۳۹

۴- مجمع البحرین.

۵- بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۰

۶- برخی از اساتید و پژوهشگران، به زیبایی از آن به «اولین قانون اساسی» تعبیر کرده‌اند.

۷- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۲۴

۸- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۵

ص: ۳۰

مرحوم علامه طباطبایی، در المیزان، به نقل از تفسیر عیاشی، ذیل آیه مبارکه (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۱)) درباره چگونگی ورود و سکونت یهود در مدینه، روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود:

یهودی‌ها در کتاب‌های خود خوانده بودند که هجرت‌گاه محمّد، پیامبر خدا (ص) در میان «عیر» و «احد» خواهد بود؛ از این رو، برای یافتن آن مکان، از سرزمین خود بیرون آمده، به کوهی رسیدند که آن را «حداد» مینامیدند. گفتند «حداد» و «احد» یکی است و در همانجا متفرق شدند؛ بعضی در «تیمما» منزل کردند و بعضی در «فدک» و گروهی در «خیبر».

آنان که در «تیمما» بودند، تصمیم گرفتند به دیدار برادرانشان بروند. در این اثنا، عربی از آنجا عبور می‌کرد که شترانی داشت. یهودیان شترانی از وی کرایه کردند. عرب گفت: شما را از میان «عیر» و «احد» عبور می‌دهم. گفتند: وقتی به آنجا رسیدی ما را آگاه کن. عرب هنگامی که به یثرب رسید، گفت: آن «عیر» است و این «احد». یهودیان پیاده شدند و گفتند: به مقصود خود رسیدیم و نیازی به شترهای نداریم، هر جا می‌خواهی برو.

آنان به برادران خود در فدک و خیبر نوشتند: ما محل موعود را یافته‌ایم. بشتابید و خود را به ما برسانید. یهودیان ساکن فدک و خیبر در پاسخ ایشان نوشتند: ما در اینجا ساکن شده، اموالی فراهم کرده‌ایم و به شما بسیار نزدیکیم. آنگاه که پیامبر اسلام ظهور کرد، بی‌درنگ، سوی شما خواهیم آمد.

یهودیانی که به یثرب آمدند، اموالی برای خود فراهم کرده، به زندگی روزمره پرداختند. «تبع» از این ماجرا آگاهی یافت و با آنان وارد جنگ شد. آن‌ها در قلعه‌های خود متحصّن شدند. تبع محاصره‌شان کرد و امانشان داد تا نزد وی آیند. تبع به آنان گفت: من سرزمین شما را پسندیده‌ام و دوست دارم در میان شما باشم.

گفتند: چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا اینجا هجرت‌گاه پیامبری از پیامبران الهی است و تا او هجرت نکند، کسی چنین حقی ندارد. گفت: پس من کسانی از طایفه‌ام را در میان شما می‌گذارم تا آنگاه که پیامبر آمد، وی را مساعدت و یاری کنند؛ لذا دو قبیله «اوس» و «خزرج» را، در میان آن‌ها گذاشت. وقتی تبعیان زیاد شدند، بر یهودیان یثرب سلطه یافته، اموالشان را می‌گرفتند و یهودیان به آنان می‌گفتند: سوگند یاد می‌کنیم آنگاه که محمد (ص) مبعوث گردد، شما را از سرزمین خود بیرون میرانیم؛ لیکن وقتی خداوند، پیامبر را مبعوث کرد، «انصار» به او ایمان آوردند و یهود کافر شدند. (۲)

مضمون این روایت در منابع مختلف، از جمله، سیره ابن هشام نقل شده است. از این روایت و روایاتی که ذیل آیه اَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... (۳) آمده، استفاده میشود که ساکنان نخستین یثرب، یهودی بوده‌اند. دکتر جواد علی می‌نویسد:

طبق گفته اخبار، آمدن اوس و خزرج به یثرب، بعد از رخداد سیل ارم بوده و علت آمدن آنان به این سرزمین، به جهت فقر و نیاز به وطن جدید بوده است. هنگامی که آنان در یثرب فرود آمدند، هیچ توان و نیرویی نداشتند و به همین خاطر به آنچه از زمین‌های موات و کم بهره به دست می‌آوردند، قناعت می‌کردند، اما مال، ثروت، قدرت و شوکت از آن یهود بود. مدت طولانی به همین حال بودند تا این که مالک بن عجلان، که از ایشان بود، پیش جبيله غسانی، رئیس غسان رفت. (۴)

اما برخی علت مهاجرت یهود به مدینه و حجاز را حمله بختنصر به بیت المقدس میدانند و داستانی در این مورد نقل می‌کنند. این داستان در منابع شیعی هم وارد شده است.

صاحب تفسیر قمی، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«آنگاه که بنی اسرائیل گناه را پیشه خود ساختند و عصیان امر پروردگار کردند، خداوند اراده کرد که بر ایشان کسی را مسلط کند تا

ذلیل و خوارشان سازد و بکشد شان ... و بختنصیر ایشان را میکشت و وارد هر قریه می‌شد، مردان، زنان، کودکان و هر حیوانی را میکشت. (۵)»

این روایت، اشاره‌ای به کوچ بنی اسرائیل به حجاز یا جای دیگر ندارد و برخی حمله رومیان به فلسطین و سلطه آنان بر این منطقه را علت مهاجرت یهود به شبه جزیره عربستان میدانند. (۶)

اما آنچه قوی‌تر به نظر می‌رسد و شواهد زیادی هم آن را تأیید می‌کند، علت مهاجرت یهود به مدینه، همان علم ایشان به ظهور و مهاجرت پیامبر (ع) به مدینه از طریق تعالیم مذهبی یهود است؛ چنانچه از متون تورات نیز استفاده می‌شود. علامه جعفر مرتضی عاملی (الصحیح، ج ۱)، دکتر جواد علی (المفصل، ج ۶) و بعضی دیگر در این زمینه شواهدی را آورده‌اند.

۱- بقره: ۸۹

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۲۳؛ کافی، ج ۸، ص ۳۰۸

۳- دخان: ۳۷

۴- المفصل، ج ۶، ص ۵۱۹

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۶

۶- تاریخ صدر اسلام، ص ۵۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۲۸، به نقل از الأغانی.

ص: ۳۱

همچنین روایاتی در بحار الأنوار، آمده که صفات حضرت محمد (ع) در تورات را بیان می‌کند؛ صفاتی که آن‌ها تحریفش کرده‌اند. (۱) اما مهمتر، آیه‌ای است از قرآن کریم که تصریح می‌کند یهود نسبت به نبی گرامی (ع) و خصوصیات آن حضرت، از طریق تعالیم تورات آگاهی داشته‌اند:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ ... (۲))

آنان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده- که [او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌ابند- پیروی میکنند؛] همان پیامبری که [آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز میدارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و ... این مطلب مسلم است که یهود مدینه، از طریق بشارت‌های دینی، حضرت محمد (ع) را با مشخصات و علائم کامل و کافی می‌شناختند؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

(يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. (۳))

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند. (بقره: ۱۴۶).

آنچه جنبه مذهبی هجرت یهود به مدینه را تقویت می‌کند، مناسب نبودن آب و هوای جزیره العرب برای زندگی و مساعد نبودن زمین‌های آن برای کشاورزی است. برای همین است که در طول تاریخ، همواره جمعیت این منطقه نسبت به سرزمین‌های همجوار؛ مانند عراق، فلسطین و مصر کمتر بوده است.

از منابع استفاده می‌شود که علت اسلام آوردن برخی از یهودیان؛ مانند عبدالله بن سلام و مُخیرِیق، علم ایشان به ظهور پیامبر جدید بوده است و حتی اسلام آوردن اوس و خزرج به پیامبر (ع) و سبقت ایشان در این امر را به این علت می‌دانند که یثربیان، سالیان دراز با یهود مجاور بودند و یهودیان گاهی در مجالس و محافل خود، سخن از بعثت پیامبر عربی به میان می‌آوردند. حتی یهودیان به بتپرستان یثرب می‌گفتند: این پیامبر عربی، آیین یهود را ترویج خواهد کرد و بساط بتپرستی را از جهان بر خواهد چید. همین گفتگوها در روحیه آن‌ها آمادگی عجیبی برای پذیرش آیینی که یهود در انتظار آن بودند، پدید آورده بود؛ به طوری که شش تن از خزرجیان در نخستین برخورد، به پیامبر (ع) ایمان آوردند و به یکدیگر می‌گفتند: این همان پیامبری است که یهود در انتظار اوست و ما باید در گرویدن به او سبقت بگیریم. (۴)

روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ از جمله روایتی که (در تفسیر آیه ۸۹، سوره بقره) گذشت و نیز روایتی که در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل شده است:

كَانَتْ الْيَهُودُ يَسْتَتْفِحُونَ عَلَى الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَبْلَ مَبْعَثِهِ، فَلَمَّا بَعَثَهُ اللَّهُ مِنَ الْعَرَبِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَفَرُوا بِهِ وَجَحَدُوا مَا كَانُوا يَقُولُونَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُمْ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَبِشْرِ بْنُ الْبَرَاءِ بْنِ مَعْرُورٍ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْلِمُوا فَقَدْ كُنْتُمْ تَسْتَتْفِحُونَ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ، وَنَحْنُ أَهْلُ الشِّرْكِ وَ تَصَدَّقُونَهُ وَ تَدْكُرُونَ أَنَّهُ مَبْعُوثٌ ... فَقَالَ سَلَامٌ بْنُ مَشْكَمٍ أَخُو بَنِي النَّضِيرِ: مَا جَاءَنَا بِشَيْءٍ نَعْرِفُهُ، وَ مَا هُوَ بِالَّذِي كُنَّا نَدْكُرُ لَكُمْ (۵)

یهودیان، پیش از بعثت، پیوسته ابراز فتح و غلبه بر اوس و خزرج به وسیله پیامبر خدا (ص) می‌کردند، اما آنگاه که خداوند او را از میان عرب مبعوث کرد و او از بنی‌اسرائیل نبود، به او کفر ورزیدند و آنچه را درباره او می‌گفتند، منکر شدند. معاذبن جبل و بشر بن براء بن معرور به ایشان گفتند: ای گروه یهود، از خدا بترسید و مسلمان شوید. شما پیوسته به ما (هشدار میدادید و) می‌گفتید: به وسیله محمد بر ما ظفر خواهید یافت، در حالی که ما اهل شرک بودیم. و اوصاف او را بر می‌شمردید و یادآور می‌شدید که او

مبعوث خواهد شد ... سلّام بن مشکم که از بنی نضیر بود، گفت: چیزی برای ما ارائه نکرده تا او را به پیامبری بشناسیم و او همان نیست که ما به شما یاد آور میشدیم.

۱- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۵؛ همان، ج ۹، ص ۷۱؛ همان، ج ۹، ص ۸۹

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- بقره: ۱۴۶

۴- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۰۹؛ اعلام الوری ص ۵۶ هم این مضمون را نقل می‌کند؛ القصص للراوندی، ص ۳۳۲

۵- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۶؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۶ این مضمون را دارد.

ص: ۳۲

و نیز در همین جا، در تفسیر آیه شریفه قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِحَبِيبِي... (۱) از ابن عباس نقل می‌کند: آنگاه که حضرت وارد مدینه شدند، ابن صوری و جماعتی از یهود فدک، از حضرت درباره برخی اوصاف و خصوصیاتش پرسیدند و وقتی پاسخ شنیدند، دیدند که این خصوصیات همان است که پیش‌تر از طریق تعالیم دینی خود، درباره پیامبر آخرالزمان شنیده بودند و از آن آگاهی داشتند. (۲)

در تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) در ذیل آیه شریفه: (وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَتْ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ... (۳) آمده است: «فانّ مثل هذا فی کتابکم ان محمداً النبی سید الأولین و الآخرین».

مجلسی/ نیز در روایتی، ضمن داستان زندگی هاشم، جدّ اعلای پیامبر (ص) نقل می‌کند:

وقتی هاشم برای خواستگاری سلمی به یثرب آمد، یهودیان نور محمدی را بر پیشانی وی دیدند. پس از آن در شبیه (عبدالمطلب) بن هاشم نیز همان نور را مشاهده کردند و اذعان نمودند که این، نور پیامبر خاتم (ع) است (۴)

مرحوم مجلسی، در جلد پانزدهم بحار، روایات فراوان آورده که حاکی است ایشان علم به خصوصیات و اوصاف پیامبر خاتم داشته و آن اوصاف را بر پیامبر اسلام منطبق می‌دانستند و پیش‌تر به جهت اختصار، به چند نمونه از آن‌ها اشاره کردیم. همچنین از روایاتی که در باره احتجاج پیامبر (ص) هنگام زدن گردن کعب بن اسد وارد شده، همین مطلب استفاده میشود. (۵)

و نیز روایات مربوط به ورود پیامبر (ع) به یثرب و پرسش یهود از آن حضرت که ایشان را به چه چیزی دعوت می‌کند؟ (۶) حاکی از این است که یهود از بعثت پیامبر جدید و اوصاف آن آگاه بوده‌اند.

با توجه به همه آن‌چه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که، عمده دلیل مهاجرت یهود به مدینه، به سبب علم ایشان به ظهور و مهاجرت پیامبر عظیم الشان اسلام (ع) به یثرب بوده است. بنابراین، آن‌چه برخی از پژوهشگران، ابراز عقیده کردند که جاذبه‌های زراعی و تجاری جنوب، موجب مهاجرت به این منطقه گردیده، محل تأمل است؛ (۷) زیرا سرزمین‌های همجوار یثرب؛ مانند فلسطین، مصر، عراق و ایران از این نظر مساعدتر از حجاز بوده و جاذبه بیشتری داشته‌اند.

اما نظر ایشان در این باره که داستان تبع افسانه‌است، اگر این سخن بر اساس نقل ابن هشام باشد ما نیز موافقیم؛ لیکن طبق آن‌چه در منابع شیعه در مورد تبعیان آمده، باید گفت که جنبه افسانه ندارد و موافق با واقعیت است.

گفتار سوم: ذکر برخی خصوصیات قوم یهود

بند یکم: لجاجت، نژادپرستی و پیمان شکنی

الف) لجاجت: یهودیان با این‌که به خاطر ظهور پیامبر جدید به یثرب مهاجرت کردند و با آن‌که به مشرکان وعده می‌دادند: پیامبری ظهور خواهد کرد و ما به او ایمان خواهیم آورد و به وسیله وی شما را خوار و زبون خواهیم ساخت و با آن‌که بعدها نشانه‌هایی را که در تلمود (۸) دیده بودند، در پیامبر اسلام می‌یافتند؛ چرا به او ایمان نیاوردند؟ و چرا اشکال تراشی نموده (۹) دست به تحریف تورات و کتب دینی خود زدند؟!

در جلد پانزدهم بحار، روایات فراوانی دالّ بر این معنی وجود دارد که ابن هشام نیز در سیره خود، چند مورد را آورده است. (۱۰) با این‌که آنان هرچه می‌پرسیدند، پاسخ روشن و آشکار می‌شنیدند؛ لیکن برای این‌که از زیر بار گرایش به اسلام شانه خالی کنند، با لجاجت خاصی می‌گفتند:

«بر دل‌های ما پرده افتاده است»، (۱۱) «ما سخنان تو را نمی‌فهمیم» و یا به فرموده آیه زیر وانمود کردند که گویا هیچ نمی‌دانند:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. (۱۲)

آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد- که آنچه را با آنان بود تصدیق میداشت- گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را

پشت سر افکندند، چنانکه گویی] از آن هیچ [نمی‌دانند.

بنابراین، از ویژگی‌های برجسته قوم یهود، لجاجت آن‌ها است؛ به طوری که از آیات قرآن کریم به وضوح این مطلب استفاده می‌شود؛ همانطور که از مضمون دو آیه کریمه‌ای که ذکر شد و آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ بقره، ۲۳ آل عمران و ۴۶ و ۴۷ نساء (۱۳) استفاده می‌شود که یهودیان به حقانیت پیامبر اسلام علم داشته‌اند.

مثل معروف «بها نه بنی اسرائیلی» که حتی در میان عوام مردم هم مشهور است، گویای اوج اشکالتراشی و بهانه‌جویی یهود است و در قرآن، در سوره بقره، به نمونه‌هایی از این بهانه‌جویی و اشکال تراشی‌ها برمی‌خوریم؛ مانند داستان ذبح گوساله (۱۴) و نیز آنجا که می‌گفتند:

۱- بقره: ۹۷

۲- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۵۹

۳- بقره: ۴۱

۴- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۵۹

۵- الخرائج، ج ۳، ص ۱۰۸۳؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰۶

۶- اعلام الوری، ص ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰

۷- تاریخ صدر اسلام، ص ۵۱

۸- کتبی که بر اساس گفته‌های شفاهی اطرافیان موسی ع نوشته شده.

۹- مانند ابی‌صوریان.

۱۰- سیرت رسول‌الله، ج ۱، صص ۱۸۷-۱۸۵

۱۱- بقره: ۸۸، وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ.

۱۲- بقره: ۱۰۱

۱۳- قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

وَلَيْنِ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ؛ «ما» به هر سو [گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس] باش تا [تورا به قبله‌های که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن؛ و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید.

درحقیقت، اهل کتاب نیک می‌دانند که این [تغییر قبله [از جانب پروردگارشان] بجا و درست است؛ و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست. و اگر هر گونه معجزه‌های برای اهل کتاب بیاوری [باز] قبله تورا پیروی نمی‌کنند، و تو [نیز] پیرو قبله آنان نیستی، و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند، و پس از علمی که تو را [حاصل] آمده، اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی، در آن صورت جدًّا از

ستمکاران خواهی بود. بقره: ۱۴۴ و ۱۴۵

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ؛ آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب [تورات] [یافته‌اند ندانسته‌های که] چون [به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آنکه

گروهی از آنان به حال اعراض، روی برمی‌تابند؟ آل عمران: ۲۳

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لَيَّا بِاللِّسَانِ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمٌ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وَجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.

«برخی از آنان که یهودیاند، کلمات را از جاهای خود برمی گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام، با درآمیختن عبری به عربی [می گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو] که کاش [ناشنوا گردی].»
و [نیز از روی استهزا میگویند: [«راعنا»] که در عربی یعنی: به ما التفات کن، ولی در عبری یعنی: خبیث ما،] و اگر آنان میگفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درستتر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز [گروهی [اندک ایمان نمیآورند.

ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیقکننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهرههایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم؛ یا همچنانکه «اصحاب سبت» را لعنت کردیم؛ آنان را [نیز [لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است. نسا: ۴۶ و ۴۷

۱۴- يَفْعَلُونَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ.
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْتُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ.
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ.

قال إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا آلَا نَحْنُ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَادُوا؛
«و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خدا به شما فرمان میدهد که: ماده گاوی را سر ببرید»، گفتند: «آیا ما را به ریشخند میگیری؟» گفت: «پناه میبرم به خدا که [مبادا [از جاهلان باشم].»

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی [است؟» گفت: «وی میفرماید: آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال، [بلکه [میانسالی است بین این دو. پس آنچه را [بدان [مأمورید به جای آرید.»
گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» گفت: «وی میفرماید: آن ماده گاوی است زرد یکدست و خالص، که رنگش بینندگان را شاد میکند.»

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاوی [باشد؟ زیرا [چگونگی [این ماده گاو بر ما مشتبه شده، و [لی با توضیحات بیشتر تو [ما ان شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد.»

گفت: «وی میفرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند؛ و نه کشتزار را آبیاری کند؛ بینقص است؛ و هیچ لکهای در آن نیست.» گفتند: «اینک سخن درست آوردی.» پس آن را سر بردند، و چیزی نمانده بود که نکنند. بقره، ۶۷-۷۱

ص: ۳۳

«از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه از زمین می‌روید؛ چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز، فراهم سازد» (۱) و یا آنجا که از روی لجاجت می‌گفتند: ... إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ... (۲)؛ «... خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بیاورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند.» نمونه‌های روشنی است که دلالت بر لجاجت آن‌ها دارد.

در قضیه اسلام آوردن عبدالله بن سلام ذکر شده که، عبدالله بن سلام بعد از گفتگو با پیامبر (ع) و سؤال نمودن از آن حضرت، درباره مسائل گوناگون، به آن حضرت ایمان می‌آورد؛ لیکن به پیامبر (ع) عرض می‌کند: «قوم من از ایمان من آگاهی ندارند، بهتر است قبل از آن که آن‌ها آگاه شوند، شما درباره من از آن‌ها سؤال کنید.» پیامبر (ع) از آن‌ها درباره عبدالله بن سلام می‌پرسد، آن‌ها پاسخ می‌دهند: «او بزرگ و بزرگ زاده ماست و درباره او بسیار به نیکی سخن می‌گویند.» آنگاه پیامبر (ع) به آن‌ها خبر می‌دهد که عبدالله بن سلام ایمان آورده است. آن‌ها بلافاصله شروع به بدگویی درباره او می‌کنند و می‌گویند او فردی کذاب است و مواردی از این قبیل.

ب) نژاد پرستی: دلیل دیگری که باعث شده یهود دین اسلام را، با وجود همه ادله و براهین، نپذیرد، نژادپرستی آنان است؛ آیاتی که دلالت بر نژادپرستی یهود دارد:

– أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ (۳)؛ «آیا به کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند ننگریسته‌ای؟»

– نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ (۴)؛ «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.»

– وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى (۵)؛ «و گفتند هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد.»

– وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا (۶)؛ «و [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید.»

– أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى (۷)؛ «یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده گانه] یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟»

و یا آنجا که می‌گفتند چون پیامبر (ع) از فرزندان اسماعیل است نه از فرزندان هارون، ما به او ایمان نمی‌آوریم.

این مطلب را سلام بن مشکم، آنگاه که با حیی بن اخطب، بزرگ طایفه بنی‌نضیر، برای ترک مخاصمه سخن می‌گفتند، با صراحت به دوست یهودی خود گفت:

«به خدا سوگند! تو می‌دانی و ما هم می‌دانیم که محمد فرساده خداست و تمام صفات او در کتب ما آمده است. حال اگر حسد

می‌ورزیم و از او پیروی نمی‌کنیم، به خاطر این است که نبوت از خاندان هارون بیرون رفته است.» (۸)

ج) پیمان شکنی: دلیل دیگر نپذیرفتن اسلام از سوی یهودیان، داشتن روحیه پیمان شکنی در آنان است. همچنانکه هر سه طایفه از ایشان (بنو قینقاع، بنو نضیر و بنو قریظه)، طبق احادیثی، پیمان خود با پیامبر را شکستند و آیاتی از قرآن گواه این مطلب است. (۹)

ایمان نیاوردن یهود به هر دلیلی که باشد؛ نژادپرستی، حسادت، لجاجت یا پیمان شکنی، خداوند تعالی در مورد ایشان می‌فرماید:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا. (۱۰))

مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نداشتند، همچون مثلی خری است که کتاب‌هایی را بر پشت میکشد.

بند دوم: درگیری فرهنگی

از مطالب و مسائلی که شایسته است در اینجا- و لو به اجمال- متذکر شویم، مسائل علمی و فرهنگی یهود است. یهودیان در جزیره العرب همواره به عنوان اهل کتاب و دانش معروف بودند. جواد علی می‌گوید:

«یهودیان مکان‌هایی داشتند که بزرگان دینشان، احکام شریعت و اخبار پیامبران و روزگاران گذشته و آنچه در «تورات» و «میشنا» آمده را در آنجا تدریس میکردند؛ این مکان‌ها در جاهلیت با نام «المدارس» و «بیت المدارس» شناخته می‌شدند و محل اجتماع اخبار، رؤسا، سروران و بزرگان بوده و هرگاه مردم جاهلیت می‌خواستند چیزی را بدانند و یا نسبت به چیزی آگاهی یابند، به آنجا مراجعه می‌کردند.»

و بعد می‌افزاید:

ابن خلدون به موضوع علم یهود و موقعیت فرهنگی آن‌ها نزد اعراب اشاره کرده و گفته است: «هرگاه اعراب مشتاق دانستن چیزی می‌شوند؛ از آنچه مردم دوست می‌دارند بدانند، مانند: علت پدیده‌ها، آغاز خلقت و اسرار هستی، آن‌ها را قبل از هر کسی از اهل کتاب می‌پرسیدند و از آنان بهره می‌جستند. (۱۱)

و به خاطر همین بود که عرب، آن‌ها را از نظر علمی کاملاً از خود برتر میدانستند و ما در بررسی تاریخ دوره پیامبر (ع) به نمونه‌هایی از آن بر می‌خوریم؛ از جمله: وقتی مشرکان در مکه با آیین اسلام روبه‌رو گردیدند، برای تحقیق درباره صحت دعوت پیامبر اسلام (ع)، عقبه ابن ابی

۱- وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسِيكَةُ وَبَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

۲- آل عمران: ۱۸۳

۳- نساء: ۴۹

۴- مائده: ۱۸

۵- بقره: ۱۱۱

۶- همان: ۱۳۵

۷- همان: ۱۴۰

۸- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۶، ص ۲۸، به نقل از دلائل النبوه لأبی نعیم، صص ۴۲۸ و ۴۲۹

۹- ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيرِهِمْ تَظْهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْآثِمِ وَالْعِيدُونَ وَإِن يَأْتُوكُمُ اسْرِي تَفْصِدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛

[ولی [باز همین شما هستید که یکدیگر را میکشید، و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون میرانید، و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک میکنید. و اگر به اسارت پیش شما آیند، به [دادن [فدیه، آنان را آزاد میکنید، با آنکه] نه تنها کشتن، بلکه بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره‌ای از کتاب [تورات [ایمان می‌آورید، و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سختترین عذابها باز برند، و خداوند از آنچه میکنید غافل نیست بقره: ۸۵.

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ؛

همانان که از ایشان پیمان گرفتند ولی هر بار پیمان خود را میشکنند و [از خدا] پروا نمیدارند انفال: ۵۶.

۱۰- جمعه: ۵

۱۱- المفصل، ج ۶، ص ۵۵۷

ص: ۳۴

معیط و نضر بن حارث را نزد یهود مدینه فرستادند و یهود مدینه به آن‌ها گفته بودند درباره سه مسأله از او پرسید؛ چنانچه توانست پاسخ پرسش‌ها را به درستی بگوید، او پیامبر خداست. (۱)

و نیز هنگامی که حیی بن اخطب و کعب بن اشرف با گروهی از یهود به مکه رفتند، در آنجا ابوسفیان رو به آن‌ها کرده، گفت: شما اهل کتاب و علم قدیم هستید، به ما بگویید که آیین ما بهتر است یا آیین محمد؟ (۲)

از این روست که یکی از مشکلات حکومت نوپای اسلام، درگیری فرهنگی با یهود بود. با این که «پیامبر (ع) در حکومت خود با سه جبهه درگیر بود و آن‌ها عبارت بودند از: ۱. منافقین ۲. یهودیان ۳. مشرکین؛ اما عمده درگیری آن حضرت با یهودیان، درگیری فرهنگی بود که این، با درگیری در دو جبهه دیگر تفاوت داشت، زیرا یهود به منزله افراد روشنفکر در میان مردم امی حضور داشتند و اهل کتاب و دارای پیشینه و سابقه بودند.» (۳)

ما نمونه‌هایی از درگیری فرهنگی یهود، با اسلام را پیش‌تر متذکر شدیم و اکنون چند مورد از صدها مورد را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

آیه شریفه وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضَتُّ لَكُمْ وَمَا يُضَتُّ لَكُمْ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۴) «گروهی از اهل کتاب آرزو می‌کنند کاش شما را گمراه می‌کردند، در صورتی که جز خودشان [کسی را گمراه نمی‌کنند و نمی‌فهمند.]»

یازده نفر از احبار یهود با هم جلسه تشکیل دادند؛ یکی از آن‌ها به دیگران گفت: در نخستین روز با زبان و بدون باور قلبی، داخل در دین محمد می‌شویم و در آخر روز کافر می‌شویم و می‌گوییم: «ما در کتاب‌هایمان نگریستیم و با علمای خود به شور نشستیم، سرانجام دریافتیم که محمد پیامبر خدا نیست و دروغ او بر ما آشکار گشت و دین او باطل است. روشن است که اگر چنین کنیم، اصحاب او در دین خود دچار شک و تردید می‌شوند و خواهند گفت: آن‌ها اهل کتاب‌اند و از ما به این مسئله آگاه‌ترند. بنابراین، از دین محمد خارج می‌شوند و از دین ما پیروی می‌کنند.» (۵)

آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ... (۶) درباره جماعتی از احبار یهود، از جمله ابی‌رافع کنانه بن ابی‌الحق، حیی بن اخطب و کعب بن اشرف نازل شده؛ زیرا کتمان نمودند آنچه از صفات حضرت محمد (ع) را که در تورات بوده و به دست خود چیزهایی غیر آن صفات نوشتند و قسم خوردند که این از جانب خداست. (۷)

و نیز آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ (۸) درباره جماعتی از یهود؛ از جمله کعب بن اشرف، فنحاص بن عازوراء، مالک بن ضیف و وهب بن یهودا نازل شده است. (۹)

قریش که بزرگترین قبیله عرب از حیث تقدس به‌شمار می‌رفت، از بُعد علمی و فرهنگی در مقابل یهود خاضع بود و این تسلط فرهنگی، متأسفانه بعدها نیز ادامه یافت؛ البته پیامبر (ع) با زحمات زیادی کوشید از این سلطه فرهنگی یهود بکاهد، لیکن متأسفانه بعد از پیامبر، افرادی مانند کعب الأخبار و ابو دردا برای نقل تورات و قصه‌گویی آزاد شدند و همان هیمنه فرهنگی سابق اهل کتاب تقویت شد. (۱۰) نمونه بارز آن نیز وجود اخبار زیادی با عنوان «اسرائیلیات» در منابع حدیثی است.

بند سوم: عمل به دستورات دینی

یهود شبه جزیره، احکام دین خود را به درستی انجام نمی‌دادند. به نظر می‌رسد عدم التزام به احکام شریعت، در میان اشراف و بزرگان دینی یهود بیشتر رایج بود تا عوام آن‌ها؛ زیرا آن‌چه از تورات تحریف شده، به دست بزرگان آن‌ها انجام شده (۱۱) و اگر ایمان به جبت و طاغوت بوده، توسط رؤسای ایشان صورت پذیرفته است. (۱۲) اگر تبعیض در اجرای احکام بوده، باز به خاطر همین اشراف بوده، (۱۳) اما به عکس، در میان عوام آن‌ها گاهی مشاهده می‌شود که برای تسلی در برابر مجازات مرگ، به همدیگر سفارش می‌کنند که صبور باشید و تورات بخوانید. (۱۴)

باز در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: با آن که تعصب مذهبی زیادی نداشتند و بی‌باکانه کتاب آسمانی را تحریف می‌کردند؛ چرا در مقابل دعوت اسلام، ازدین خود دست بر نداشتند؟

پاسخ این پرسش، از مباحث گذشته دانسته شد که چیزی جز حسدورزی، نژادپرستی، لجاجت و قدرتطلبی بزرگان آن‌ها نبوده است!

گفتار چهارم: پیماننامه مدینه

پیمان همکاری پیامبر (ع) با یهودیان عرب‌تبار، در قالب پیمان‌نامه‌ای بود که به تعبیر برخی، اولین قانون اساسی مبتنی بر تعالیم اسلام و قرآن به شمار می‌رفت. پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ع) برای شکل دهی یک نظام سیاسی و تشکیل یک حکومت، می‌باید در جامعه‌ای

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۸

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۳- سخنرانی مقام معظم رهبری در مدرسه فیضیه قم، پاییز ۷۹

۴- آل عمران ۳: ۶۹؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵

۵- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۰

۶- آل عمران: ۷۷، «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشدند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به ایشان نمی‌گرد، و پاکشان نمی‌گرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.»

۷- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۱

۸- آل عمران: ۱۸۳. «خداوند با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی بی‌آورد که آتش [آسمانی] آن را [به نشانه قبول] بسوزاند.»

۹- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۳

۱۰- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۵۲

۱۱- نساء: ۴۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۱۲- نساء: ۵۱؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۱۳- مائده: ۴۲ و ۴۳؛ تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۱۶۶

۱۴- مغازی، ج ۲، صص ۳۸۷ و ۳۸۸

ص: ۳۵

که بر اساس ارزش‌های متفاوت در کنار هم زندگی می‌کردند، یک نظام‌نامه‌ای ترتیب می‌داد که ضمن احترام به عقاید مذهبی مختلف، بر اساس یک سری اصول مشترک، با محوریت رهبری پیامبر (ع) در کنار هم زندگی می‌کردند و همه، ملزم به رعایت آن اصول می‌شدند؛ لذا پیامبر خدا با دعوت از نمایندگان (خبرگان و بزرگان) همه طوایف موجود در مدینه و با هماهنگی با آنان، نظام‌نامه‌ای را ترتیب داد و آن را به امضای نمایندگان همه گروه‌ها رسانید؛ البته می‌توان گفت این نظام‌نامه در واقع پایه‌گذاری حکومت اسلامی بود؛ زیرا اصول این قرارداد بر اساس قرآن بود و در آن تصریح شده بود که مرجع اختلافات، خدا و رسول خداست و در امور مختلف، مرجع رسیدگی کننده، حضرت محمد (ع) خواهد بود.

بعد از آن که پیامبر (ع) به گروه‌های موجود در مدینه، با محوریت اسلام و زعامت خویش نظم داد، با یهودیان بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه نیز پیمان‌نامه‌ای امضا کرد که مفاد آن چنین است:

«به موجب این قرارداد، پیامبر با هریک از سه گروه پیمان می‌بندد که هرگز به ضرر پیامبر و یاران آن حضرت گام بر ندارند و به وسیله زبان و دست، ضرری به او نرسانند. سلاح و مرکب در اختیار دشمنانش نگذارند. اگر به خلاف متن این قرارداد رفتار کردند، دست پیامبر در ریختن خون و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندانشان، باز خواهد بود. این قرارداد از سوی بنی‌قینقاع به امضای مخیریق و از سوی بنی‌نضیر به امضای حُیی بن اخطب و از جانب بنی‌قریظه به امضای کعب بن اسد رسیده است.» (۱)

این، همان پیمانی است که هریک از گروه‌های یهود (بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه) یکی پس از دیگری آن را نقض نمودند و سپس به سزای این عمل خود رسیدند.

گفتار پنجم: تغییر قبله

در مباحث گذشته اشاره کردیم که انگیزه دیگر درگیری پیامبر (ع) با یهود، ریشه فرهنگی داشت؛ یعنی از مسائلی که یهود از آن بهره‌برداری سوء فرهنگی بر ضد اسلام می‌کردند، نماز گزاردن پیامبر و مسلمانان به سوی بیت المقدس بود و این موضوع موجب طعنه زدن یهود شده بود، تا آنجا که می‌گفتند: محمد قبله نداشت تا آن که ما بر او یاد دادیم! (۲) یا این که می‌گفتند: تو تابع ما هستی و به سوی قبله ما نماز می‌خوانی! (۳) بنابراین، پیامبر (ع) بسیار آزرده خاطر گردید و شب هنگام چشم به آسمان‌ها دوخته، منتظر امر الهی بود.

پیامبر (ع) در مسجد بنی‌سالم، مشغول گزاردن نماز ظهر بودند که جبرئیل نازل شد و بازوان حضرت را گرفت و او را به سوی کعبه چرخانید (که البته این چرخش تقریباً ۱۸۰ درجه بود) و این آیه نازل گردید: قَدْ نَزَى تَقَلُّبٌ وَجْهَكَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... (۴) «ما» به هر سو [گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس] باش تا [تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن ...]

برخی، زمان تغییر قبله را، ماه هفتم هجرت نوشته‌اند (۵) برخی دیگر گفته‌اند: ماه شانزدهم یا هفدهم بوده (۶) و برخی ماه هفدهم هجرت دانسته‌اند. (۷) برخی از محققین آن را هفده تا نوزده ماه بعد از هجرت ذکر کرده‌اند. (۸) زمانی که قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر یافت، برای یهودیان، گران تمام شد. آنان نگران شدند؛ زیرا این عمل، شکستی برای آن‌ها و استقلال‌ی برای مسلمانان بود. در عین حال طعنه زدند که چرا مسلمانان قبله خویش را تغییر دادند. (۹)

این مسأله موجب تشدید حسادت و کینه ورزی یهود گردید.

- ص ۳۴۰ نقل کرده است.
- ۲- شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۶۹
 - ۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳
 - ۴- بقره: ۱۴۴
 - ۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳
 - ۶- شهیدی، سیدجعفر، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۱۹
 - ۷- همان، ص ۶۹؛ فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۸۳
 - ۸- حسینی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۰۱
 - ۹- بقره: ۱۴۲

وضعیت شیعه در مدینه

مقدمه

به نظر می‌رسد از زمان مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، نماینده‌ای برای شیعیان مدینه اعزام می‌شده است. نخستین نماینده، مرحوم آیت الله سید محمد تقی آل احمد طالقانی بوده است. وی در سال ۱۳۳۰ به تعبیر برادرش شمس آل احمد «به مرگ مشکوکی در مدینه کشته شد. آن برادر، روحانی بود و نماینده آیات عظام اصفهانی و بروجردی در مدینه و کانون وهابی‌ها» (از چشم برادر: ۱۲۳) پس از وی، مرحوم جناب حجت الاسلام و المسلمین شیخ عبدالحسین فقیهی رشتی، گویا در ایام حج اعزام می‌شده است. این که از چه زمانی تا چه زمانی بوده آگاه نیستیم. هرچه هست بعدها شاید از حوالی سال ۴۳ یا اندکی بعد، مرحوم سید احمد لواسانی به مدینه رفته و در آنجا مقیم شدند و به امور شیعیان رسیدگی می‌کردند. دو نامه از ایشان در باره ساختن حسینیه شیعیان در مجموعه اسنادی است که از سوی بیت مرحوم آیت‌الله میلانی در کتاب علم و جهاد منتشر شده است. گویا پس از فوت مرحوم لواسانی، آقا زاده ایشان با نام سید محمد لواسانی در مدینه منوره باقی ماندند که تاکنون هستند. آقازاده یگر ایشان، آقای محمد علی لواسانی در وزارت خارجه هستند و زمانی سفیر ایران در تانزانیا بودند. علی الاصول باید اسناد دیگری نیز در این زمینه در بیت ایشان مانده باشد.

اما مرحوم عبدالحسین رشتی قمی از علما و مدرسین حوزه علمیه قم و فردی شناخته شده بوده است. به نوشته رازی: وی در سال ۱۳۲۱ ق. در نجف اشرف متولد و پس از بلوغ و رشد، مقدمات را خدمت مرحوم میرزا مجید گنجه‌ای خوانده و سطوح را نزد مرحوم آقا شیخ حسین رشتی و شیخ محمدعلی کاظمینی و سید علی کازرونی و شیخ علی مازندرانی و دروس فقه و اصول استدلالی را از مرحوم میرزا علی ایروانی و آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و آیت الله نائینی و مرحوم والد ماجد استفاده نموده و در سال ۱۳۵۰ به قم مهاجرت و در درس آیت الله حائری حاضر گردیده و بعد از آن مرحوم، ۱۸ سال از دروس و بحث آیت الله العظمی بروجردی استفاده کرده و چند سالی از طرف معظم له در فصل حج به مکه و مدینه، برای رسیدگی به امور شرعی حجاج ایرانی مسافرت نمود و تاکنون همه ساله این توفیق را داشته و دارد و در حوزه علمیه برای عده‌ای از فضلا تدریس فقه و اصول می‌نماید. دارای تصنیفات چندی است چون شرح کفایه و شرح بر مکاسب (گنجینه دانشمندان: ۲/ ۲۲۲-۲۲۳).

اعتبار وی در حوزه، چندان بوده است که نامش ضمن اسامی افرادی آمده است که به همراه حاج آقا مرتضی حائری، سید احمد زنجانی، امام خمینی و عده‌ای دیگر طرحی برای اصلاح حوزه تقدیم آیت الله بروجردی کرده‌اند. از قضا کسی که طرح را خدمت آیت الله برده، مرحوم فقیهی رشتی بوده است. (مصاحبه مرحوم سلطانی با مجله حوزه، ش ۴۳-۴۴).

به نظر می‌رسد پس از درگذشت مرحوم سید محمد تقی آل احمد طالقانی، آقای فقیهی رشتی هر سال به عنوان نماینده آیت الله بروجردی به حج می‌رفته و مدتی در حرمین باقی میمانده است.

آنچه از گزارش حاضر، که به احتمال در سال ۱۳۴۰ تهیه شده، بر می‌آید این است که وی پیش از آن هم مکرر به حج مشرف شده و شناخت نسبتاً خوبی از وضعیت شیعیان مدینه داشته است.

وی در سال‌های بعد از فوت آیت الله بروجردی نیز همچنان در مدینه به کار حجاج رسیدگی می‌کرده است. این که این زمان نماینده کدام یک از مراجع بوده، آگاه نیستیم. تدریس وی در قم ادامه داشته و گویا از طرف آیت الله گلپایگانی برای مدتی (میان سال‌های ۴۷ تا ۵۰) از ممتحنین حوزه بوده است.

اما نشریه جهان دانش که به صورت سالنامه منتشر می‌شده و دست کم سه شماره از آن منتشر گردیده، تحت نظر سه نفر بوده است:

عباس و محمد شیخ رئیس و محمد حسن صالحی کرمانی. این نشریه از حوزه علمیه کرمان انتشار می‌یافته و در شماره سوم نشریه، که مقاله حاضر در صص ۱۹۱-۱۸۲ منتشر شده، از آقای فقیهی به عنوان مؤلف یاد کرده و زیر آن نوشته شده است:

«رهبر شیعیان عربستان سعودی. از دوست ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین قائم مقامی که طی تماس تلفنی از مرکز اسلامی هامبورگ بنده را مورد لطف قرار داده و به این مقاله رهنمون شدند، سپاسگزاری می‌کنم.»

ص: ۴۰

مدینه به حسب جغرافیایی از مناطق استوایی شمرده نمی‌شود [زیرا] ارتفاع مدینه منوره از سطح دریا حدود ششصد و نوزده متر است و خود مدینه در طول سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه شرق خط استوا و عرض بیست و چهار درجه و پانزده دقیقه از شمال خط استوا واقع شده، در تابستان حرارت سایه حدود چهل درجه فوق صفر و در زمستان نوعاً ده درجه بالای صفر است. روی این حساب مدینه از مناطق استوایی شمرده نمی‌شود و چون منطقه کوهستانی است، هوا نوعاً صاف و روشن، خصوصاً طرف غروب هوا کاملاً صاف است.

قسمت‌های شهر مدینه، آنچه در اطراف حرم است، همه دارای کوچه‌های تنگ و خانه‌های عجیب و غریب چند مرتبه‌ای [طبقه‌ای] است و اصلاحات شهری، نوعاً در قسمت‌های شمالی شهر شده و عقیده دارم این قسمت از خانه‌های تنگ و تاریک جنوب حرم مطهر نبوی خوب است به همین صورت حفظ بشود؛ چون تمام این خانه‌ها منزل‌های صحابه بزرگ و ائمه بزرگ: و اولاد آنها می‌باشد و هنوز به اسم آنها نامیده می‌شود و این آثار تاریخی باید به همین صورت برای عبرت و اعتبار محفوظ بماند و آنچه اصلاحات و تغییر وارد می‌شود در غیر این منطقه صورت بگیرد. هنوز خانه حضرت صادق و عده‌ای از سادات بنی‌الحسن در طرف جنوب مسجد نبوی و خانه اصحاب، به خصوص ابو ایوب انصاری باقی و به همین اسامی نامیده می‌شود. (رجوع شود به کتاب وفاء الوفا فی اخبار دار المصطفی)

نفوس مدینه مرکب از عناصر مختلفی است که نوعاً از نقطه نظر ثواب از تمام نقاط و ممالک اسلامی در مدینه جمع شده‌اند. هر فامیلی را ملاحظه می‌کنید پس از چند پشت قطعاً به یکی از ممالک اسلامی یا غیر اسلامی می‌رسد که نوعاً برای درک فیض مجاورت مرقد مقدس نبوی از مملکت خود هجرت کرده و در مدینه و آنها که تحمل بیشتری داشتند در مکه مجاورت اختیار کرده‌اند.

اخیراً در موقع انقلاب اکتبر، عده زیادی از مسلمانان نواحی ترکستان و شهرهای قفقاز و بخارا و تاشکند، زندگی خود را رها کرده به حجاز آمده‌اند و عموماً این‌ها به زبان فارسی آشنا می‌باشند و تقریباً زمام امور اقتصاد و کسب‌های متوسط دست این مهاجرین تازه وارد است و اما مردمان اصلی حجاز نوعاً اهل کسب و جدیت در استنتاج نیستند و علتش هم این است که در مکه و مدینه همه ساله از طرف حجاج و اهل خیر ممالک اسلامی خیرات و مبرّات زیادی به طرف حجاز سرازیر می‌شود. علاوه، اوقافی که اطراف ممالک اسلامی از طرف مردمان مسلمان متمول ممالک اسلامی برای سکنه و مجاورین مدینه و مکه وقف شده، هر سال به حجاز می‌رسد و این‌ها طبعاً مردمان را تنبل بار می‌آورد و اگر کسی درست در اوضاع و احوال سکنه مکه و مدینه مطالعه بکند، کم و بیش مردم اصلی آنجا را تنبل و بی‌کار و گدا می‌بیند و در سایر مشرفه هم کم و بیش مردم اصلی سکنه آنجا همین طوری هستند. فعالیت و کوشش و کار نوعاً مال اشخاص غریب و کسانی است که از جاهای دور آمده برای تحصیل تمول کوشش می‌کنند.

از این جهت تمول و سرمایه در دست غیر عنصر حجازی است؛ چنانچه کارگری و عملگی و کارهای بی‌زحمت را هم مردمان بی‌بضاعتی که از خارج حجاز مخصوصاً از یمن و حضرموت و آفریقا می‌آیند اداره می‌کنند. حتی باربری را هم همین غربا متصدی هستند.

سابقاً نخاوله ساکن مدینه نوعاً بنا بودند و بنایی ساختمان مدینه را این‌ها عهده دار بودند؛ در اثر تنبلی و از کار کم گذاشتن مثل بناهای مملکت ما، یمانی‌ها و سائر ملل دیگر، این کار را هم قبضه کرده‌اند.

در اثر همین اخلاط عمیق، زبان حجاز عربی صحیح نیست. من مکرر خطبای حجاز را دیده‌ام که موقع نطق هم غلط صحبت می‌کنند.

لغت فعلی حجاز، مرکب از لغات مختلفه دنیا است که صورت عربی شکسته به آن پوشانیده شده است و لهجه نوعاً هندی است و علتش هم این است که نژاد هندوستانی بیشترین مجاورین حجاز را تشکیل می دهد. این حرفی که در میان ما معروف است و در بچگی شنیده‌ام که مردم مکه و مدینه قرآنی حرف می زنند بی اصل است. روی هم رفته صحیح‌ترین لغت فعلی عرب که کمتر مخلوط به زبان‌های دیگر باشد، لغت نجدی است؛ چون این طایفه کمتر آمیزش با سایر طبقات مسلمان‌های جهان داشته‌اند. این است که زبان آن‌ها درست و نوعاً صحیح است.

ص: ۴۱

[زیارت‌نامه خوانی ایرانیان و مشکلات شیعیان بومی]

زیارت‌نامه‌هایی که حجاج ایرانی در حرم نبوی می‌خوانند، مخصوصاً جملاتی که در زیارت حضرت زهرا- سلام الله علیها- خوانده می‌شود و مشتمل بر سوء اعمال صدر اول است، پلیس‌های سعودی و متصدیان نجدی مسجد متوجه می‌شوند و درست می‌فهمند و این خود یکی از اسباب زحمت برای شیعه است و نوعاً سالی چند مرتبه موجب گفتگو و حبس و کتک کاری می‌شود و آنچه هم به حجاج یادآوری می‌شود که این زیارت‌ها را نخوانند یا اگر می‌خوانند خیلی آهسته بخوانند فایده ندارد و قسمت مهم ضرر این کارها پاپیج یک مشت شیعه بیچاره مدینه و مکه می‌شود؛ زیرا که پلیس و شرطه و هیئت امر به معروف که این زیارت‌ها را می‌شنوند، عکس‌العمل این جملات نیش دار را بر شیعه بیچاره مدینه تلافی کامل می‌کنند. این هم یکی از دردهای بی درمان است که هر چه سعی و کوشش می‌کنیم که به حجاج شیعه بفهمانیم که ضرر این زیارت‌ها مستقیماً عاید یک مشت مردم بیچاره مدینه میشود ابداً ممکن نیست.

[استطاعت مالی و استطاعت عقلی]

بنده عقیده دارم همانطور که حج مشروط به استطاعت مالی و بدنی است مشروط به استطاعت عقلی هم می‌باشد و بنده در صدد تهیه مناسکی که مشتمل بر تمام جهاتی که حجاج لازم است رعایت بکنند می‌باشم، گرفتاری زیادی مانع از تکمیل این کتابچه است. اگر این مناسک تمام شد شاید قدری حجاج شیعه عموماً و ایران خصوصاً پی به مفاسد این اعمال برده و با کمک آیات و مراجع تقلید کم کم این نواقص رفع شود.

باری قبلاً به عرض رسانیدم که عمده سکنه مدینه منوره و مکه مسلمان‌های ممالک اسلامی هستند که برای تحصیل ثواب و تهیه توشه سفر آخرت به این دو شهر آمده‌اند. متأسفانه در میان این مهاجرین مختلف و عنصرهای گوناگون کمتر شیعه پیدا می‌شود و شیعه حجاج عموماً مردمان بومی همان حجازند که از مدت‌ها قبل توطن آنها در حجاز بوده و مهاجرین شیعه از ممالک مختلفه اسلامی کمتر مجاور مدینه و مکه می‌شوند و آنچه از شیعه مهاجرت میکنند عموماً به عتبات رفته، مجاور نجف اشرف و کربلا می‌شوند.

درست معلوم نیست از کی شیعه این انتخاب را کرده‌اند و گمان می‌کنم تعدی‌های ناروایی که به شیعه در حجاز می‌شده و سیاست هم بی دخالت در کار نبوده، این صورت در اثر آن فشار و آن سیاست پیدا شده است.

[ترکیب جمعیتی شیعیان مدینه]

فعلاً جمعیت شیعه مدینه از چند دسته تشکیل می‌شود:

[نخاوله]

یکی نخاوله که بیشتر از سایر شیعه‌های مدینه می‌باشند. سال گذشته از مختار رسمی آنها عدد نخاوله را پرسیدم. گفت: قریب شش هزار نفر هستند و این دسته نوعاً رعیت و زراعت باغ‌های اطراف مدینه را اداره می‌کنند و نوعاً اشخاص متدین و بی بضاعت هستند. شاید چند نفری بیشتر مستغنی ندارند و قسمت شهر نشین آنها هم کسبه درجه چهار و باربر و بنا و عمله هستند. فشار حکومت به این دسته بیشتر از سایر دسته‌های دیگر شیعه است؛ زیرا که این دسته نوعاً از خواسته‌های اخلاقی حکومت سرپیچی می‌کند؛ لذا آنها هم معامله متقابل کرده، از مقداری امتیازات آنها را محروم کرده‌اند. مثلاً اموات را رسم است پس از غسل برای زیارت به حرم مطهر نبوی می‌برند؛ لیکن اموات نخاوله را اذن نمی‌دهند به حرم ببرند و دیگر آن که شهادت آنها را در محاکم حجاج نوعاً قبول نمی‌کنند مگر در بعضی موارد استثنائی و این یک مشکل بزرگی در زندگی آنها است. چندین بار موضوع را در حیات مرحوم آیت الله فقیه- قدس سره- به آن مرحوم تذکر دادم و در صدد بودند که در موقع مقتضی رفع این اشکال را از ملک سعود

بنمایند؛ اجل مهلت نداد. علاوه نقشه‌هایی برای کم کردن این شکاف عمیق بین شیعه و سنی در نظر داشتند که کم در صدد اجرای آن بودند، فعلا همه آنها را کد مانده تا بعد چه شود.

ص: ۴۲

علت عمده این محرومیت این است که اهل سنت حضور در نمازها و مخصوصاً نماز جمعه را لازم و شعار مسلمانی می‌دانند و کسی که به نماز جمعه حاضر نشود، جزو مسلمانان به حساب نمی‌آورند و شیعه نخاوله به نمازها و مخصوصاً نماز جمعه حاضر نمی‌شوند. این است که حکومت با آن‌ها مثل سایر ملل مسلمان معامله نمی‌کند و چند نفر علمای بومی آن حدود، که گاهی در مدت چند سال میان آن‌ها یافت شده، هم عوام خودشان را به اصول تقیه درست آشنا نکرده‌اند و شاید حکومت آن روز هم آن قدر پافشاری برای رعایت اصول مسلمانی نمی‌کرد؛ این است که نخاوله هم به این شکل درآمدند، بر خلاف حکومت امروزی که بسیار مقید به مراعات اصول عمومی اسلام و در صورت تخلف سخت گیر است.

در زمان سلطنت ملک سابق عبدالعزیز دستور به فرماندار مدینه داده بود که اگر نخاوله مثل سایر مسلمان‌ها به جماعت و جمعه حاضر شدند، مثل سایر مسلمان‌ها رعایت بشوند و الا در حکم مسلمان نباشند.

نخاوله می‌گویند: ما از نژاد غلام و کنیزان حضرت سجاد (ع) می‌باشیم. رسم آن‌ها مناسب با کار معروف فلاح مدینه است؛ یعنی درخت خرما که محتاج به تلقیح هر ساله است. این‌ها متصدی عمل تلقیح درختان خرما هستند و در مدینه معروف است که اگر غیر این طایفه تلقیح بکند درخت خرما بارور نمی‌شود.

فعلاً عنوان نخاوله در مدینه عنوان خوبی نیست و مردم سنی اگر بخواهند به کسی بد بگویند نخولی می‌گویند و این کاشف از سابقه طولانی عداوت بین آن‌ها و اهل مدینه را می‌فهماند. به هر حال، این‌ها از سکنه قدیم مدینه شمرده می‌شوند.

[سادات شیعه مدینه]

دسته دوم از شیعیان مدینه سادات حسینی و جعفری و کمی حسنی می‌باشند که قسمت مهم این‌ها در مدینه و اطراف نزدیک مدینه می‌باشند. و عده آن‌ها شاید حدود دو هزار نفر باشد. لیکن آن‌ها که در دفتر مدینه اسم آن‌ها ضبط شده، کمتر از این مقدارند و نوعاً کمکی که از اطراف حجاج شیعه می‌شود، به همین عده است که در دفتر ثبت شده‌اند و بنده مختصری هم به سادات اطراف و ساداتی که از خارج مدینه آمده‌اند و به قول خودشان از اهل مدینه شمرده نمی‌شوند کمک می‌کنم و ان شاء الله اگر وسعتی در کار پیدا شد، به سادات دوردستی که در نقاط دور از مدینه هستند هم کمک خواهم کرد.

این دسته از سادات ناچار برای نماز جمعه حاضر می‌شوند، لذا مثل نخاوله مورد فشار حکومت و بغض مردمان مدینه نیستند.

دسته دیگری از سادات هستند که از خارج حجاز به مدینه آمده‌اند؛ اینها نوعاً کاسب و امورشان از تجارت و زراعت و کسب می‌گذرد و کمتر احتیاج به کمک دارند و اسم آن‌ها در دفتر سادات مدینه نیست و این‌ها نسبتاً محترم‌تر از سادات نامبرده هستند و فشار حکومت نسبت به آن‌ها خیلی کم و بیش بی احترام نیستند و این‌ها را حبیبی می‌گویند که اصلاً نجفی و اولاد مرحوم سید عمران هستند که از سادات جلیل القدر و با کفایت ساکن مدینه منوره بوده و یگانه پناهگاه شیعه بود.

دسته سوم بدو؛ یعنی مردم صحرا نشینی‌اند که آمده و معاشرت با نخاوله کرده و شیعه شده و یا از شیعه اهل فرع، که نزدیک رابع است، آمده‌اند و در مدینه توطن کرده‌اند. این‌ها هم قریب دو سه هزار نفر می‌شوند و نوعاً جزو رعیت‌های بیرون شهر هستند و اطراف مدینه خانواده‌هایی هم یافت می‌شود که شیعه هستند برای سختی زندگی محل خودشان را رها کرده، به مدینه آمده‌اند و روی هم رفته شیعه مدینه را این سه دسته تشکیل می‌دهند و چون نوع شیعه، مردم تحصیل کرده نیستند و از طرفی حکومت مخصوصاً از غیر عنصر نجدی کمتر استخدام می‌کند و علل سیاسی دیگری هم در بین است که این‌ها را از جامعه دور و از تشکیلات سیاسی و ملی برکنار داشته است.

این هم ناگفته نماند که بین راه مدینه و مکه؛ یعنی چهل فرسخی مدینه زمینی است به نام وادی الفرع که عموماً مردم آن‌جا شیعه هستند و دارای زراعت و فلاح هستند، لکن در حجاز برای کمی آب زراعت صحیحی به معنای حقیقی خودش یافت نمی‌شود،

اگر سالی بارندگی بشود محصول به قدری که زارعین اداره بشوند، به دست می‌آید و الا باید به سختی بگذرانند.

ص: ۴۳

[حسینیه هندی باشگاه شیعیان مدینه]

در سال گذشته یکی از آقایان بزرگ تهران که سعادت ارادت به ایشان را دارم، یک روز تشریف آوردند منزل بنده که حسینیه هندی معروف است و باشگاه شیعه است، چون شیعه عموماً فقیراند؛ اگر بخواهند عزاداری یا عروسی یا جشن و اطعامی بکنند، جایی که بشود اجتماع بکنند ندارند، این بنا که به نام حسینیه ساخته شده، وقف برای همین منظور است و فعلاً رو به انهدام می‌رود. پس از صحبت زیاد، تجاری که همراه ایشان بودند، گفتند که اگر راهی پیدا می‌شد و کار تولیدی برای شیعه تهیه می‌گشت که از این فلاکت‌رهایی یابند خیلی خوب بود و قرار دادند بنده با عده‌ای از سران قوم صحبت کرده، نتیجه را اطلاع بدهم و در ضمن پولی برای تعمیر کامل این باشگاه شیعه تهیه بشود. مدتی با بزرگان شیعه در این موضوع صحبت کردم و نتیجه را خدمت آن آقا عرض کردم تا حال به نتیجه نرسیده است.

این را هم باید متذکر بشوم که دسته‌های کوچک شیعه در اطراف مدینه زیاد است و اگر امسال وقت حسابی پیدا کردم صورت کاملی از عده شیعیان اطراف مدینه و اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن‌ها تهیه کرده، با عده شیعیان مکه و وضع آن‌ها و برای سال دیگر در همین نشریه منتشر می‌نمایم تا خوانندگان محترم درست به وضعیت آن حدود آشنا بشوند و شاید برای حاجی که بعد از این به حج مشرف بشوند بی‌فایده نباشد.

[کمک به شیعیان مدینه]

ناگفته نماند که این بنده در زمان آیت الله فقید آنچه حق سادات از طرف حجاج ایران و عراق و آفریقا و هندوستان و پاکستان می‌رسید، اولاً طبق دفتر به همه سادات ساکنین مدینه و حومه نزدیک مدینه با حضور عده‌ای از رؤسای سادات تقسیم می‌کردم و سپس چون اشخاصی هستند که آبرومندتر از سایرین می‌باشند و اهل این که بتوانند سراغ حجاج بروند نیستند و یا علویات یتیم داری که ممکن نیست دست حاجت به طرف کسی دراز بکنند به آن‌ها خصوصی کمک دیگری هم کرده و به سادات خارج مدینه که در دفتر ثبت نیستند هم توسط اشخاص کمک می‌کنم.

یک نکته هم لازم است متذکر بشوم و آن این که دسته‌ای از سادات یا مجهول‌السیاده در موسم حج میان حجاج شیعه گردش کرده، طلب سهم سادات می‌نمایند. به این‌ها آقایان حجاج نباید پول حسابی بدهند چون هر کدام از این‌ها که سید هستند ناچار از دفتر عمومی سادات همه ساله اقلأً توسط بنده پول می‌گیرند و در نتیجه آنهایی که محترم و آبرومند و یا عاجز از گشت هستند، محروم می‌مانند؛ لذا توصیه می‌کنم که شایسته است به این سادات کمک مختصر کرده سهم سادات را بیاورند یک جا به همه عادلانه تقسیم بشود.

دیگر آن که آنچه سهم امام (ع) از آقایان حجاج می‌رسد صرف فقرای شیعه و خانوارهای بی بضاعت نخواهد که خیلی زیاد هستند می‌شود و مقداری هم به فقرای اطراف مدینه و حومه‌های نزدیک شهر که شیعه و بسیار فقیراند داده می‌شود و مقداری هم به حسب زیادی عائله و کمی شدت استیصال و قلت گرفتاری و مقداری هم به حسب دستور مرحوم آیت الله ۱ به مصارف دیگری که اهم آن‌ها تألیف قلوب مستضعفین و کمک به اهل منبر شیعه و کسانی که در صدد تربیت اطفال شیعه هستند و موارد دیگری که این مختصر گنجایش آن را ندارد، داده می‌شود و البته با کمک اشخاص اهل خیر اگر نقشه‌ای که در نظر هست برای تهیه کار تولیدی درست بشود، ممکن است پس از چند سال تا حدی وضع معاش شیعه خوب بشود و امیدوارم خداوند تعالی توفیق عمل به وظیفه را به حقیر و تمامت برادران ایمانی بنده عطا فرموده، عاقبت همه را ختم به خیر فرماید!

دو نامه‌ای که در پی می‌آید، سندهای زنده از فعالیت‌های شیعه در مدینه منوره و مربوط به سال‌های ۷-۱۳۸۶ ق. است؛ زمانی که آیت الله لواسانی بر آن بود تا مهدیه‌ای در مدینه بسازد.

آیت الله لواسانی در این نامه ها از آیت الله میلانی در خواست می کند که اقدامی در جهت رفع توقیف از بنای مهدیه در مدینه منوره به عمل آورد و در صورت صلاحدید، از دولت ایران هم بخواهد که دخالت کند:

ص: ۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی دامت برکاته

به عرض عالی می‌رساند، ساختمان «المهدیه» در مدینه منوره که مرکزی از مراکز شیعه در این خاک و دیار می‌باشد، به عوارض و عوامل چندی جلب نظر علمای وهابی را نموده است:

مثلاً ... منابر آقای فلسفی و سر و صدای بلندگوی ایشان در بالای بقیع، دیدار آیه‌الله زادگان شیرازی کربلا از شخصیت‌های برجسته سعودی، نماز حضرت آیه‌الله شاهرودی، اقامه مجلس افتتاح ساختمان نماینده آیه الله حکیم شیخ محمد علی عمروی و عوامل دیگر. در نتیجه، در ۲۷ ذی الحجه ۱۳۸۶ از طرفی این جانب و در روز دیگر هم شیخ محمد علی عمروی را از طرف محکمه شرعیه مدینه منوره احضار نموده و امر نمودند تابلویی که نام «المهدیه» بر آن نقش شده، پایین آورده شود و سؤالاتی چند از مقصد این ساختمان و طول و عرض و عدد غرف و طبقات آن نموده؛ البته غیر از امثال چاره‌ای نبود.

در ۲۰ صفر ۱۳۸۷ مجدداً این جانب را خواسته و در این مرتبه رییس قضات جدّه و رییس هیأت امر به معروف، قسمت غربی خاک سعودی در مکه به اضافه رییس قضات مدینه منوره حضور داشتند و اسأله در این مرتبه کتبی و به امضا رسید، مانند اسأله سابق. تقریباً دو روز بعد، از طرف شهرداری هر دو ساختمان را امر به توقیف نمودند؛ یعنی استمرار بنا را موقوف کردند. پس از آن بیشتر از سابق به تکاپو افتاده و به شیخ محمد سرور صبان رییس رابطه عالم اسلامی در مکه متوسل شده و از طرفی در روز ۲۰ صفر که به محضر قضات رفتم، دیدار ساختمان را خواستار شدند و به المهدیه آمدند.

در همان حین، شخصی از اعضای سفارت، که به قصد دیدار امین دولت در مدینه آمده بود، از درب ساختمان المهدیه عبور نموده و علما و هیأت را دیده به دنبال آن‌ها به داخل ساختمان آمده و تمام سؤالات و چگونگی را حاضر بوده و مراتب را به سفیر ایران در جده اطلاع داده، ایشان هم به اندازه خودشان دخالت نموده ولیکن مصیبت عظمی این است که از منبع وثیق به اطلاع رسیده که دولت قصد دارد دو ساختمان المهدیه و آن را که نماینده آیه الله حکیم می‌سازد، گرفته و در مقابل پولی بدهند و خلاصه به دستگاه شیعه در مدینه، بلکه تمام خاک حجاز خاتمه بدهند.

چون ما زور و قوه در مقابل نداریم، لذا می‌بایست تسلیم شویم. از این جهت دست نیاز به طرف شما دراز کرده و مطلب را به عرضتان می‌رسانم، چون ساختمان المهدیه سنگر امام زمان (عج) می‌باشد و شما نایب و نماینده ایشان هستید. پس دفاع از این سنگر در مرتبه اول به عهده شماست.

آنچه به نظر می‌رسد این که حضرت عالی شخصی را به عنوان سؤال و اعتراض به سفارت سعودی طهران ارسال فرمایید. در ضمن به دوستان دستور فرموده که در حدود پنجاه نامه به امضا و خطهای مختلف به نام این جانب ارسال دارند که مضمون آن سؤال باشد به عنوان این که شنیده شده است ساختمان المهدیه از طرف دولت سعودی متوقف یا توقیف شده است؛ چگونگی را اطلاع دهید و هرگونه اقدامی لازم است دستور نمایید.

و چنانچه صلاح بدانید از دولت ایران هم خواستار شوید دخالت نمایند خوب است، چون دولت سعودی فعلاً سیاست را مقدم بر هر چیزی می‌دارد و چنانچه به اطلاعش برسد که این کار به سیاست خارجی او ضرر می‌رساند، علما را وقعی به کارشان نمی‌گذارد و الا جهت رضایت آن‌ها دو ساختمان که سهل است صد ساختمان را هم ویران می‌کند.

این است آنچه من بر خود لازم می‌دانم. بیش از این مصدّع نمی‌شوم. سرکار، حاج فرج الله مؤخّدی طهران سرای مشیر خلوت، جزئیات مطلب را می‌دانند و به اطلاعشان رسانده‌ام. آقا زادگان و اخوی محترم عارض سلام. ۱۳۸۷/۵/۸

مدینه منوره: سید محمد لواسانی

رونوشت، جهت حضرت آیت الله آقای گلپایگانی

رونوشت، جهت حضرت آیت الله آقای مرعشی

رونوشت، جهت حضرت آیت الله آقای خوانساری

ص: ۴۵

...

ساختمان المهدیه در درجه اول وقف جهت سکونت ایرانیان است. متولی آن این جانب می‌باشد و تابع دولت سعودی می‌باشم. تا به حال سه طبقه آن ساخته شده است و دو طبقه باقی مانده است. ابتدای وقف و ساختمان آن از سال ۱۳۸۱ [ق.]. اصل زمین را این جانب از مال خود وقف نموده و بعداً شروع به ساختمان شده است و هر چه حجاج کمک کنند، گرفته می‌شود و برای جمع‌آوری هیأت و دفتری تهیه نشده است.

زیرزمین جهت استراحت و منزلگاه حجاج است و جهت نماز جماعت و مجالس ساخته نشده است. سالن طبقه اول جهت سفره و پذیرایی می‌باشد و ابداً ساختمان عنوان اجتماعات و یا نماز جماعت و یا روضه‌خوانی ندارد. این گونه در محضر قضات جواب داده شده است.

در ایام حج، گاهی از طرف حجاج اقامه جماعت می‌شود و مجالسی همه احياناً جهت ارشاد آن‌ها به وظایف و اعمال حج و بینایی در امور مدینه منوره از قبیل اشتراک در جماعت و نبوسیدن ضریح و نماز نخواندن در بقیع و امثال آن برپا می‌شود.

نامه دوم:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی دام ظلّه

به عرض عالی می‌رساند این که تمام ماه رجب و قسمتی از ماه شعبان را از این شهر به آن شهر گشته و به این و آن پناهنده شده و دنبال راه چاره می‌گشته و اخیراً به حضور اعلی حضرت ملک فیصل مشرف شدم و نامه شرح حال خود و ساختمان المهدیه و سبب آن را تقدیم نمودم.

پس از دو روز به خط مبارکشان جواب مرقوم فرموده: «به ایشان بگویند خودت را در زحمت نینداز. ما امر نمودیم پول ساختمان را پردازند و اگر می‌خواهی بنایی بنمایی در محل خودت باشد، اما در این جا ممکن نیست.»

به این جمله اشاعات سابق تأکید شد و همچنین آنچه واضح گشته از ساختمان کمیسیون حج هم جلوگیری به عمل آمده است. بنا براین، طایفه شیعه را می‌خواهند از خاک حجاز برانند.

بنا براین، اهمال و سکوت از حضرت آیت الله العظمی روا نیست و بدون خجالت عرضه می‌دارم آنچه را بعد از استیلا بر ساختمان‌ها می‌خواهید عمل فرمایید، دستور فرموده قبل از فوات او ان اجرا سازند. و من هنوز از رحمت الهی مأیوس نیستم؛ چه این که امر فرموده‌اند و نقض آن بر خودشان آسان است. البته مخالفت ما بسیار سخت و گران تمام خواهد شد.

مشکله‌ای که در بین وجود دارد این که ساختمان المهدیه وقف می‌باشد و قانون دولت در اوقاف این است که پولش را در محکمه امانت می‌گذارد و متولی محل دیگری را انتخاب نموده و به محکمه اطلاع می‌دهد و محکمه اگر موافقت نمود، پول را می‌دهند و محل دوم جای محل اول را می‌گیرد و در محل المهدیه تا روز قیامت محکمه موافقت نخواهد نمود.

السید محمد لواسانی ۱۳۸۷ / ۸ / ۱۲

جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان

بقیع، مرکز انوار رحمانی و مدفن اوتاد الهی و مردان و زنانی بزرگ است که هر کدام نمونه و مَثَلِ اعلای ایمان، اخلاص و عشق به مکتب و ایمان به صاحب رسالت‌اند؛ همانان که به تنهایی ملاک انسانیت‌اند و دروازه ظهور معنویت و کرامت و فضل الهی. بقیع، مدفن سالکان طریقت، واصلان به حقیقت و عاملان به شریعت محمدی است؛ آنان که خود، به راهنمایی و هدایت گری پرداخته‌اند. از نور محمدی استضاء کرده، بر خلی شان حامل ولایت کبرای ربوبی‌اند. صابرین، قانتین، صادقین، منفقین و مستغفرین در اسحارند. راهبان شب‌اند و شیران در میدان بدر و احد و خندق و

مدفن کریم و سَبَطِ اکبر نبی رحمت و زینت پرهیزگاران و صادق آل البیت و شکافنده علوم نبوی است، سینه‌ای مالا مال از عشق و پر از اسرار ملکوتی رحمانی و نبوی. این است که نبی فرمود: از این مقبره هفتاد هزار تن که صورت‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، بر انگیخته می‌شوند و در صحرای عرصات، همچون درخشش قمر، همگان را به خود متوجه می‌سازند.

این حقیقت را مسلمانان از صدر نشین کائنات، خواجه لولاک، حبیب خدا و دردانه هستی، ختم رسولان، فرا گرفته‌اند و همواره از هنگام تجلی وجود بقیع، با حرمت و احترام به بقیع نگریسته‌اند.

در این نوشتار، نگاه مسلمانان (اعم از شیعی و سنی) را در باب ژرفای ملکوت بقیع می‌نگاریم و دیدگاه اهل سنت و شیعه را از مطاوی کتب تاریخی و حدیثی باز می‌گوییم:

واژگان کلیدی: غرقده، بقیع، معنویت، کرامت، مقبره، رجال، قمر، بعث و نشور.

ص: ۴۷

دیدگاه‌ها در عظمت بقیع

مسلمانان همواره با نگاه حرمت آمیز و آمیخته به عظمت به بقیع نگریسته‌اند و این نگرش همواره در تاریخ، از زمان تکوین صورت جسمانی بقیع و از هنگام توجه آمیخته به احترام نبی رحمت به آن، در میان مسلمانان (به استثنای فرقه وهابیت) وجود داشته و دارد، که به دلیل اهمیت موضوع، این نگاه آمیخته با حرمت از دیدگاه مسلمین را، مورد اشاره قرار می‌دهیم.

البته باید دانست که به حکم «شرف المكان بالمکین» بقیع، دارای شرافت و عظمتی بی‌مانند است که این مسأله، در جای‌جای منابع و متون روایی و تاریخی، انعکاس تام و کامل یافته و نیز پر واضح است که به گواه سنت و سیره نبوی، مسلمانان در طول تاریخ، با نگاه آمیخته به حرمت به بقیع نگریسته‌اند و نیک می‌دانند که پیامبر خدا می‌خواستند سنتی را از خود بر جای نهند تا براساس آن، پیروان ایشان، در طول تاریخ، منزلتی بلند را برای بقیع قائل شوند.

پیامبر، بقیع را دار قوم مؤمنین و محلّ نشور و بعث و برانگیخته شدن هفتاد هزار تن که صورت‌هایشان همچون ماه شب چهارده درخشندگی دارد، معرفی کردند. چنانکه در آغازین بحث این سلسله اشاره کردیم، خود به بقیع می‌رفتند و همواره برای اهل آن استغفار می‌کردند و بر آنان نماز می‌گزاردند و صحابه خویش را امر به رفتن به بقیع و مکث و ماندن و دعا و ذکر در بقیع می‌کردند. بدین روی، دیدگاه‌ها را در این بخش از بحث، مورد توجه و اشاره قرار می‌دهیم:

دیدگاه اهل سنت

اهل سنت، از صدر اسلام تاکنون، با نگاه حرمت آمیزی به بقیع و مدفونین آن نگریسته‌اند. این دیدگاه را، هم در سیره خلفای پس از پیامبر می‌نگریم و هم در نظر عالمان اهل سنت، که به دلیل اهمیت موضوع، دیدگاه خلفا و عالمان اهل سنت را در این زمینه در حد نیاز، بررسی می‌کنیم و به تبیین آن می‌پردازیم:

دیدگاه خلفا

وقتی به تاریخ خلفا می‌نگریم، به وضوح می‌یابیم که دیدگاه خلفا نسبت به بقیع، به تبعیت از دیدگاه پیامبر احترام آمیز است و هرگز با دیدگاه سلفی‌ها و وهابیان، همسویی ندارد. آنان، به بقیع می‌رفتند، در آن مکث می‌کردند و برای خفتگان در آن، از خداوند مغفرت می‌خواستند.

نقل‌هایی وجود دارد که حاکی است خلفا با ایجاد بنا در بقیع مخالفتی نکرده‌اند؛ چنانکه درباره خود پیامبر مخالفتی از آنان دیده یا شنیده نشده است. بر مضعع شریف نبوی بنایی وجود داشته و حضرت در زیر سقف و بنا، که بیت شریفش بوده، دفن گردیده است. طبرانی در معجم الکبیر، داستانی مفصل از رفتن عمر، خلیفه دوم، به بقیع نقل می‌کند و در ادامه آن، که بسیار طولانی است، می‌نویسد:

«فخرج یمشی و معه المشاؤون إلى بقیع الغرقد فقال لأصحابه لیتمن کلّ رجل منکم أمنيّة فقال رجل وددت یا أمیر المؤمنین أن عندی مالا- فأنتفق فی سبیل الله و قال آخر وددت أن لی قوّة فامتحن بدلو من زمزم لحجاج بیت الله فقال عمر وددت أن لی رجلا مثل عمیر استعین به فی أعمال المسلمین».

(۱)

«پس عمر از خانه خود خارج شد و در حالی که همراهانش با او بودند، به بقیع غرقد رفتند. پس وی به همراهان گفت: هر یک از شما آرزوی خود را بگوید. مردی گفت: من آرزو دارم که مال و ثروتی داشته باشم و آن را در راه خدا انفاق کنم. فرد دیگری گفت: آرزو دارم از توان و نیروی جسمانی خوبی برخوردار باشم و از زمزم برای حاجیان و عمره گزاران آب بکشم. عمر گفت: من دوست می‌دارم، مردی همچون عمیر بن سعید (عامل عمر در حُمص) داشته باشم و از وجودش در راه کمک به مسلمین بهره

بیرم. سپس افزود: اینجا (بقیع) محل آرزو کردن از خدا و محل اجابت آن است.»

این حدیث را ابن ابی الحدید با تفاوتی اندک نقل کرده و دیگران نیز آن را با تغییرات کمی آورده‌اند.

وجاء عن عمر بن الخطاب أنه مر ببقیع الغرقد، فقال: السلام علیکم أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساء کم قد تزوجن، و- دور کم قد سکنت، و- أموالکم قد قسمت. فأجابته هاتف: یا ابن الخطاب، أخبار ما عندنا أن ما قدمناه وجدناه، و- ما أنفقناه فقد ربحناه، و- ما خلفناه فقد خسرناه. و- لقد أحسن القائل:

قدم لنفسك قبل موتك صالحاً و اعمل فليس إلى الخلود سبيل (۲)

۱- طبرانی، ابو القاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، مكتبة ابن تیمیه، قاهره، بی تا، ج ۷، ص ۵۲ ج ۱۷، ص ۵۱.

۲- القرطبی، محمد بن احمد الأنصاری، الجامع لأحكام القرآن، دار احیاء التراث العلمی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، ج ۲، ص ۷۲

ص: ۴۸

«نقل شده که عمر بن خطاب به بقیع رفته گفت: درود بر شما ای اهل قبور! اخباری که نزد ما است این است که زنانان به ازدواج دیگران در آمدند و خانه‌هایتان به دست دیگران به سکونت درآمد و اموالتان تقسیم شد.

صدایی پاسخ داد، گفت: پسر خطاب! اخبار ما این است که: آنچه از پیش فرستادیم، در اینجا آن را یافتیم و از آنچه انفاق کردیم، سود بردیم و آنچه را که بهجا نهادیم، خسارت کردیم و شاعر چه زیبا سروده است: پیش از مرگ، بفرست عمل صالح را و بکوش که چاره‌ای جز تلاش و عمل صالح نیست.»

هیثمی، (مجمع الزوائد: ج ۳، ص ۱۸۹) می‌نویسد:

عن ابن عمر، أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم خرج إلى البقيع - بقیع الغرقد - فقال: السلام على أهل الديار من المسلمين والمؤمنين ورحم الله المستقدمين وإننا إن شاء الله لآحقون، یعنی بکم.»

(۱)

«از ابن عمر نقل شده که پیامبر خدا (ص) به سمت بقیع رفت و خطاب به مدفونین آن، فرمود: درود بر اهل دیار از مسلمانان و مؤمنان و خداوند رحمت نماید پیشینیان ما را، ان شاء الله ما به شما ملحق خواهیم شد.»

سیره و روش خلیفه سوم (عثمان) نیز همین بود. او چنان عنایت و توجهی به بقیع داشت که به نقل بسیاری از مورخان، حش کوب را خرید و به خاک بقیع افزود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مطلب را آورده است:

«حش کوب، بفتح اوله و تشدید ثانیه: موضع عند بقیع الغرقد، اشتره عثمان، وزاده فی البقیع، ولما قتل ألقى فيه.»

(۲)

«حش کوب (به فتح اول و تشدید دوم)، جایگاهی است نزدیک بقیع غرقد، که عثمان خرید و به بقیع افزود و چون به قتل رسید، در همانجا دفن شد.»

این قطعه تاریخی، اهتمام عثمان به بقیع را نشان می‌دهد که بخشی را خرید و به بقیع افزود.

دیدگاه عالمان اهل سنت

- بیهقی

بیهقی، روایاتی را آورده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«قال: وأخبرنا أبو عبد الله الحافظ ... عن عطاء بن يسار، عن عائشة، أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كلما كان ليلتها من رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَأَتَاكُمْ مَا تُوَعَدُونَ عَدَاً مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَآحِقُونَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغُرَقَدِ ...» (۳)

«ابوعبدالله الحافظ ... از عطاء بن يسار و او از عایشه نقل کرده که گفت: هرگاه نوبت او در حضور پیامبر می‌شد، حضرت آخر شب به بقیع می‌رفتند و می‌فرمودند: سلام بر شما خانه قوم مؤمنین، که آنچه خدا به شما وعده داده را در می‌یابید و ما به شما ملحق می‌شویم و خدایا! اهل بقیع غرقد را مورد عفو قرار ده.»

بیهقی از راویان و محدثان دیگر، بارها همین حدیث را نقل نموده و رفتن به بقیع را با اقتدا و تاسی به پیامبر خدا توصیه می‌کند و آن را در ادامه حکم الهی ما آتاکم الرسول فخذوه می‌شمارد.

و نیز می‌گوید: باید در بقیع حضور یافت و با کلماتی که پیامبر، اهل بیت را مخاطب قرار می‌داد، به آن‌ها درود فرستاد و از خدا طلب مغفرت کرد.

این نکته در صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ سنن کبری، مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

۲. حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در مستدرک، مطالبی در فضیلت و حرمت بقیع آورده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَسَى مَعَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

[وآله

[وَسَلَّمَ إِلَى بَقِيعِ الْعَزْقِدِ حِينَ وَجَّهَهُمْ ثُمَّ قَالَ: انْطَلِقُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ أَعْنِهِمْ».

(۴)

«از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده، آنگاه که پیامبر آن‌ها را بر رفتن به بقیع امر کرد، با آن‌ها قدمی راه رفت و آنگاه به ایشان

فرمود: بروید به نام خدا و از خدا خواستند که: خدایا! آن‌ها را یاری فرما!»

۱- الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و الفوائد، دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۰

۲- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ۱۳۸۷ هـ-، منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، ج ۱۶، ص ۱۲

۳- سنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸

۴- الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ ابی عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی‌تا، ص ۹۸

ص: ۴۹

۳. محمد بن یزید القزوینی

همچنین محمد بن یزید القزوینی، ابن ماجه، (سنن: ج ۱)، مواردی در اهمیت بقیع آورده است:
 «قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ، نَحَوَ بَقِيعَ الْعَزْقَدِ وَ كَانَ النَّاسُ يَمْشُونَ خَلْفَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ صَوْتَ النَّعَالِ وَقَرَّ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ، فَجَلَسَ حَتَّى قَدَمُهُمْ أَمَامَهُ، لِنَّا يَقَعُ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ». (۱)

«راوی گوید: پیامبر در روزی بسیار گرم به سمت بقیع غرقند رفتند و مردم از پشت سر، ایشان را همراهی می کردند، چون پیامبر صدای کفش‌های مردم را شنیدند، در نفس خود بزرگی احساس کردند. حضرت نشست و مردم جلو افتادند تا چیزی از کبر در ایشان نیاید.»

۴. ابن شبه نمیری بصری

ابوزید عمر بن شبه نمیری بصری، در کتاب تاریخ المدینه المنوره، روایات فراوان نقل کرده و معتقد است که مقبره بقیع، دارای مکان، شرافت و جایگاهی بس ممتاز و رفیع است:

«حدثني عبدالعزيز عن حماد بن أبي حميد، عن ابن المنكدر قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّم يُحْشَرُ مِنَ الْبَقِيعِ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، كَانُوا لَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (۲)

نقل نمود برایم عبدالعزیز از حماد بن ابی حمید، از ابن منکدر که گفت: پیامبر خدا فرمود:

برانگیخته می شوند از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است. آنان اهل تملق و چاپلوسی نبوده و فال بد نمی زنند و بر خدای خویش توکل می نمایند.

و نیز نقل کرده است:

«قال: وكان أبي يخبرنا أن مصعب بن الزبير دخل المدينة، فدخل من طريق البقيع ومعه ابن رأس الجالوت، فسمعه مصعب وهو خلفه حين رأى المقبرة يقول: هي هي، فدعاه مصعب فقال: ماذا تقول؟ قال: نجد صفة هذه المقبرة في التوراة بين حرتين محفوفة بالنخل اسمها كفته (لأنه تكفت الموتى أي تحفظهم و تحرزهم)، يبعث الله منها سبعين ألفاً على صورة القمر». (۳)

«گفت: و پدرم به ما خبر داد که مصعب بن زبیر از سمت بقیع وارد مدینه شد و پسر رأس الجالوت، عالم یهودی همراهی اش می کرد. مصعب می گوید: تا رأس الجالوت مقبره بقیع را دید، گفت: همان است، همان است. مصعب از او پرسید: چه کسی را می گویی؟ گفت: خصوصیات این مقبره را دیده‌ایم که در تورات آمده است، بین دو حزه، مقبره‌ای است که پر از نخل است که نامش گفته است (چون مردگان را به خود می گیرد و حفظشان می نماید)، خداوند از این قبرستان بر می انگیزد، هفتاد هزار نفر را که صورتشان همچون ماه شب چهارده است.»

ابن شبه از عمده الأخبار، روایتی مهم را نقل کرده:

«عن سعيد المقبري، قال: قدم مصعب بن الزبير حاجاً— أو معتمراً— ومعه ابن رأس الجالوت، فدخل المدينة من نحو البقيع، فلما مرَّ بالمقبرة قال ابن رأس الجالوت: إنها لهي. قال مصعب: وما هي؟ قال: إنا نجد في كتاب الله صفة مقبرة في شريقها نخل وغربها بيوت يبعث منها سبعون ألف كلهم على صورة القمر ليلة البدر، وقد طفت مقابر الأرض فلم أر تلك الصفة حتى رأيت هذه المقبرة». (۴)

«از سعید مقبری نقل شده که گفت: مصعب بن زبیر در سفر حج یا عمره بود که فرزند رأس الجالوت نیز همراه او بود. وی از جانب بقیع وارد مدینه شد. وقتی از قبرستان (بقیع) می گذشتند، فرزند رأس الجالوت، گفت: آری این همان است. مصعب پرسید: چه می گویی؟ گفت: در کتاب خدا ویژگی و خصوصیتی برای این قبرستان می بینیم و آن این است که در شرق آن نخل و در غربش خانه‌هایی است. خداوند از آن هفتاد هزار مرد را برمی انگیزد که صورت هر کدام مانند ماه است، من قبرستان‌های بسیاری را

گشته‌ام، مانند این گورستان ندیده‌ام.»

و نیز نقل کرده است:

«عن عقبه بن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله، وعن ابن أبي عتيق وغيرهما من مشيخة بني حرام، عن رسول الله - صلى الله عليه [وآله] وسلم - قال: مقبرة بين سبلين غربيه، يُضئ نورها يوم القيامة ما بين السماء إلى الأرض.» (۵)

«از عقبه بن عبد الرحمان، از جابر فرزند عبدالله و از ابن ابی عتیق و غیر ایشان، از شیوخ بنی حرام، از پیامبر خدا نقل کرده‌اند که فرمود: بین دو راه غربی، مقبره‌ای است که نورش در روز قیامت از زمین تا آسمان می درخشد.»

۱- حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه، سنن، دارالفکر للطباعة و النشر، بی تا، ج ۱، ص ۹۰

۲- ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ ش، ص ۹۳

۳- عمر بن شبه نمیری، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۹۳

۴- ابن شبه، ص ۹۳

۵- همان، ص ۹۴

ص: ۵۰

ابن شبه، احادیث مختلف دیگری را هم آورده که حاکی از نگاه احترام آمیز او نسبت به بقیع است: «وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ، عَنْ أَبِي مَرْوَانَ بْنِ أَبِي جَبْرٍ، عَنْ عَادِلِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَتَى الْبَقِيعَ فَوَقَفَ فِدَعَا وَاسْتَغْفَرَ.» (۱)

«عبدالعزیز از ابی مروان بن ابی جبر، از عادل بن علی و او از ابو رافع غلام پیامبر برایم نقل کرد: پیامبر خدا به بقیع رفته، ایستاد و برای اهل آن دعا و استغفار کرد.»

در جای دیگر گفته است: سنت پیامبر بود که به بقیع برود و برای اهل آن دعا و استغفار کند. وی همچنین می گوید:

«لَا شَكَّ أَنْ مَقْبَرَةَ الْبَقِيعِ مَحْشُوءَةٌ بِالْجَمَاءِ الْغَفِيرِ مِنْ سَادَاتِ الْأُمَّةِ وَ قَدْ ابْتَنَى عَلَيْهَا مَشَاهِدٌ» (۲)

«شک نیست که بقیع پر است از بزرگان و سروران امت، که بر قبور آنها بارگاه‌هایی بنا شده است.»

۵. نووی

نووی، شارح صحیح مسلم، درباره بقیع و اهمیت آن می‌نگارد:

«وی به تأسی از عالمان دیگر اهل سنت، همین دیدگاه را درباره بقیع ارائه می‌کند که بقیع در نظر پیامبر خدا دارای مکانت و جایگاه عظیمی بوده و به دلیل اهمیتی که در نظر پیامبر داشته، ایشان کراراً به بقیع رفته‌اند و سیره‌شان همین بوده که به بقیع فراوان بها دهند.»

ایشان نیز حدیث معروف عایشه را در جلد هفتم شرح مسلم آورده و سپس توضیحاتی را در آن باب مطرح کرده است که حاکی از نگاه احترام آمیز به بقیع از سوی ایشان بوده است:

«يَخْرُجُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلَى الْبَقِيعِ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ.» (۳)

«پیامبر در آخر شب به بقیع رفته و به درگاه پروردگار عرضه می‌داشت: خدایا! اهل بقیع غرقد را ببامرز.»

۶. اسحاق بن راهویه

اسحاق بن راهویه در مسند خودش، فضایی را برای بقیع آورده که بسیار مهم و دارای اهمیت است:

«عَنْ ذُكْوَانَ أَبِي صَالِحِ السَّمَانِ، عَنْ أَبِي سَلْمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَجَبْرِئِيلَ إِنِّي أَحَبُّ أَنْ أَرَاكَ فِي صَوْرَتِكَ، فَقَالَ: أَوْ تَحِبُّ ذَاكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَوَاعَدَهُ جَبْرِئِيلُ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ لِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا مِنَ اللَّيْلِ فَلَقِيَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي مَوْعِدِهِ فَنَشَرَ جَنَاحًا مِنْ أَجْنَحْتِهِ وَقَالَ رُوحُ جَنَاحَيْنِ مِنْ أَجْنَحْتِهِ فَسَدَ أَفْقَ السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنَ السَّمَاءِ شَيْئًا وَأَجِيبَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عِنْدَ ذَلِكَ.» (۴)

«از ذکوان ابو صالح سمان، از ابو سلمه، از عایشه نقل شده که پیامبر خدا به جبرئیل گفت: من دوست می‌دارم که تو را در صورت خودت بینم. جبرئیل پرسید: آیا این امر را دوست می‌داری؟ پیامبر فرمود: آری. پس جبرئیل به پیامبر در بقیع غرقد وعده داد، به خاطر مکان‌های بزرگی که در آن است. پس پیامبر در بقیع جبرئیل را در صورت واقعی‌اش دید که پری از پره‌های خود را گشود. پیامبر خدا فرمود: بخشی از بال او، افق آسمان را گرفت. و این به گونه‌ای بود که پیامبر از عالم ماده چیزی را نمی‌دید.»

این که جبرئیل، به پیامبر وعده حضور در بقیع را جهت رؤیت صورت واقعی‌اش می‌دهد، نشانه‌ای بزرگ بر فضل و عظمت و جایگاه بلند بقیع است.

۷. ابن حبان

ابن حبان در صحیح خود، به فضیلت و اهمیت بقیع اشاره کرده و حدیثی این گونه آورده است:

«أخبرنا الحسن بن سفيان قال: حدثنا قتيبة بن سعيد قال: أخبرنا إسماعيل بن جعفر عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن عائشة أنها قالت: كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و سلم كلما كانت ليلتها من رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و سلم يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْعَرْفَدِ». (۵)

۱- همان، ص ۹۴

۲- همان، ص ۸۶

۳- النووی، شرح صحیح المسلم، ج ۷، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ.، ج ۷، ص ۴۱

۴- اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مسند ام المؤمنین عائشه، مکتبه الایمان، ۱۴۱۰ هـ.، ج ۲، ص ۴۹۱

۵- ابن حبان، صحیح، تألیف امیر علاءالدین، ۱۴۱۴ هـ.، بی نا، ص ۴۴۴

ص: ۵۱

«حسن بن سفیان بر ما نقل کرده، گفت: قتیبه بن سعید در روایتی گوید: اسماعیل بن جعفر از شریک بن ابی‌نمر، از عطاء بن یسار و او از عاشیه نقل کرده که: هر شب نوبت حضور پیامبر در خانه او بود، آن حضرت در اواخر شب راهی بقیع می‌شد و می‌فرمود: سلام و درود بر شما، خانه قوم مؤمن، خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز!»

۸. جارالله زمخشری

جارالله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، موارد قابل توجهی را برای بقیع آورده که حاکی از عظمت بقیع در نگاه او بوده است.

«إِنَّ النَّاسَ قَحَطُوا عَلَىٰ عَهْدِهِ فَخَرَجَ إِلَىٰ بَقِيعِ الْغَرَقَدِ فَصَلَّىٰ بِأَصْحَابِهِ رَكَعَتَيْنِ جَهْرًا فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ ثُمَّ قَلْبَ رَدَائِهِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ صَاحِبَ بِلَادِنَا وَاغْبِرْتَ أَرْضَنَا وَهَمَّتْ دَوَابُّنَا اللَّهُمَّ ارحمنا الحائمه و الانعام السائمه و الاطفال المحتله.» (۱)

«مردم، در دوران پیامبر خدا گرفتار قحط و تنگنا، به جهت نباریدن باران شدند، پیامبر به بقیع غرقد رفته، با اصحاب دو رکعت نماز- که قرائت را مخفی می‌گفت- خواندند، سپس عباي خود را وارونه کردند و دست‌های مبارک را به سمت خدا بلند نموده، عرضه داشتند: خدایا! شهرهای ما خشک شد و زمین‌های ما را گرد و خاک گرفت و رو به مرگ نهادند. چارپایانمان عطشان شدند، خدایا! رحم کن بر چهارپایان تشنه و علف‌خوار ما و کودکان بی پناهمان.»

همین متن را، متقی هندی، در جلد هشتم کنز العمال، با اضافاتی نقل کرده که اضافات آن این گونه است: پیامبر خدا در ادامه، گفتند:

«اللهم منزل البركات من أمانها وناشر الرحمه من معانها بالغيث المغيث أنت المستغفر للأثم فنستغفرك للجامات من ذنوبنا و نتوب إليك من عظيم خطايانا، اللهم أرسل السماء علينا مدراراً... فما فرغ رسول الله- صلى الله عليه [وآله] وسلم حتى جادت السماء حتى أهم كل رجل منهم كيف ينصرف إلى منزله فعاشت البهائم وأخصبت الأرض وعاش الناس، كل ذلك ببركة رسول الله- صلى الله عليه [وآله] وسلم-» (۲)

«بار خدایا! فرستنده برکت‌ها از جایگاه آن! و نشر دهنده رحمت‌ها از معادن آن، که در آن باران‌های متراکم است. بار خدایا! تو بخشنده گناهانی. از تو برای گناهان بزرگمان، طلب بخشش می‌کنیم و به تو بازمی‌گردیم از بزرگی گناهان. خدایا! باران رحمت را پیوسته بفرست ... آنگاه که پیامبر خدا از دعا فارغ شد، آسمان بارانش را نازل کرد؛ به گونه‌ای که هر فردی می‌کوشید: چگونه به منزل باز گردد. پس چارپایان متنعم و زمین سبزه زار شد و مردم شادمان گردید، همه این‌ها به برکت وجود پیامبر بود.»

متقی هندی در کنز العمال، دعاهای فراوانی را نقل کرده که فرد عازم بقیع، باید آن را بخواند؛ مانند:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لَأَحِقُونَ.» (۳)

«درود بر شما خانه قوم مؤمن، شما پیش از ما رفتید و ما به شما ملحق می‌شویم.»

بسیاری از عالمان و بزرگان اهل سنت؛ مانند احمد بن حنبل در مسند، بخاری در صحیح و نیز مسلم در صحیح خودش، نسائی در مسند و بسیاری دیگر، در جای خود، از فضیلت و عظمت بقیع سخن گفته‌اند و سیره و سنت پیامبر نسبت به حضور در بقیع را مطرح کرده‌اند که به دلیل عدم نیاز، از ادامه این بخش از نوشتار دست باز می‌داریم.

به یاری و توفیق الهی، در نوشتار بعد، «دیدگاه عالمان شیعی درباره بقیع» را می‌نگاریم.

۲- علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال، مؤسسة الرساله، بیروت، بی تا، ج ۸، ص ۴۲۶

۳- همان، ج ۱۵، ص ۶۴۸

فضایل غیر قابل انکار اما کتمان شده

نسیان، غفلت و بی‌توجهی نسبت به بعضی مناقب و آثار اهل بیت (علیهم السلام) از سوی زائران مدینه منوره بسی جای شگفت است. حتی در کتب راهنمای زائران در مورد اماکن تاریخی مدینه هم، آنگونه که باید به آن اماکن پرداخته نشده و در لابلای نوشته‌های جغرافیا و تاریخ، به این مکان‌ها و شأن و ارزش آن‌ها کمترین اشاره‌ای نگردیده است!

برای نمونه:

- کسی نوشته است که امیر مؤمنان، علی (ع) انگشتر را در کجای مسجد النبى (ع) به فقیر داد. آنگاه که آن مسکین از کمک حاضران در مسجد نا امید شد و دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من در مسجد پیامبرت از مردم حاجت خواستم و دست نیاز به سوی آنان دراز کردم اما هیچ کس پاسخم را نداد، علی (ع) در رکوع بود و در همان حال به فقیر اشاره کرد انگشتر را از دستش بگیرد و آیه کریمه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** در شأن او نازل شد. چگونه است از این افتخار و منزلت علوی یاد نمی‌شود، اما خطای ابی لبابه و بیان توبه و طنابش و مکان اسطوانه‌اش زبانزد خاص و عام است؟!

- چرا باید محل در خانه علی (ع) و ماجرای سد الباب و بسته شدن تمام درها، جز در خانه آن حضرت به مسجد النبى، در پشت قفسه‌های قرآن مخفی بماند و این حقیقت تاریخی به فراموشی سپرده شود؟ تعجب است که در میان کتب آداب و آثار مدینه هم نشانی از آن یافت نمی‌شود.

- چرا کسی نمی‌داند که دخت گرامی پیامبر، زهرای مرضیه (س) در کجای مسجد النبى (ع)، خطبه فدکیه را - آن هم از پشت پرده - ایراد کرد، اما اسطوانه منسوب به عایشه بر همگان معلوم و مشخص است؟!

آری، جای جای روضه نبوی و شهر مدینه، به انوار و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) منور است. باید، این اماکن و ماجراهای تاریخی آن، با رویکرد تبیین فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) احیا شود و با انجام پژوهشی جامع و تهیه جزوات و فیلم‌های تاریخی و با استفاده از هنر پویا نمایی، به ترسیم این وقایع پرداخت؛ زیرا که نورانیت و استحکام این قسم از ماجراها پاسخ بسیاری از شبهه پراکنی‌ها را داده و مجال یاوه سرایی به دیگران نمی‌دهد.

در این نوشتار کوشیده‌ایم به یکی از مناقب کتمان شده آل البیت، یعنی «واقعۀ مباحله» پردازیم؛ رخدادی که مهم و غیر قابل تردید است و در منطقه‌ای، در بیرون مدینه و با حضور اهالی مدینه به وقوع پیوست، اما امروزه به نام واقعۀ ای دیگر شناسانده می‌شود و نام «مسجد الاجابه» که یاد آور اجابت دعای پیامبر در حفظ امت از گرسنگی و غرق شدن است را بر آن می‌نهند!

در کتب راهنمای زائران، که بیشتر به جنبه جغرافیایی و تاریخی این اماکن می‌پردازند، نه تنها این فضیلت مسلم، سربسته و نا تمام گذاشته شده، بلکه به اسم مسجد محله بنو معاویه معرفی شده است.

مسجد مباحله، دارای فضیلتی غیر قابل انکار اما کمرنگ!

اهمیت و استحکام این منقبت، از این حدیث رضوی آشکار می‌شود که گوید:

مأمون مناظره‌ای با حضور علمای اهل تسنن ترتیب داد و در آن، از امام رضا (ع) خواست برترین فضیلت امیر مؤمنان (ع) را با مستند قرآنی ثابت کند؛

أَخْبِرْنِي بِأَكْبَرِ فَضِيلَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَدُلُّ عَلَيْهَا الْقُرْآنُ.

امام رضا (ع) از میان تمام آیاتی که در شأن امیر مؤمنان نازل شده، به آیه مباحله استناد کردند تا هیچ کس نتواند در آن، خدشه

وارد کند؛ زیرا همه گروه‌های اسلامی؛ از شیعی و سنی متفق‌اند و تاریخ هم تأیید می‌کند که در جریان این معارضه و محاجه، به میدان آوردن امیر مؤمنان (ع)، به عنوان «

نَدْعُ ... أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ

« می‌باشد؛ یعنی امام علی به منزله نفس و جان پیامبر است. پس این آیه دلالت بر برتری و فضیلت حضرت علی (ع) بر دیگر صحابه، بلکه بر تمام انبیای بعد از پیامبر (ع) دارد.

منشأ و ریشه واقعه

طبق نقلی از سید بن طاوس، (۱) در سال نهم (یا دهم) هجرت، از سوی پیامبر گرامی (ع) نامه‌ای به مسیحیان نجران (که شهری است میان حجاز و یمن) نوشته شد و آنان را به اسلام و برادری با مسلمانان فراخواند و حضرت رسول دستور دادند: در صورت خود داری از پذیرش اسلام، باید به حکومت اسلامی جزیه بپردازند و گرنه آماده جنگ با لشکر اسلام شوند. (۲)

۱- سید بن طاوس، اقبال الأعمال، ص ۴۹۶

۲- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۸۵، باب ۳۲، المباهله و ما ظهر فیها من الدلائل و المعجزات.

«... أَمَّا بَعِيدُ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى وِلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وِلَايَةِ الْعِبَادِ فَإِنِ ابْتِئْتُمْ فَالْجَزِيَّةُ فَإِنِ ابْتِئْتُمْ فَقَدْ آذَنْتُكُمْ بِحَرْبٍ وَ السَّلَامُ».

ص: ۵۴

وقتی حاملانِ نامه و پیک‌های پیامبر خدا وارد نجران شدند، با واکنش سرد و خصمانه اهالی نجران روبه رو گردیدند و در مجمع مشورتی، که از علمای مسیحی و بزرگان قبایل در معبد بزرگ تشکیل یافته بود، همگی از ترک مسیحیت و پذیرش اسلام سرباز زدند و رأی به جنگ دادند، جز اسقف اول، ابوحارثه که عالم‌ترینشان بود و بی اعتقاد به نبوت پیامبر نبود، به مخالفت برخاست و گفت:

مهلاً، بنی عبد المدان! کمی آرامتر، چرا تصمیم عجولانه می‌گیرید که راه برگشت ندارد؟! بهتر است ابتدا از نزدیک گفتگویی با پیامبر انجام گیرد.

پس از گفت‌وگو، تصمیم بر آن شد که گروهی چهل نفره از علمای مسیحی برای مذاکره راهی مدینه شوند، اما در همین حال، از قیصر روم و پادشاهان سودان و حبشه و شام و نصارای عرب تقاضای کمک برای جنگ با مسلمانان کردند. حضور مسیحیان در مدینه

وقتی فرستادگان مسیحیان نجران به سرکردگی عاقب، که امیر و صاحب رأی ایشان بود و عبدالمسیح که در مشکلات به او پناه می‌بردند، به نزدیکی‌های مدینه رسیدند، به منظور مباحثات و فخر فروشی بر مسلمانان، خودشان را به لباس‌های زربافت و حریر، آراستند و صلیب‌های طلایی را حمایل کردند. آنان همچنین در پیشاپیش گروه، صلیب بزرگی از طلا، که هدایی قیصر روم بود را به حرکت در آوردند. هنگام ورود به مدینه، مسلمانان که برای نماز عصر به مسجد می‌رفتند، مبهوت زرق و برق و هیبت آنها شدند. بعضی می‌گفتند: تاکنون فرستادگانی به این جمال و عقل ندیده‌ایم! بعضی در پاسخ آنها می‌گفتند: عاقل کسی است که خدا را به وحدانیت بشناسد و عبادت و اطاعت او کند. (۱) چگونه عاقل است کسی که معتقد است سه خدا وجود دارد؛ «پسر»، «پدر» و «روح القدس»؟!

مسیحیان زمانی به مسجد النبی وارد شدند که نماز عصر مسلمانان پایان یافته بود. آنان نیز در مسجد النبی به سمت شرق ایستاده، برای خواندن نماز خود، صلیبی قرار دادند و ناقوس نواختند و نمازشان را آغاز کردند. این رفتار مسیحیان، آن هم در مسجد النبی، برخی از مسلمانان را خوش نیامد. آنان گفتند: اکنون که اسلام قوت گرفته و از دست مشرکین مکه راحت شده‌ایم، گرفتار اینان (مسیحیان) شویم؟! این افراد می‌خواستند جلو برنامه‌ها و سرو صداهای مسیحیان را بگیرند، اما پیامبر (ع) مانع آنها شدند و فرمودند مهلتشان بدهید عبادتشان را انجام دهند، این‌ها هم سرانجام آگاه خواهند شد.

بعد از فراغت از نمازشان، به محضر پیامبر (ع) شرفیاب شدند ولی با بی توجهی حضرت نسبت به خودشان و هدایایشان روبه رو گردیدند. وقتی از علت بی‌اعتنایی پیامبر (ع) پرسیدند، پاسخ شنیدند: دلیل بی‌اعتنایی حضرت، پوشش لباس‌های زربافت و آویختن صلیب و طلا و جواهر است. (۲) پرسیدند: چرا به هدایای ما توجه نمی‌کند؟ پاسخ شنیدند: آن حضرت هدیه غیر مسلمانان را نمی‌پذیرد، مگر این که مسلمان شوند. راهبان مسیحی چاره‌ای جز پیراستن خود از طلا و جواهر ندیدند. بالأخره پیامبر (ع) از ایشان خواستند که اسلام بیاورند. گفتند: ما اکنون نیز اسلام داریم. پیامبر فرمود: تا زمانی که صلیب می‌پرستید و بر این باورید که خدای سبحان دارای فرزند است و گوشت خوک می‌خورید، اسلام ندارید. (۳)

گفتند: در انجیل، وصف نبی بعد از حضرت عیسی را خوانده‌ایم. او عیسی را تصدیق می‌کند و به وی ایمان دارد، لیکن شما او را سب می‌کنید و می‌گویید او بنده خدا است! مگر می‌شود عبد و بنده‌ای کارهای خدایی کند؟!

پیامبر (ع) فرمودند: من، برادرم عیسی را تصدیق می‌کنم. او را نبی مرسل، اما بنده خدا می‌دانم و تمام معجزاتش به اذن خداوند بوده است. (۴)

اسقفی به نام عبدالمسیح پرسید: ای ابوالقاسم، پدر موسی کیست؟ پیامبر فرمود: عمران. پرسید: پدر یوسف کیست؟ فرمود: یعقوب.

پرسید: پدر شما کیست؟ فرمود: عبدالله بن عبدالمطلب. آنگاه پرسید: پدر عیسی (ع) کیست؟ (۵) طبق نقلی پیامبر (ع) از پاسخ آن‌ها اعراض کرده، فرمودند: شما امشب میهمان ما هستید تا فردا در این مورد از جانب خداوند وحی نازل شود. روز بعد که جلسه تشکیل شد، نبی مکرم (ص) فرمودند: بر من وحی نازل شد که: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۶)

اسقف گفت: در کتب آسمانی گذشته اثری از این که عیسی (ع) از خاک خلق شده باشد نیست. اینجا بود که حالت وحی به پیامبر (ع) دست داد. آن حضرت وقتی به حالت عادی برگشت، فرمود: اکنون بر من وحی شد که: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». ۶۱ در صورت لجاجت در برابر حق، باید با هم مباحله کنیم، اگر من راست می‌گویم خداوند لعنت و دوری از رحمت خود را بر شما فرستد و اگر من دروغگو بودم آن

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۰، «قَدِمَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ وَكَانَ فِيهِ بَيَانٌ وَ لَهُ وَقَارٌ وَ هَيْبَةٌ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَغْفَلَ هَذَا النَّصْرَانِيَّ فَرَجَرَ الْقَائِلَ وَ قَالَ مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَدَ اللَّهُ وَ عَمِلَ بِطَاعَتِهِ».

۲- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۳۶، «أتوا رسول الله ص فسلموا عليه فلم يرد و لم يكلمهم فانطلقوا يبتغون عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و كانا معرفة لهم فوجدوهما في مجلس من المهاجرين فقالوا إن نبيكم كتب إلينا بكتاب فأقبلنا مجيين له فأتيانا فسلمنا عليه فلم يرد سلامنا و لم يكلمنا فما الرأي؟ فقالا لعلى بن أبي طالب ما ترى يا أبا الحسن في هؤلاء القوم قال أرى أن يضعوا حللهم هذه و خواتيمهم ثم يعودون إليه ففعلوا ذلك فسلموا فرد سلامهم».

۳- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۵۷، باب ۷، آیه مباحله.

«... يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ ثَلَاثٌ فِيكُمْمَا عِبَادَتُكُمْمَا الصَّلِيْبُ وَ أَكْلُكُمْمَا الْخِزْيِرَ وَ زَعْمُكُمْمَا أَنَّ لِلَّهِ وَلَدًا».

۴- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹، «فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَا بَلْ أَصِدَّقُهُ وَ أَصِدِّقُ بِهِ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا».

۵- «قَالَ الْأَسْقَفُ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ مُوسَى مِنْ أَبُوهُ؟ قَالَ: عِمْرَانُ، قَالَ: فَيُوسُفُ مِنْ أَبُوهُ؟ قَالَ: يَعْقُوبُ، قَالَ: فَأَنْتَ مِنْ أَبُوكَ؟ قَالَ: أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: فَعِيسَى مِنْ أَبُوهُ؟ فَأَعْرَضَ النَّبِيُّ ص عَنْهُمْ، فَنَزَلَ إِنْ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ الْآيَةَ، فَتَلَاهَا رَسُولُ اللَّهِ فَغَشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ، قَالَ أَتَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْكَ أَنَّ عِيسَى خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ مَا نَجِدُ هَيْدًا فِيمَا أَوْحَى إِلَيْكَ وَ لَا نَجِدُهُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْنَا وَ لَا يَجِدُهُ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِمْ».

۶- «قَالَ الْأَسْقَفُ إِنْ عَدَا فَجَاءَ بُولَدِهِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ وَ إِنْ عَدَا بِأَصْحَابِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ».

ص: ۵۵

گفته‌ها بر من باشد. (۱) مسیحیان گفتند: دعوت به مباحله روش منصفانه‌ای است. کی مباحله کنیم؟ فرمودند: فردا بعد از نماز صبح (۲) «إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

در همان شب رؤسای قوم با هم مشورت کردند که اگر پیامبر در دعوت خود صادق باشد، هلاکت دامنگیر همه ما خواهد شد؛ همانگونه که حضرت موسی با برادرش هارون و دو فرزند وی، با قارون، اهل و همدستانش مباحله کردند و آنان همگی در زمین فرو رفتند. پس عاقلانه‌تر آن است که پرداخت جزیه را بپذیریم.

اسقف اعظم گفت: باید دید فردا با چه کسانی به صحنه ملاعنه می‌آیند. اگر پیامبر با اصحاب و لشگریانش آمد مباحله می‌کنیم و اگر طبق آیه، با زنان، فرزندان و نزدیکانش آمدند مصالحه می‌کنیم و شرایط ذمه را می‌پذیریم. (۳)

صبح، در بین الطلوعین، روز بیست و چهارم ذی‌حجه، سال نهم و یا دهم هجرت، در وادی بیرون مدینه و محل کنونی مسجد الإجابیه، تمام مسلمانان مدینه از یک سو و نجرانیان در سوی دیگر، صف کشیده، آماده شدند، در حالی که اسقف اول در جلو ایستاده بود و مسلمانان نیز اجتماع کرده بودند، ناگهان دیدند پیامبر (ع) در حالی که دست حسن بن علی را گرفته و حسین بن علی را در آغوش داشتند و فاطمه زهرا از پشت سر و امیر مؤمنان (علیهم السلام) به دنبال آنها است وارد میدان مباحله شدند. دیدند پیامبر بر دو زانوی مبارک نشست، علی را در جلو و فاطمه را در مقابل و حسن بن علی را در سمت چپ و حسین بن علی را در سمت راست خود نشانده، فرمودند: عزیزانم! من دعا می‌کنم شما آمین بگویید. (۴) آنان انگشتان دو دستشان را در هم نموده، به سوی آسمان بالا بردند و گفتند:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي».

پس نصاری پرسیدند: اینان کیستند؟ به آنان گفته شد:

«هَذَا ابْنُ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَخَتْنُهُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهَذِهِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ وَهَذَا ابْنَةُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنُ...».

مسیحیان که این منظره را دیدند، ترسیدند و گفتند: اینگونه مباحله، همان مباحله کردن انبیا است. این چهره‌های استوار که می‌بینیم، اگر از خدا بخواهند، می‌توانند کوه‌ها را هم جا به جا کنند! اگر کسی به حقانیت خویش شک داشته باشد، هیچ‌گاه بهترین و نزدیکترین عزیزان خود را در معرض خطر نمی‌اندازد، از این رو ترس بر مسیحیان مستولی گردید و پاپ اعظم گفت:

«يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَقْلَنَا».

ما مباحله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم و شما مقدار جزیه را تعیین کنید و پیامبر گرامی (ع) بپذیرفتند، لیکن فرمودند: بدانید که اگر ملاعنه را انجام میدادید، همگی به صورت گوناگون مسخ می‌شدید. این بیابان را عذاب الهی پر می‌کرد و تا آخر سال نمی‌رسید که هر چه نصرانی بر روی کره زمین بود به هلاکت می‌رسید. (۵)

به حسب بعضی روایات، مسیحیان بعد از تعیین جزیه مراجعت به نجران کردند و لی اکثر آنها در اثر آگاهی از حقانیت اسلام و ملاحظت پیغمبر بزرگوار (ع) نسبت به پیروان مسیح (ع) دو باره به محضر پیامبر اسلام مشرف شدند و اسلام را برگزیدند و برگشتند.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹، «فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَّا بَلَّ أُصَيْدُهُ وَ أُصَيْدْتُ بِهِ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ لَّا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَ لَّا ضَرًّا وَ لَّا مَوْتًا وَ لَّا حَيَاةً وَ لَّا نُشُورًا».

۲- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۴، «إِنْ كُنْتُ صَادِقًا أَنْزَلْتَ اللَّعْنَةَ عَلَيْكُمْ وَ إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا أَنْزَلْتَ عَلَيَّ».

- ۳- الکافی، ج ۲ ص ۵۱۴، باب المباهله، «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ السَّاعَةُ الَّتِي تُبَاهِلُ فِيهَا مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ».
- ۴- «فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ص وَقَدْ غَدَا مُحْتَضِرًا نَا الْحُسَيْنَ أَخَذًا بِيَدِ الْحَسَنِ وَفَاطِمَةَ تَمِثِي خَلْفَهُ وَعَلِيٌّ خَلْفَهَا وَهُوَ يَقُولُ إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا».
- ۵- «وَفِي رِوَايَةٍ أَمَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَاعَنُونِي مَا حَالَ الْحَوْلُ وَبِحَضْرَتِهِمْ مِنْهُمْ بَشَرٌ. وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ لَاعَنُونِي يَغْنَى النَّصَارَى لَقَطَعْتُ دَابِرَ كُلِّ نَصْرَانِيٍّ فِي الدُّنْيَا».

ص: ۵۷

حج نامه

از ناظمی ناشناخته / تصحیح: رضا مختاری

سفرنامه‌های حج، به نظم و نثر، و فارسی و غیر فارسی، بخش زیادی از میراث مکتوب ما مسلمانان را تشکیل می‌دهد و برخی کتابشناسی‌ها ویژه معرفی و فهرست سفرنامه‌ها منتشر شده است؛ از جمله:

رحلة الرحلات: مکه فی مائه رحلة مغریه و رحلة (دو جلد، مؤسسه الفرقان / ۱۴۲۶)

علاوه بر سفرنامه‌هایی که جداگانه و به شکل کتاب یا رساله‌ای خاص نشر یافته‌اند؛ بخشی از سفرنامه‌های فارسی حج هم یکجا در مجموعه‌ای به نام «سفرنامه منظوم حج» و نیز در میراث اسلامی ایران (۱) (دفتر پنجم، ۱۳۷۶) منتشر شده‌اند.

سفرنامه‌های منظوم حج نیز فراوان است که برخی از آنچه نشر یافته، عبارت‌اند از:

۱. سفرنامه منظوم حج؛ از بانویی اصفهانی از دوره صفوی (به کوشش رسول جعفریان، نشر مشعر، ۱۳۷۴ ش.).

۲. سفرنامه منظوم؛ از حسین ابیوردی (همانجا).

۳. سفرنامه منظوم؛ از احمد مسکین (همانجا، شاید مسکین را ناظم به عنوان وصف خود ذکر کرده باشد؛ نه اینکه «مسکین» شهرت وی و جزو نامش باشد. دقت شود)

۴. سفرنامه منظوم؛ از یحیی لاری (همانجا)

اثر حاضر

از اثر حاضر تنها یک نسخه سراغ داریم که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۶۴۸ نگهداری می‌شود و در الشریعه فی استدراک الذریعه (ج ۱، ص ۱۳۶، ص ۲۶۸) معرفی شده است.

ناظم این مثنوی در هیچ جای آن به نام خود اشاره نکرده و تنها روی برگ اول نسخه خطی آن، این یادداشت به چشم می‌خورد: «ابن محمد حسن آشتیانی المرجع فی التقلید بالعجم» که معلوم نیست ناظم نسخه است یا مالک آن.

بنابراین، معلوم نیست این مثنوی اثر کیست و در چه زمانی سروده شده و سفر در چه تاریخی بوده است.

البته، از یک بیت آن می‌توان استفاده کرد که در عهد ناصرالدین شاه سروده شده است؛ آنجا که پیش از رسیدن به عرفات می‌گوید: «جهان جمله گردد به آیین ما بده فتح بر ناصر دین ما»

ناظم به یقین شیعه و ایرانی است و برای سفر حج، به رسم آن روزگار، ابتدا به مشاهد مقدس کاظمین، سپس سامرا، کربلا و نجف رفته، آن‌گاه رهسپار مکه شده و روز بیست و پنجم ذی‌حجه راهی مدینه منوره گردیده، آنگاه از آنجا به شام رفته است. سفرنامه پس از وصف شام به پایان می‌رسد و معلوم نیست از چه راهی و به کجا بازگشته است.

بنابراین، این حج نامه از کاظمین آغاز و در شام پایان یافته است.

۱- مقدمه کتاب «به سوی امّ القری» بیش از ضصت سفرنامه حج یاد شده است.

ص: ۵۸

شاید آگاهان این فن، از روی بعضی قرائن، سال دقیق این سفر را به دست آورند. نگارنده، نه کار چندانی در این موضوع کرده‌ام و نه فرصت آن را دارم، لیکن چون تصویری از این نسخه به دستم رسید، با استنساخ فاضل گرامی جناب آقای شیخ علی کبیری، به شکلی که ملاحظه می‌شود، آماده نشر کردم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، به رغم روانی این مثنوی، برخی جاها هم قافیه تنگ آمده و رعایت نشده و همراه با تکلف است؛ برخی قسمت‌ها هم قابل قرائت نبود که نقطه چین شد.

به هر حال، برای اینکه این اثر - که به سهم خود زوایای بسیاری از حج را به تصویر می‌کشد - در اختیار علاقه‌مندان باشد، به نثر آن اقدام گردید و چه بسا با بررسی بیشتر و فحص و تتبع در فهارس و سفرنامه‌ها، ناظم و زمان دقیق آن نیز مشخص شود.

گفتنی است که سراینده، اعمال منا و قربانی را پیش از رمی جمره عقبه در روز عید آورده، که به یقین اشتباه است و معلوم نیست اعمال را هم همینگونه، بر خلاف ترتیب به جا آورده‌اند یا در مقام گزارش سفر و سرودن چنین شده است.

رضا مختاری

ص: ۵۹

حج نامه

[آهنگ سفر]

شکر الله بخت با ما یار شد طالع خوابیده‌ام بیدار شد
 از تفضلهای ربّ بی‌نیاز عقده‌ها از کارها گردید باز
 بار حج بستیم در روز سعید دل نهاده اندر آن راه بعید
 در نوردیدیم آن ره با گروه ده به ده وادی به وادی کوه بهکوه
 [رسیدن به کاظمین]

تا به توفیق خداوند جهان کاظمین آمدیم با هم‌رهان
 دل پر از شوق و زبانها مدخ گو پس بر آن درگاه مالیدیم رو
 عرض کردیم حاجت خود با مراد جان فدای آن امام و آن جواد
 ... عازم شدیم آن راه را بوسه دادیم آستان شاره را
 [عزیمت به سامرا]

زار و نالان از جوار آن دو شه آمدیم وارد شدیم در سامره
 سامره آن منبع نور و صفا سامره آن معدن مهر و وفا
 پایتختِ حجتِ جان آفرین مایه عیش همه روی زمین
 وان امامان هم‌امان کرام جمله نور واحد بدر تمام
 تا رسیدیم بر در آن بارگاه چون گدایی در حضور پادشاه
 مدتی ایستاده همچون بیهوشان کی مرا با بخت خود بود این گمان؟
 این بود جنّاتِ عدنِ کردگار یا علی بن محمد را مزار
 یا رب این خواب است یا بیداری است عسکرین یا که عرش باری است
 در طوافِ آن دو شاه انس و جان کرده از آب دو دیده در فشان

ص: ۶۰

عرضه کردیم آرزوهای نهران سر بمالیدیم پس بر آستان
 پس شتابان جانب مه آمدیم جانب قبر حلیمه آمدیم
 بانوی عظمی و خاتون زنان سرنشین مسند باغ جنان
 پیش آن شه زاده عالی نسب خاک بوسیدیم از روی ادب
 قبر نرجس بانوی با احترام آن مه خلوت گه بزم امام
 مادر صاحب امام انس و جان روشنی دیده اهل جنان
 پس بگردیدیم دور قبرشان جان فدای آن جلال قدرشان
 جانب سرداب بنهادیم رو بود در دل سالها این آرزو
 چون بدیدیم آن زمان سرداب را بی امام آن چاه و آن محراب را
 سر زدیم از دل بر آوردیم فغان جان فدایت ای شه عصر و زمان
 جان فدایت ای مه گردون سریر مهر تابان مهدی آفاق گیر
 از چه ره رفتی برون از مسکنت لعنت حق تا ابد بر دشمن
 ای شه شمس امامت تا به کی؟ ای مه برج سعادت تا به کی؟
 شیعیانت از فراق دل کباب خانه دلها شد از هجرت خراب
 پس ز دیده درُ فشانیدیم در رهش وز مژه زفتیم خاک در گهش
 بوسه دادیم آستان شاه را دل پر از غم برگرفتیم راه را
 [عزیمت به کربلای معلی]

برفتیم با غم سوی کربلا همان شهر پر محنت و پر بلا
 چو دیدیم آن روضه انورش گرفته به بر کشته اکبرش
 نهادیم صورت بر آن قبر پاک نمودیم بهتن جامه‌ها چاک چاک
 که ای شاه لب تشنه کم سپاه اسیر بیابان کرب و بلا

ص: ۶۱

توئی زینت و زیبِ عرشِ خدا جگر گوشه خاتم انبیا
 گل گلشن ابن عم رسول ضیاء دو چشم شریف بتول
 بهشت برین از تو دارد صفا مه آسمان از تو دارد ضیاء
 چه سان شد که قدر تو نشناختند؟ چه سگها ز کوفه برون تاختند
 نه عقل و نه مهر و نه دین و حیا زنا زاده و مرتد و بی حیا
 چه محشر به پا کردند آن کوفیان نیاید به وصف و نگنجد بیان
 ز اول بیستند آب فرات بر آن اهل بیت شه کائنات
 ز هر سو فکندند تیر جفا بر انصار اصحاب اهل وفا
 جوانان مه روی گلگون عذار همه غرق در خون صفِ کارزار
 چه سان نوحه کردی بر آن کشته‌ها که هر یک چو سروی فتاده ز پا
 جدا دست عباس از پیکرش چه سان بر نهادی به زانو سرش
 علی اکبر آن یوسفِ صف شکن به خون گشته غلطان در آن انجمن
 چه سان بوسه کردی رخ انورش رساندی به خیمه بر مادرش
 چو شه زاده قاسم به دشت بلا ... بیفکند از آن اشقیا
 ز هر سو گرفتند او را میان تن نازک و زخم تیر و سنان
 چه سان خویشتن را رساندی برش به خون غرقه دیدی رخ انورش
 زدی ناله کای مبتلای محن انیس دل و یادگار حسن
 ز عباس مه روی نام آورت چه گفتی به خیم بر خواهرت
 چه اصغر شد از تیر اعدا خموش چه سان کشته‌اش را نهادی به دوش؟
 چه سان کردی از خود سکینه جدا وصیت چه کردی به زین العبا [کذا!]

ص: ۶۲

در آن دم که افتادی از زین به خاک برت آمد عبدالله آن نور پاک
 چو بلبل برآورد از دل فغان به حسرت بنالید کای ناکسان
 چرا میکشید عم نامی من عمومی عزیز گرامی من
 نمود دست خود حایل آن مهربان که تا حفظ سازد تن ناتوان
 جدا کردند آن پنجه انورش بنالید سو مهربان مادرش
 تو در زیر شمشیر و او زیر تیغ چه کردی در آن دم چه خوردی دریغ
 فدای تنت ای غریب فرید همه جنّ و انس و سیاه و سفید
 برایت اگر خون بیارم کم است ز بعد تو عیش همه ماتم است
 از آنجا برفتیم با حال زار به پابوس اصحاب شاه کبار
 زیارت نمودیم انصار او به رنج و به محنت همه یار او
 همان کوبان سعادت قرین سزاوار هر یک بهشت برین
 لب تشنه کشتید فدا [کذا] در برش شما یید شایسته کوثرش؟!
 سر و جان عالم فدای شما چه مقدار دارد سر بی بها
 برفتیم از روضه انورش رسیدیم بر پاسپان درش
 زیارت نمودیم قبر حبیب که ای راز دل‌های مارا طیب
 هزار آفرین از جهان آفرین به تو باد ای سرور پاک دین
 چون نرد محبت به دل باختی پیاده ز کوفه برون تاختی
 چو پرانه شمع روی حسین پریدی ز کوفه به کوی حسین
 چو زد آتش کین بر آن شه، شرر توجان را نمودی برایش سپر
 نمودی به پیری تو جان را فدا گرفتی جوانی به دار بقا

ص: ۶۳

از آنجا نهادیم رو در حرم بر آن شه با وفا و کرم
 زیارت نمودیم عباس را علمدار شه زبده ناس را
 همان نور چشم شه خاقین چراغ شب مهر روز حسین
 امید حرم پشت شاه و سپاه بدادی دو دستت به راه خدا
 همه اهتمامت ز لطف و کرم که آبی رسانی بر اهل حرم
 نه تدبیر جنگ و نه در فکر جان دلت در حرم در بر تشنگان
 دو گوشت بر آواز آن مقتدا که باشد کجا آن شه بی سپاه
 فشردی چه پای یلی در رکاب بر آوردی آن دست چون بو تراب
 به یک حمله آن قوم از دین بری برفتند چون مردم خیری
 چو پر کردی آن مشک ز آب حیات برون آمدی تشنه لب از فرات
 چون بر دوش افکندی آن مشک آب برفتی سوی خیمه‌ها با شتاب
 چو دیدند آن قوم بی نام و ننگ که بر تشنه‌کامان شده کار تنگ
 ز هر سو رسیدند آن گم‌رهان زدند زخم شمشیر و تیر و سنان
 صد افسوس کان مشک دست تو بست علی زین مصیبت به ماتم نشست
 دو دست شریف نمودن جدا ز هر سو زدند بر سرت حربه‌ها
 چو مظلوم ماندی تو در پشت زین از این غصه لرزید عرش برین
 لب تشنه تن خسته و ناتوان ز تیر جفا خون ز چشمت روان
 از این غم بنالید خیر النساء مایک بنالید اندر سما
 چو افتاد دستت به روی زمین شده شط گل آلوده و دل غمین
 بهشت برین از غمت شرمسار که کوثر نمی بایدم در کنار
 ذبیح‌الله از جان شده بنده‌ات که صد همچون من گشته شرمنده‌ات
 پس آنکه برش بوسه کردیم زمین مدد خواستیم زان شه پاک دین

ص: ۶۴

[عزیمت به نجف اشرف]

از آنجا برفتیم به سوی نجف دل زائران پر ز شوق و شعف
رسیدیم به پابوس آن شاه دین همان لنگر آسمان و زمین
به تعظیم آن نقش بند سپهر به زاری بسودیم رخساره چهر
زدیم بوسه بر آستان درش ستادیم چون شمع سوزان برش
گرفتیم ضریح شه لافتی وصی رسول و ولی خدا
تویی ز ابتدا یار پیغمبران در آخر به دست تو نار و جنان
فضای جنان سبز میدان تو مه آسمان گوی چو گان تو
نه آدم نه نوح و نه جن و ملک ز روی تو روشن بُدی نه فلک
چو نوح نبی ساخت آن کشتیاش در آن دم تو بنمودی استادی‌اش
ز تو خواهم ای شاه با اقتدار به محشر نباشیم ما شرمسار
رسانی تو بی رنج و بی واهمه کنیزان خود را بر فاطمه
به پیش تو آورده‌ایم التجا که گردد قبول این زیارات ما
شود حج ما و همه هم‌هان ز لطف قبول ای خدای جهان
دگر هم‌هانم که هستند سفر سلامت رسان هم‌هم سر به سر
کسانی که از ما بود در وطن سلامت رسانی در اینجا به من
پس آن گه زدیم بوسه بر آستان مدد خواستیم ز آن شه انس و جان
ولی بودم آن روز همی در تعب گهی لرز و گاهی چون آتش به تب
[عزیمت از نجف به سوی جبل]

به بیرون دروازه پشت نجف زدند خیمه‌ها حاجیان هر طرف
همه خلق از ذوق آن حاجیان شدند انجمن چون تماشاگران
نشسته به خیمه امیر جبل پس آن حمله داران که هستند دغل
غروب از نجف با تب و حال زار شدیم با دو صد رنج و محنت سوار
بماندیم آن شب در آن خیمه‌ها چو شد صبح صادق گرفتیم راه
شدیم در چهارم از آنجا سوار بر آن اشتران جبل کوه وار
بیابان بُر و شترهای تور گهی آب پشگل گهی آب شور
الهی همان آب آن اشتران کنی قسمت جمله دوستان
برفتیم منزل به منزل چو باد نه از بوم و بر بود کس را به یاد
ز گرما نمانده به تنها توان به دل حسرت جوی آب روان
نه آبادی شهر جز دشت و کوه نمودیم به سوی خداوند رو
به روز ده و دو در آن راه سخت نمودار شد شهر آب و درخت
رسیدند وزیران میر رشید ز اهل جبل از سیاه و سفید

بزرگان و گردنکشان جبل همه خویش را ساخته چون هُبل

ص: ۶۵

همه گونه گون جامه رنگ رنگ گرفته به کف نیزه‌های بلند
 فرو کوفتند طبل شادی همی تمامی غزل خوان به مدح نبی
 رسیدند چو آن بد صفت مردمان گرفتند همه حاجیان را میان
 ستانند آن قوم ابلیس خو همه دور حجاج از چار سو
 ز جمالی و از اشتران ذلول دل حاجیان گشته زار و ملول
 چو محشر ستاندند در آن آفتاب که یک یک نویسند به پای حساب
 هم اسم آن حاجیان سر به سر نوشتند آن مردم کینه ور
 از آنجا برفتیم گروهها گروه سوی منزل آن دم نهادیم رو
 رسیدیم جبل صبح وقت نهار همه خوشدل آنجا گرفتیم بار
 شیش سرد آتش گوارا بسی نه از مردمش دید اذیت کسی
 در آنجا بماندیم یک هفته، ما گهی سیر باغ و گهی سبزه‌ها
 دگر از جبل باز بستیم بار شترها سوی مکه با اقتدار
 [رسیدن به مقیات]

تا به مُحرمگه رسیدیم آن زمان خرّم و خوشدل جمیع حاجیان
 خیمهها برپا نمودیم هر طرف سر زپا نشناختی کس از شعف
 لاله‌ها در خیمه‌ها افروختند هر طرف خار مگیلان سوختند
 مشک آبی هر کسی در بر گرفت غسل کرد و زندگی از سر گرفت
 جامه احرام بگرفته به کف «لا شریک له» بلند از هر طرف
 جامه احرام دوش انداختند بینی ابلیس بر خاک آختند
 اوفتاد اندر میانشان ولوله یک کلام و یک لباس و یک دله
 هر کسی با خالق خود در نیاز کف بکش [کذا] پیش خدای بی نیاز
 چوب ذقمان چو بر طبلان رسید گشت صحرا از کفن پوشان سفید
 همچون صحرای قیامت سر بسر کز مقابر بر کشد اموات سر
 ناله لبیک‌شان هر سو بلند سر برهنه پا برهنه مستمند
 جمله از شوق و شعف مجنون شدند همچو سیل از کوه برهامون شدند
 هر کسی دیدن رود شادان بود خاصّه کان بیت الله رحمان بود
 ای خوش آن مهمانی آن راه دور آن حرم، آن زمزم و آن آب شور
 ای خوشا آن روز خوش، آن حال ما شکر الله طالع اقبال ما
 [طواف و سعی]

سوی کعبه یکسر نمودیم رو همه بسته احرام لبیک گو
 چون بدیدیم کعبه مقصود خود شکرها کردیم بر معبود خود
 وه چه مسجد روضه خلد برین! وه چه خانه، خانه جان آفرین!

وان حجر بخشنده نور بصر انبیا و اولیا بگرفته بر
فوج فوج اندر طواف خانه اش صد هزاران تن، همه پروانه‌اش
هر طوافش مرده را جان می دهد مجرمان را آب حیوان می دهد
چون قیامت آن کفن‌هاشان به دوش هر کسی از دل برآورده خروش
سنّی و شیعه شده با هم قرین همهمه پیچیده تا عرش برین
گریه‌های شوق هر یک در گلو با خدای خانه اندر گفتگو

ص: ۶۶

رو نمودند صف به صف اندر مقام در رکوع و در سجود و در قیام
 در صفا و مروه بنهادند رو جوقه جوقه دسته دسته هر گروه
 با مطوّف در دعا و در ثنا گه به مردم گاه در کوه صفا
 راه او گویا بود راه جنان روح بخشد در تن هر ناتوان
 از صفا وارد به منزلها شدیم در تماشای عمارتها شدیم
 گهی خوابیدن و گاهی نشستن بهحب حب خوردن و فسفس شکستن
 [عزیمت به منا در شب نهم]

به شام نهم چون بیستند بار هزار اشتر از هر سویی در کنار
 خروشان و جوشان نهادند رو به سوی منا صد هزاران گروه
 برفتند با صد هزاران نیاز پی طاعتِ خالق بی نیاز
 رسیدند بدان وادی دل فروز ز شمع و چراغ و ز مشعل چو روز
 زدند خیمه ها تنگ بر یکدیگر صبا را نبودی در آنجا گذر
 خوش آن وادی خاکِ نیکو سرشت تو گویی هوایش هوای بهشت
 فرو نیش داده خدای جهان عباتگه جمله پیغمبران
 عبادتگه جمله شاهان ما رسولِ امین و امامان ما
 پس اول به لطف جهان آفرین فتادیم سجده کنان بر زمین
 ز هر خیمه بر درگه بی نیاز ستادند هر یک ز بهر نماز
 بُد بندگان را جز این آرزو که خشنود گردد خداوند ازو
 ز تسبیح و تهلیل اهل منا ملایک فرود آمدند از سما
 ... خوردنیها بیاراستند بخوردند از هر چه میخواستند
 به بیتوته آن دم نهادند سر به آرامگه تا به وقت سحر
 به صد ذوق از جای برخاستند دگر تخت و محمل بیاراستند
 زمین و زمان ز اشتران گشت تنگ ز بس محمل و هودج رنگ رنگ
 نشستند بر جای خود هر کسی ز مکی و شامی و مصری بسی
 ز بطحا ز بصره ز حاج جبل خبیث و دغل
 الهی به حقّ وصی رسول نماند تنی زان گروه جهول
 نه لشکر بماند نه عسکر نه شاه شود وارث تختشان، شاه ما
 جهان جمله گردد به آیین ما بده فتح بر ناصر دین ما
 در و دشت و هامون پر از غلغله ز یک سو قطار و ز یک سو یله
 [عرفات]

رسیدند آن روز پیش از زوال بر آن وادی رحمت ذوالجلال
 گرفتند بار و زدند خیمه ها دل حاجیان گشته از غم رها

چو فردوس از او دل شده شادمان چو جنت یکی نهر آبش روان
که تا حاجیانش به فرخندگی طهارت به جا آرن و بندگی
سر و تن بشستند به آب روان رخ زرد و لب خشک و زاری کنان
چو محشر فکندند سرها به پیش پشمان ز افعال [ماضی] خویش
عرفات آن وادی محترم که بخشد گناهان خدا از کرم
تبد بندگان را جز این آرزو که خشود گردد خداوند از او
به عجز و نیاز و به سوز و گداز گهی در نماز و گهی در نیاز
بسی خون فشاندند از دیده ها خوش آن ناله‌ها و خوش آن ندبه‌ها

ص: ۶۷

به یک ناله در پیش حق با نیاز به از طاعت سالها دراز
رود روز و شبها به باطل بسی که تا همچون روزی ببیند کسی
چنین بود هنگامه ها تا غروب که ناگه بر آمد صداهاى توپ
[به سوی مشعر]

بیستند بار و فتادند راه در و دشت و هامون ز مردم سیاه
پی طاعتِ خالق بی نیاز بر فتمیم با صد هزاران نیاز
بحمد الله آن شب به از روز بود به حاجی براز روز نوروز بود
شب عیدِ اضحی و دل شادمان رسیده به مقصد همه حاجیان
در آنجا یکی محمل با شکوه شده روشن از وی بیابان و کوه
نوشته بر آن محمل زرنگار که محمل بود از رسول کبار
شده پیش رو شامیان را همه چو شاهی به دنبال آن شه رمه
دگر محملی همه مهربان به پشت سر او گروه زنان
ز شادی کشیدند همه هلله چو شیطان به دورش پر از ولوله
یکی روکش سرخ وزرین به سر تو گویی برون آمده از سقر
در آن شب به رغم عدو هر زمان به مدح علی بر گشوده زبان
ثنا خوان شاهنشاه لافتی شدند جملگی از سمک تا سما
جهان از مدیحش پر از نور شد تو گویی همه وادی طور شد
در آن شب برفتند به مشعر همه دل شاد و خندان سراسر همه
ز محمل نهادند چو پا بر زمین بُد جای خالی به قدر نگین
ز فانوس و مشعل به هر رهگذر که گویی چراغان شده دشت و در
همه اهل مشعر ز بیش و ز کم نشستند چو صحرای محشر به هم
غذا خورده، آسود هگشتند دمی وزان ریگ صحرا بچیدند همی
زمانی چنان تا به وقت نماز که از خوابگه دیده گردید باز
در آن وادی خوشتر از شهد ناب بر آمد به سر اهل مشعر ز خواب
[منا]

ز بعد فریضه برفتند راه دگر باره خیمه زدند بر منا
ز هر سو شده طبل شادی بلند برون رفته غم از دل مستمند
زدند هر طرف خیمه رنگ رنگ ز توپها دریده دل خاره سنگ
ز یک سو بیامد شبان با رمه خریدند از او گوسفندان همه
زبان را گشوده به مدح و ثنا نمودند قربان به راه خدا
دگر مرد و زن بر گرفتند راه به همراه هر یک از آن ریگها
هوا گرم و مردم برون از شمار رسیدیم نزدیک آن سنگسار

ز مردم به دورش شده انجمن چه برنا چه پیر و چه مرد و چه زن
یکی محشری گشته آنجا عیان تو گویی تگرگ بارد از آسمان
جَمَره بود اسم آن تیر بخت ز هر سو زدند بر سرش سنگ سخت
ز گرما و از تابش آفتاب فُتادم در آنجا نه طاقت نه تاب
چنان تنگ گردید بر من نفس که بیرون رود مرغ روح از قفس
دگر باره از لطف پروردگار کشیدیم خود را ز یک سو کنار
برفتیم با زحمت و رنج‌ها به جَمَره زدیم هفت از آن سنگها

ص: ۶۸

از آنجا نهادیم سوی خیمه، روز گرما عرق‌ها روان همچو جو
 رسیدیم به خیمه در آن خستگی گرفتیم ناخن به آهستگی
 نمودیم تقصیر و گشتیم سوار ز گرما نمانده به تن‌ها قرار
 [بازگشت به مکه]

به توفیق آن خالق مهربان به مکه رسیدیم با هم‌رهان
 به راحت نشستیم به منزل دمی نماند از عطش بر دهن‌ها نمی
 پس آنگاه حاضر نمودند آب نمودند غسل وضو با شتاب
 به شادی نهادیم رو در حرم همان مسجد و خانه محترم
 فکندیم به دور حرم چون نظر خلاق همه از پی یکدگر
 ز هر سو رسیدند همی فوج فوج زمین همچو دریا برآمد به موج
 چو صبح قیامت بُد آن در نظر پدر را بُد آگهی از پسر
 چهل در در آن مسجد با صفا ز هر سو گروهی رسید از قفا
 برفتیم آهسته تا پیش باب نه جای درنگ و نه پای شتاب
 همه هم‌رهان گم شدند از نظر نمانده به من تاب و طاقت دگر
 زمین داغ، سرگشته راه عبور نه راه طواف و نه جای مرور
 بگفتم الهی به حق نبی به آن خانهدادت علی ولی
 الهی از این غم نجاتم بده تو توفیق سعی و طواف بده
 ز هر سو رسیدند یاران همه مطوّف، دگر آشنایان همه
 موفق شدیم بر طواف و نماز به توفیق بخشنده بی نیاز
 پس آنگه برفتیم به کوه صفا ز هر سو شده ذکر حق تا سما
 ز جمعیت و کثرت بی شمار بُد چاره جز آن که گردیم سوار
 چو شد سعی در هفت نوبت تمام هوا گشت تاریک شد وقت شام
 در آنجا به منزل برفتیم دمی ز منزل به محمل نشستیم همی
 [به سوی منا برای بیتوته]

دگر ره به سوی منا تاختم همه خیمه خویش را یافتیم
 رسیدیم در آن خاکِ مینو سرشت ز خرگاه و خیمه شده چون بهشت
 ز محمل برون آمدیم در منا نشستیم آسوده در خیمه‌ها
 چه گویم دگر زانشب با صفا شب بندگی و وداع منا
 شب خرمی بود و روز نکو چو خورشید تابان برآمد ز کوه
 ز خیمه برون آمدیم آن زمان سوی مسجد حَیَف گشتیم روان
 چو آن مسجد پاک پروردگار ثواب نمازش بود بی شمار
 رسیدیم در آنجا خواندیم نماز به درگاه بخشنده بی نیاز

در آنجا به منزل در آن وقت روز ز گرما جگرها شده نیم سوز
به لطف خدای رحیم و غفور رسیدیم به خیمه از آن راه دور
ز گرما نمانده به کس اشتها به حب حب نمودند همه اکتفا
[بازگشت به مکه و پایان اعمال]

چو شد ظهر از جای برخاستند دگر تخت و محمل بیاراستند
منا شد پر از اشتر و ساریان هیاهوی عکام خون خوارگان
سراسر نشستند به محمل همه برفتند از آن پاک منزل همه

ص: ۶۹

دگر حاجیان جمله از خاص عام به مکه رسیدند به هنگام شام رسیدند به مکه گرفتند بار که تا چون شود گردش روزگار دو روز دگر روز عید غدیر فکندیم سر، چون کنیزان به زیر [زیارت منزل حضرت خدیجه (س)]

برفتیم به درگاه آن محترم همان بانوی بانوان حرم ستادیم به درگاه زار و ملول مطوّف بخواند آن دم اذن دخول پس آن گاه داخل شدیم در حرم زدیم بوسه بر درگهش هر قدم پی حرمتِ مادرِ فاطمه بستیم صف همچو مژگان همه خدیجه همان بانوی تا جدار بخوابیده آنجا مہی شہوار ستادیم به دور ضریحش همه فتادہ جدا از برِ فاطمہ ز دیدہ فشاندیم چو ابر بہار کشیدیم ز دل نالہ زار زار کہ ای بانوی پاک نیکو سرشت بزرگ بزرگان اہل بہشت نبودی چہ کردند با دخترت شہید جفا گشتہ تاج سرت بگرییم برایش چو ابر بہار سر و جان خود را نمایم نثار دخیلِ تو ای بانوی محترم نہی در قیامت چو شاہان قدم گدایان خود را کنی یک نظر کنیزانِ خود را رھایی ز غم نماند بہ ما ہولِ محشر دیگر بہ زہرای اطہر دھیمت قسم کہ ما روسیاهیم و شرمندہ ایم ز جان خادم حضرت فضاہیم [زیارت قبر حضرت آمنہ و مدفونین قبرستان ابوطالب]

پس آنکہ زدیم بوسہ خاکِ درش برفتیم سوی مادرِ شوہرش بسودیم بر قبر او چہرہ ہا بر خالق خود بسی شکرہا رسیدیم بہ پا بوست ای آمنہ کہ جانہای عالم فدایت ہمہ ز فرزندت ای گوی بی بہا شدہ از طفیلش دو عالم بہ پا دگر پوشش قبر آن بانوان تو گویی برون آمدہ از جنان بُدی مَحْمَل سبز و ہم زرنگار بر او دوختہ لؤلؤ شہوار از آنجا برفتیم چون صد قدم رسیدیم بہ قبر بزرگ حرم چہ رفتیم در خانہ با صفا فروزان در آن خانہ نور خدا دو سید در آن خانہ محترم دو صندوق، ہر دو برابر بہ ہم بُد عبدالمطلب دگر ابن او ابوطالب آن سرورِ نامجو بزرگانِ بطحا و نام آوران پدر بر پدر پاک بگزیدگان ز شاہان و دیگر ز پیغمبران نیامد چو بوطالب اندر جہان ہممان بس ز مدحِ شہ نامور عموی رسول و علی را پدر

زدیم بوسه آن قبر شاهانشهش برون آمدیم آن دم از خانه اش
از آنجا به منزل برفتیم باز ستایش بر خالق بی نیاز
چو شد صبح بیرون برفتیم دگر رسیدیم در آن کوچه نزد حجر
چو رفتی از آن کوچه خیرالانام همیکردی آن سنگ اورا سلام
زیارت نمودیم سنگ شریف یکی قبه [بُد] بر سرش بس نظیف
[زیارت خانه حضرت ابوطالب]؟؟؟؟؟؟؟؟
از آنجا برفتیم سوی آن سرا علی کرده آن خانه نشو و نما
سرایبی که بوطالب نامدار بر سر برده آن خانه لیل و نهار

ص: ۷۰

سرایی که با زوجه اطهرش همیشه نشانده محمد برش
 سرایی که آن بانوی محترم همی راز گفتی به طفل شکم
 شنیدم ز راوی که آن پاک دین به امید لطف جهان آفرین
 خرامان شده سوی بیت الحرام چو در بسته دید آن مه خوشخرام
 ز در بستن بیت شد دل غمین دلش درد پیچید آن نازنین
 شده مضطرب بانوی نیکنام که شق گشت دیوار بیت الحرام
 رساندی به گوشش ز هر سو سروش که بشتاب ای بانو تیز هوش
 صدایی برآمد که ای فاطمه مشو دل غمین و مکن واهمه
 که فرزند تو خانه زاد من است ز خلق دو عالم مراد من است
 رسد بهر او قابله از بهشت نزید بدین ماه آن قوم زشت
 در این خانه نورش شود منجلی کنی دیده روشن به روی علی
 چو روز دگر آن مه سرفراز به رویش نمودند در بیت باز
 برون آمد از خانه خورشید وار گرفته یکی ماه نو در کنار
 بردند به عزت سوی خانه اش بزرگان مکه چون پروانه اش
 ملایک برفتند همراه شاه ز هر سو رسیدند سوی آن سرا
 محمد رسیدن آن زمان پر سرور علی را گرفت و بیفزود نور
 [زیارت مولد التبی صلی الله و علیه و آله]

از آنجا برفتم سرای دگر که قدرش بدی از همه بیشتر
 سرایی که عبدالله نامدار به سر برای آنجا به عز و وقار
 حیاطی مربع بسی با صفا کنار حیاطش یکی چرخ چاه
 اطاق بزرگی چو مسجد، در آن که عبدالمطلب نشستی در آن
 اطاق دگر همچنان آینه در آنجا بدی منزل آمنه
 میان اطاق قبه ای همچو نور گرفتی از او روشنی کوه طور
 ز مخمل زده دور او پرده ها ز زر دوخته اندر و سروها
 یکی سنی آنجا ستاده برش گرفتی درم تا گشادی درش
 درونش مصفا چون خلد برین بدی نصب طشی میان زمین
 که آن طشت نور دو چشم تر است تولد جای پیغمبر است
 پس آن گه زدیم بوسه طشت زمین ثنا خوان شده بر رسول امین
 [زیارت منزل حضرت خدیجه (س)]

از آنجا برفتم با یاوران سرایی که بودی خدیجه در آن
 نهده چو در هشت [؟] آن خانه پا نشسته همه خادمان جا به جا
 از آنجا سه پله برفتم زیر حیاطی بسی دلکش و دلپذیر

ز مرمر همه فرش گشته زمین در آنجا اطاقی چو خلد برین
میانش یکی قبه ای همچو ماه تولد گه جای خیرالنسا
همه پرده مخمل آویخته به زر سر و گل اندر و دوخته
به حسرت نشستیم در آنجا همه که اینجا بستند تن فاطمه
در این خانه حوا سید از بهشت دگر مردم پاک نیکو سرشت
به دامن نهادند تن از انورش نمودند لباس بهشی بر سرش
از آنجا برفتیم اطاق دگر خدیجه نشستی و خیرالبسر
اطاق دگر بود آنجا عیان درخشنده چون انجمن آسمان
چو رفتیم در آن بیت عنبر سرشت همه محو گشتیم از بوی مشک

ص: ۷۱

بگفتند این جای آن سرور است عبادتگه خاص پیغمبر است
یکی شیر آبی به دیوار او از آنجا گرفتی پیمبر وضو
دگر حوض پاکیزه در زیر شیر در آنجا نشستی بشیر نذیر
همی بوسه کردیم آن خانه ها بسی گریه کردیم چو دیوانه ها
از آنجا نهادیم رو در حرم طواف همان خانه محترم
کشیدیم ز دل ناله الفراق برفتیم بر دل نهادیم داغ
[به سوی مدینه منوره]

دگر بیست و پنج نمودیم بار ز مکه به شهر رسول کبار
ز مردم بجوشید همه دشت و کوه ز بطحا به یثرب نهادیم رو
گهی شادمانی و گاهی ملول ز دوری بیت و ز شوق رسول
در آن ره همه جویهای روان همه مردمش شیعه و مهربان
ز انگور و خرما و از میوه‌ها چه باغات پاکیزه و با صفا
عربهای شیعه در آن مرز و بوم همی خاوه گیرند ز سلطان روم
برفتند یکسر همه حاجیان سواد مدینه شد آن دم عیان
چو دیدیم آن گنبد اخضری به از لذت شاهی کشوری
رسیدن به آن خاکِ نیکو سرشت به از رفتن یکسره تا بهشت
رسیدیم به شهر و گرفتاریم بار به سجده فتادیم به کردگار
نمودیم غسل و وضو ساختیم ز شوقش دل و جان خود باختیم
به تن‌ها نمودیم رخت سیاه که دارد عزا خاتم النبیا
زدیم بر سر و صورت خود گلاب برفتیم به پابوش ختمی مآب
[زیارت حضرت رسول (س)]

ستادیم و خوادیم اذن دخول بر آن آستان ملایک نزول
پس اول به لطف جهان آفرین فتادیم سجده کنان بر زمین
ز شوق نبی دل شده پر طرب گشودیم به تکبیر و تهلیل لب
همی راه رفتی و دل شادمان بسی یاد کردیم از دوستان
بدیدیم چو آن دستگاه مهی جلال و بزرگی و شاهنشهی
زمین همچو جنت بزرگ وسیع ضریحش همان آسمان رفیع
بر آن روضه و آن ضریح و زمین بخواندیم همی نام جان آفرین
ضریح شریعت رسول امین چون آن کعبه بیت خدای مبین
تو گویی یکی بوده استادشان همان یک نفر کرده بنیادشان
ز هر سو درآید اگر صد نفر به آن سو نباشد کسی را خبر
شود عقل حیران از آن بارگاه که این عرش حق باشد اندر سما

و یا آنکه در خواب بینم چنین بخوابیم در سر خلدِ برین
غلط گفتم از عرش بالاتر است که آن مدفن پاک پیغمبر است
بود زینت عرشِ سبطین او کند فخر از گردِ نعلینِ او
همان فرش آن عرشِ خلدِ برین ز نورش بیاراست جان آفرین
گذشتیم هر دم ز پای ستون ستونش بدی از شماره فزون
میان سوتنها چون بستان و باغ نهاده به هر جا درخت و چراغ
رسیدیم آن دم بر منبرش ستادیم گریان همه دربرش
زدیم بوسه بر منبر پر بهاش به دیده کشیدیم آن پایه‌هاش
وز آنجا برفتیم با حال زار رسیدمی به محراب شاه کبار

ص: ۷۲

از آنجا که دنیا همیشه غمست به هر خرمی یک جهان ماتم است
 به محراب و منبر شدیم نوحه گر
 شدیم زان مصیبت همه دل غمین
 از آنجا برفتیم با حال زار
 رسیدیم ناگاه بر قبرشان
 نمودیم رو را به قبر بتول الهی به پهلوی بنت رسول

از آنجا برفتیم زار و ملول رسیدیم به قبر شریف بتول
 زیارت نمودیم شاه حجاز به سجده فتادیم بر بی نیاز
 تعالی الله از بخت بیدار ما که توفیق و اقبال شد یار ما
 زیارت نمودیم و مدح ثنا گرفتیم ضریح شه انبیاء
 که ای شاه باشد بر تو عیان همه راز و پنهان این عامیان
 ز تو خواهم ای رحمت ذوالجلال به صد رو سیاهی و صد انفعال
 کنی التفات این کلام مرا ز رحمت جواب سلام مرا
 شود لطف تو شامل حال ما پسندد خدای تو اعمال ما
 که ما روسیاهیم و شرمنده ایم همه از طفیل شما زنده ایم
 عباداتمام ناقص و ناقبول به تو چشم امیدمان یا رسول
 تو پیغمبر رحمت داوری ز رحمت دمی سوی ما بنگری
 دگر حج و آن عمره راه دور پذیرد به یمن و رب غفور
 ز اولاد و اعقاب یاران ما چه از دوست و از دوستدارانما
 بخواهی تمامی به پرامنت رسد دست کوتاه ما دامت
 دگر حاجیان که هستند رفیق به ما مهربانند یار و شفیق
 به محشر فزونی دهی قدرشان دو صد الف زاید دهی اجرشان
 شده از طفیل تو دنیا بنا کنند کسب نو از تو خورشید و ماه
 به قرآن ثناگوی خلاق تو ملایک همه محو اخلاق تو
 به محضر دهی چشم خود گردش نماند به ما عاصیان رنجشی
 نمانده به عصیان کسی در گرو کس دارد چنین سیدی پیشرو
 زدیم بوسه بر آستان رسول برفتیم بر قبر پاک بتول
 در آنجا ضریح شریف بتول بود زینت قبر پاک رسول
 تو گویی یکی خرمن گل همه نشسته بر پیش پدر فاطمه
 چنان بگرفته حسین اکبرش گرفته بر خود نبی دخترش

ولی قبر آن پادشان زنان زیارت کندش دو جا در گمان
یکی نزد قبر شریف پدر دوم در بقیع است نزد پسر
برفتیم چون خادمان خفیف ستادیم نزد ضریح شریف
عرض کردیم ای شه خوبان اسلام بانوی با لطف و با احسان سلام
از سر قبر امامان آمدیم از سر کوی شهیدان آمدیم
آمدم اینک من از کوی حسین از بر آن نخل دلجوی حسین
عقده‌ها اندر دلم بُد سالها بس کشیدم از فراق ناله‌ها
سر نهم بر آستان روی خاک در حضورت جامه سازم چاک چاک
سر زخم بر زینت زاری کنم با تو بنشینم عزاداری کنم
بر آن شاه بی‌یار و بی‌یاورت بنالم چو رعد بهاران برت

ص: ۷۳

سرو جانِ عالم به قربانِ تو فدای تو قبر و پنهان تو
 ندانم مها در کجا جویمت همه راز دل در کجا گویمت
 گمانم همانم اسمِ اعظم تویی به باغِ جنان آن معظم تویی
 کجا بشنوم عنبرین بوی تو کجا نالم از بهر پهلوی تو
 بگریم بر آن باز و نیلی ات

ز سیلی آن دشمنِ دین تو چو گل سرخ شد چشم حق بین تو
 زدند از جفا صحیه بر روی تو ز کینه شکستند پهلوی تو
 همان دستِ بُریده پر جفا در آتش شود طعمه اژدها
 بسی ناله کردیم همی در برش زدیم بوسه بر آستان درس
 [زیارت بقیع]

برفتیم از آن آستان رفیع سوی قبر آن سرورانِ بقیع
 بر بقعه شاهِ خوبان حسن شده سنی از بهر سیم انجمن
 ستانند از زائرانش درم پس آنکه گشایند باب حرم
 در آن روضه و آن مکان شریف شده قبر خوبان عالم ردیف
 حسن زینت عرش ربِّ مجید علی نور چشم حسین شهید
 دگر باقر آن شاه با اقتدار که بنیاد دین شد از او استوار
 امام هدی رهبر عالمین رفیق ره کربلای حسین
 شد آن مقتدای به غم مبتلا در آنجا به طفلی اسیر بلا
 ز داغ حسینش شده دل کباب چرا اسیران به شام خراب
 پدر پیش رویش اسیر ستم دل نازینش شده پر ز غم
 دگر جعفر آن رهنمای جهان جهان شد از او همچون باغِ جنان
 فرازنده رایتِ احمدی فروزنده شمع دین نبی
 از او جلوه، شرع محمد گرفت زمین سر به سر دین احمد گرفت
 دگر فاطمه آن کشیده محن عزیز رسول و انیس حسن
 همان دختر رحمت کردگار جلاش به محضر شود آشکار
 دگر مادر شاه، بنت اسد که بگزیده او را خدای احد
 که قدرش ز عالم فزوتتر بود عروسش چو زهرای اطهر بود
 همان بس که آن بانوی نیکنام بود امّ پاک ده و دو امام
 ولی بود ایام رنج و تعب محرم عزای شه تشنه لب
 حضور حسن روز قتل حسین فشانیدیم خونابه از هر دو عین
 ز هر سو مصیبت نمودند به پا ستادیم بر قبر زین العبا
 به هر جا ستاده یکی روضه خوان چو بلبل برآورده از دل فغان

ز داخل جگر لخت لخت حسن به یاد شهیدان خونین کفن
ز بیماری آن شه محترم ز بی یاری بانوانِ حرم
همه حاجیان همچون ابر بهار کشیدند ز جان ناله‌های فکار
همه دل غمین و همه غم زده بقیع حسن گشته ماتم کده
دل دشمنان گشته از کینه خون شده روی‌ها زرد و سره نگون
چو افعی فتادیم در پیچ و تاب سیه رنگ درخون خود چون کباب [؟]
به توفیق پروردگار جهان بسودیم چهره بر آن آستان
نمودیم وداع امامان همه دگر مدفن طاهر فاطمه
از آنجا بردیم با خود دلیل برفتیم بر قبر پاک عقیل

ص: ۷۴

گریستیم بر مسلم و کشتنش به بازار کوفه کشیدند تنش
بدان ناله‌هایی که آن شه کشید بر آن طفل هایش که کردند شهید
وز آنجا تن خسته و حال زار برفتیم بر بانوان کبار
چو آن بانوان هر دو تاج سرند به صدیقه طاهره خواهرند
.....

زیارت نمودیم نبات رسول برفتیم از آن بقعه زار و ملول
رسیدیم بر قبر شه زادگان از آن بقعه چاه بزرگی عیان
ابراهیم و قاسم دو ابن رسول برادر به خاتون محشر بتول
که آن هر دو نزل رسول امین برفتند ز دنیا به خلد برین
شنیدم ز گوینده داستان چو رفت مرغ روحش به سوی جنان
سپردند چو آن ماه را زیر خاک ز بهرش شد افسرده آن نور پاک
برفت جانب تربتش بی قرار دُر افشان ز مژگان چو ابر بهار
ز رحمت نظر کرد آن کامیاب که تاییده بر مدفنش آفتاب
از این غصه افسرده گردید سخت نشانید بر قبر پاکش درخت
کجا بودی ای شاه دنیا و دین بینی تن نازنین حسین
زیارت نمودیم دو ابن نبی از آنجا برفتیم گریان همی
گذشتیم از پیش اهل قبور یکی بقعه دیدیم آنجا ز دور
به گودالی آن بقعه مانند چاه در آن بقعه پیچیده دود سیاه
.....

بگفتند مبالی که پیدا بود همان خانه قبر بود
تو گویی یکی چاه زندانیان چو دوزخ برون آید از وی دخان
تبراً کنان روی برتافتیم بسی بهر او ساختیم
برفتیم به درگاه باب رسول نمودیم با شادمانی نزول
فتادیم به پابوش شاه جلیل پدر بر پدر محترم تا خلیل
به درگاه عبدالله کامکار کز او در جهان نور حق آشکار
مهین باب شاهنشہ نیکبخت نکو اصل آن خسروانی درخت
سزد بر جهان سرفرازی کند هم از ماسوی بی نیازی کند
خجسته چو فرزند او احمد است که فرخنده نور حق سرمد است
زرجسش چه جان آفرین پاک کرد پس آن گاه مدحش به «لولاک» کرد
ستادیم بر قبر آن نامدار ثنا خوان باب رسول کبار
به قبر شریفش نهادیم رو به مدحش زبان‌ها پر از گفتگو
ولی زار و جوشان و دیده پر آب تو گفستی که بینیم ما خود به خواب

از آنجا پس آنگاه برخاستیم سوی راه دلها بیاراستیم

[زیارت شهدای احد]

شدیم یکسر از شوقِ حمزه سوار برفتیم به پابوس آن نامدار
رسیدیم در آن وادی دردناک همی آمدی بوی خورش ز خاک

زیارت نمودیم عموی نبی دگر گلرخان بنی هاشمی

در اطراف آن حمزه پاک دین همه قبرهای شهیدان دین

ستادیم بر قبر آن شهریار ز دیده روان اشک بی اختیار

احد وادی رنج و درد و بلا کشیده از او کرده کربلا [کذا]

ص: ۷۵

چنین گفت آن راوی خوش سخن ز جنگ احد وادی پر محن
 ز کینه بیاورد سفیان شوم همه پهلوانان ز هر مرز و بوم
 ز بطحا برون آمدند همچو گرد به همره سپاه سلیح و نبرد
 وز آن سو مدینه رسید این خبر به خدام درگاه خیرالبشر
 بفرمود تا اهل دین مبین کمر تنگ نبندند بر مشرکین
 پس آنکه سپه را بیاراستند ز هجرش ظفر از جهان آفرین خواستند
 برفت در احد از مدینه رسول ز هجرش به ناله برآمد بتول
 همی ریخت خون جگر بر کنار بنالید با دیده اشکبار
 نشت بر شتر همچو بدر تمام روان در رکابش همه خاص و عام
 علی آن شهنشاہ نصرت قرین خرامان به پیش رسول امین
 به فرموده خاتم انبیا نمودند همه خیمه را به پا
 شد از مقدم سید المرسلین احد آن زمان همچو خلد برین
 سوی بارگه رفت خیر الأنام بفرمود بر دشت محنت مقام
 چو آن شهریار ملایک سپاه به فرمان ایزد در آن بارگاه
 به نزدیک کوه احد بنگرید وزان دامن دشت کوهی بدید
 سپه را همه جای بر جای داد به پیش احد با سپه ایستاد
 وز آن سوی سفیان بیاراست صف زنان پیش صف داشت دفاها به کف
 چو خورشید شهریار نجف حمایل یکی تیغ رایت به کف
 به پهلوی او حمزه نامدار چو شیر گرسنه که جوید شکار
 سر ره گرفت آنکه بر اشقیاء عم مصطفی بود شیر خدا
 ز هر سوی مرکب برانگیختند بر اعدای ملت در آویختند
 ز هر سو به قصد نبی فوج فوج چو بحری که آید ز هر سو به موج
 چنین گفت راوی که هند پلید ... بسی داد پند و نوید
 که امروز ما را یکی مشکل است ز حمزه بسی کینه‌ها در دل است
 به چشمش نیامد سپه سر به سر که هاشم نژاد است والا گهر
 که هم نامدار است و فرخنده است نبی را بسی دل به او زنده است
 کشد تیغ تیز از کمر این زمان نه سفیان بماند نه سفیانیان
 ندانم سرانجام ما چون بود ز محنت دلم قطره خون بود
 مگر تو بدین کین نشوی هم عنان بدین دشمنانم سراری [؟] زبان
 روی تو به افسون مکر و عناد دهی خرمن عمر حمزه به باد
 ز تو گر شود این هنر آشکار به راحت کنم در و گوهر نثار
 تو را در جهان سرفرازی دهم ز سیم و زرت بی نیازی دهم

چو بشنید آن زنگی به گهر چو بت در برش بر زمین سود سر
پس آنکه به پا خاست آن بد کنشت به فرمان هند آن زنا کار زشت
کمر را بیست آن خطاکار تنگ همی رفت تازان به میدان جنگ
چه حمزه بدان سان به دست نبرد بکوشید هر سو چون مردان مرد
یکی شه سواری به دشت ستور گریزان سپه از برش همچو مور
درخشان رخس همچو تابنده ماه ملایک همه محوش اندر سما
گهی در یمین و گهی در یسار بر آورد از آن بت پرستان دمار
چو شیری که افتد میان رمه فکندند به سفیانیان هممه
چه دید آن زمان زنگی نابکار که از هنده بودش دل امیدوار

ص: ۷۶

یکی خشت رخشان گرفته به کف چو رو به برون آمد از یک طرف
 پس پشت سنگی نشت آن شریر چو رو به کمین کرده بر حرّه شیر
 ز خود بی خبر دید شه را به جنگ بینداخت آن خشت از پشت سنگ
 درید از جگر گاه او تا به ناف بغلطید از اسب بر روی خاک
 دریغا از آن سید پاک دین که افتاد از زین به روی زمین
 تن پاک حمزه شده غرقه خون زمین گشته از خون او لاله گون
 شتابان چو ابلیس آن پُر حیل یکی آب گون تیغش اندر بغل
 گرفت خنجر آب گون از میان به زاری فتادند سماواتیان
 چو بر آن سیه روی چشمش فتاد بر آورد یکی آه سرد از نهاد
 دم رفتن آن شاهِ والا گُهر بدان دست و خنجر فتادش نظر
 ز دیده همی راند خونابِ زرد لبی پر ز افغان دلی پر ز درد
 چو شمر ستم پیشه آن دل سیاه بزد تیغ کین بر جگر گاه شاه
 دریغا از آن سرور پاک دین فتاده رخ لال گون بر زمین
 نه یاری که گیرد سرش در کنار نه کس واقف از حال آن شه‌ریار
 چو گل پهلوی پاک حمزه درید جگر بندش از سینه بیرون کشید
 لبِ تشنه، تن خسته و ناتوان ز پهلوی چاکش شده خون روان
 به زاری بغلطید بر روی خاک خرامید روحش به فردوس پاک
 فرو ریختند قدسیان از فلک همه نوحه گر از سما تا سمک
 همه انبیا دست محنت به سر بر آورده افغان ز جان بوالبشر
 دریغا از آن شاه نیکو نهاد که آن سان به خاک سیه جان بداد
 پس آن گاه وحشی برفت همچو باد جگر را به هند جگر خواره داد
 ز شادی گرفت آن زن بدگمان کشیدش به دندان چو درندگان
 جگر در دهانش شده چون حجر فرو ماند از او آن زد بد سیر
 ندید آن زمان چاره در خوردنش ز کینه بیاویخت در گردنش
 به وحشی بسی آفرین کرد یاد همه زیور خود بر او نهاد
 در آن سوی تنها شه انس جان ز هر سو به گردش سپاه گران
 کشیدند سفیانیان تیغ کین به روی نبی سرور پاک دین
 ز هر سو به قصد نبی فوج فوج چو بحری که آید ز هر سو به موج
 بدن ها ز تیغ ستم چاک چاک همه غرقه در خون فتاده به خاک
 همه پاک دینان فشر دند پای بدادند جان را به راه خدای
 روان شد روانشان به باغ بهشت بر لاله حور غلمان کشت [؟]
 نمودند جهاد و گرفتن جنان به فردوش اعلا شدند شادمان

عمر با ابابکر تازان به راه گریزان برفتند از رزم گاه
مخالف نهادند رو بر فرار ستاده نبی در صف کارزار
همه کینه جوی و همه خود پرست به آزار او برگشادند دست
میان سپه شهریار نجف ز تیغش روان جوی خون هر طرف
علی یک تن و بت پرستان هزار گرفته به کف جان برای نثار
در آن دم ز درگاه جان آفرین ملایک به امداد سالار دین
ز بی طاقتی اذن درخواستند همه تن پی رزم آراستند
و ز آن سو مدینه رسید این خبر شهید جفا گشته خیرالبشر
شده خون از این غم دل مرد و زن فتاده از این غصه آتش به تن
قیامت در آن روز شد آشکار ز خیرالنسا رفت صبر و قرار

ص: ۷۷

به چادر پیچیده سر تا به پا روان شد سوی سرور انبیا
صفیه به همراه خود برگرفت به زاری همی ناله از سر گرفت
به همراه چندی دگر از زنان چو انجم به دور مه آسمان
برفتند یکسر پراکنده مو نهادند به دشت احد جمله رو
یکی پهن دشتی که بر طرف آن بیفروخت چون لاله در بوستان
پراکنده بودند اصحاب دین فتاده تن حمزه بر دشت کین
صفیه چو دید آن شه جان نثار به چشمش چو شب روز گردید تار
روان شد سوی رزمگه دردناک چو سروی بدیدش فتاده به خاک

زن در حج گذاری مسلمانان (۱)

حج یکی از مظاهر و منابع فرهنگ و تمدن اسلامی است. می‌توان گفت یکی از راه‌های پی بردن به نظریه‌های اسلامی در موضوعاتی خاص، تحلیل معارف و آموزه‌های دینی درباره حج است؛ چنانکه تحلیل وقایع و آنچه در حج گذاری مسلمانان رخ داده نیز میتواند نشاندهنده بازتاب و تأثیر آن آموزه‌ها در زندگی مسلمانان باشد.

موضوع و مبحث زن از مباحثی است که می‌توان آن را در پرتو تعلیمات اسلامی در باره حج و نیز حج گذاری مسلمانان به بحث گذاشت.

این مسأله را از چند زاویه می‌توان مطالعه کرد:

الف: آموزه‌های اسلامی حج، چه تصویری از زن را نشان میدهد.

ب: رفتار و فرهنگ مسلمانان حج گزار تا چه پایه بدان آموزه‌ها نزدیک است و از آن تأثیر پذیرفته و می‌پذیرد.

ج: تلقی زنان از حج و آموزه‌های آن چیست و زنان مسلمان چه کارهایی در باره حج به انجام رسانده‌اند.

بر این اساس، بررسی همه جانبه مسأله «زنان و حج» ایجاب می‌کند که پژوهش‌هایی در سه محور انجام گیرد:

یک. زن در آموزه‌های دینی حج

دو. زن در حج گذاری مسلمانان

سه. تلقی زنان از حج و رفتار زنان در باره حج در تاریخ اسلامی

در ذیل هر یک از این سه محور به این موضوعات جزئی باید پرداخته شود.

ص: ۷۹

* زن در آموزه‌های حج

۱. وجوب حج بر زنان
 ۲. همراه داشتن محرم در سفر حج
 ۳. حج استحبابی زنان
 ۴. اشتراط و عدم اشتراط اذن همسر در سفر حج واجب
 ۵. اختلاط زن و مرد در طواف
 ۶. عدم اشتراط تقدم و تأخر در نمازهای مسجد الحرام
 ۷. وجوب کشف صورت برای زنان در احرام
- و ...

* زنان در حج‌گذاری مسلمانان

۱. زن در سفرنامه‌های مردان
 ۲. قوانین و مقررات کشورهای اسلامی نسبت به حج زنان
 ۳. قوانین و مقررات وضع شده از سوی امیران مکه و مدینه نسبت به حضور زنان
- و ...

* حج‌گذاری زنان در دوره‌های اسلامی

۱. چگونگی حج‌گذاری زنان
 ۲. خدمت زنان به حج
 ۳. تلقی و برداشت زنان از احکام و اسرار و معارف سفر حج
- مقایسه سفرنامه‌های مردان و زنان
- تحلیل‌های زنان در باب اسرار و معارف حج
- فتاوا و آرای فقهی زنان درباره حج
- آنچه تاکنون در این زمینه‌ها به صورت ویژه تألیف شده، بسیار اندک است. آثاری در باب مناسک و احکام بانوان تألیف گردیده که کهن‌ترین آن کتاب مناسک النسوان، شیخ ابوالفتوح کراچکی (م ۴۴۹ ق.) است که به درخواست صارم الدوله تحریر شده است. (۱)

همچنین کتابی با عنوان نهج البیان فی مناسک النسوان. (۲)

در دوران معاصر نیز کتبی با عنوان احکام بانوان در عمره و حج بر پایه فتاوی فقهی مراجع تقلید نشر یافته است. از این گونه آثار فتوایی و فقهی که بگذریم، می‌توان به کتاب الدرر الفرائد المنظمه فی أخبار الحاج و طریق مکه المعظمه، تألیف عبدالقادر محمد بن عبدالقادر بن محمد الانصاری الجزیری الحنبلی (م ۹۷۷ ق.) اشاره کرد که در جلد دوم، ۲۶ تن از زنان سرشناس و بزرگ را که به حج رفته‌اند، معرفی می‌کند. (۳)

همچنین مقاله‌ای در میقات حج، (ش ۵۳) با عنوان زن و حج (۴) به چاپ رسیده که به مباحث کلی در این موضوع پرداخته است. در این نوشتار مباحثی در محور دوم؛ (زن در حج‌گذاری مسلمانان) ارائه می‌گردد و این قسمت از مقاله، گزارشی است از بررسی سفرنامه‌های حج مردان.

زن در سفرنامه‌های حج

۱. سفرنامه نویسی از منابع معرفتی در حوزه تاریخ است. در سفرنامه‌ها اطلاعاتی درباره تمدن‌ها، آداب و رسوم ملل، علوم و دانش‌های معمول، روابط سیاسی و روحیه‌های فردی، جامعه‌شناسی ملل و بسیاری چیزهای دیگر نهفته است. برای دوره‌هایی از تاریخ که منابع اندک دارد سفرنامه‌ها گنجینه ارزشمندی را در خود جای داده‌اند.

۱- کتابنامه حج، ص ۳۱۰

۲- همان.

۳- الدرر الفرائد المنظمه، تحقیق: محمد حسن محمد حسن اسماعیل، دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۴۸۱-۴۹۳.

۴- میقات، ش ۵۳، صص ۱۷۵-۱۹۴

ص: ۸۰

۲. بر همین قاعده، سفرنامه‌های حج، که توسط مسلمانان و مورّخان به تحریر درآمده، یکی از گنجینه‌های ارزشمند، برای آگاهی از فرهنگ حج در گذشته‌های دور و نزدیک است.

در ادوار مختلف، بیش و کم مسلمانان در شرق و غرب جهان اسلام، به فارسی و عربی سفرنامه‌هایی را به قلم آورده‌اند، که بسیاری از آن‌ها تاکنون به چاپ رسیده و مواردی نیز هنوز چاپ نشده یا متن آن مفقود گردیده است.

براساس تتبع یکی از محققان، تاکنون ۵۰ سفرنامه به زبان عربی (۱) و نیز ۱۰۱ سفرنامه به زبان فارسی تحریر شده است. (۲)
۳. از موضوعاتی که در تجزیه و تحلیل سفرنامه‌های حج می‌بایست مورد توجه و دقت قرار گیرد، مسأله «زن در سفرنامه‌ها» است. این مسأله از دو زاویه قابل تحلیل و بررسی است:

* بررسی سفرنامه‌هایی که به دست زنان نگارش یافته و مقایسه آن با سفرنامه‌های مردان.

* زن به‌عنوان یک موضوع در سفرنامه‌ها؛ سفرنامه‌های زنان یا سفرنامه‌های مردان.

مقصود آن است که با تحلیل و بررسی سفرنامه‌ها روشن گردد که:

آیا سفرنامه‌نویسان در گزارش حج به حضور زنان توجه داشته‌اند یا خیر؟

و اگر توجه داشته‌اند، چه چیزی بیشتر برای آنان قابل توجه بوده است؟

عبادتشان، تبعیض‌ها، حجابشان و یا امور دیگر آنان؟

از این بررسی‌ها می‌توان به دست آورد که حضور زنان در حج چه میزان بوده است و نیز نوع پوشش و تعامل آنان با مردان را تا حدی می‌تواند از دل این سفرنامه‌ها به دست آورد.

همچنین از این بررسی‌ها می‌توان تفاوت نگاه سفرنامه‌نویسان غرب و شرق جهان اسلام و نیز زنان و مردان را استخراج و تحلیل کرد.

در این نوشتار، سه مورد از سفرنامه‌های کهن؛ یعنی سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، ابن جبیر و ابن بطوطه و یک مورد از سفرنامه‌های دوره معاصر؛ یعنی سفرنامه جلال آل احمد مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است:

۱. سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی

(۴۸۱-۳۹۴ ق.)

ناصر خسرو تا ۴۳ سالگی شغل دیوانی و دبیری داشت و در آن سن، دچار انقلاب روحی شد و عزم سفر کرد. سفر وی هفت سال طول کشید و در این هفت سال، چهار نوبت حج به‌جا آورد. گزارش سفر هفت ساله او، سفرنامه وی می‌باشد که به زبان فارسی نگاشته شده است.

شرح چهار نوبت حج وی، که چهارمین آن مفصل‌ترین آن‌ها است، از سفرنامه استخراج شده و در فصلنامه «میقات حج» (۳) به صورت کامل آمده است. قابل توجه آن که در این چهار سفر، هیچ یاد و نشانی از خوبی یا بدی زنان نیست. نوبت‌های حج ناصر خسرو بدین قرار است:

سفر اول: سال ۴۳۸ قمری.

سفر دوم: سال ۴۳۹ قمری. ورود به مدینه ۲۶ ذی قعدة و خروج از مکه ۱۲ ذی حجه.

سفر سوم: سال ۴۴۰ قمری. ورود به مکه ۸ ذی حجه.

سفر چهارم: سال ۴۴۲ قمری. ورود به مکه یکشنبه آخر جمادی الآخر و خروج از آن، ۱۹ ذی حجه.

۲. سفرنامه ابن جبیر (۶۱۴-۵۴۰ ق)

محمد بن احمد بن جبیر در بلنسیه اسپانیا متولد شد. وی شاعر، ادیب، فقیه و سیاح بود. سه بار به مشرق زمین سفر کرد و علاوه بر زیارت خانه خدا، شهرهایی را که در مسیر اسپانیا به مکه است - مانند مدینه، کوفه، بغداد، موصل، حلب و دمشق - دید و در سفر اخیر خود، در اسکندریه درگذشت.

سفرنامه وی، گزارش یکی از این سفرهاست که در جمعه، سیام شوال ۵۷۸ قمری آغاز شده (۴) و روز پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۵۸۱ به شهر خود، غرناطه می‌رسد. مدت این سفر دو سال و سه ماه و نیم بود. (۵)

وی در این سفر، روز پنجشنبه ۱۳ ربیع‌الآخر سال ۵۷۹ قمری به مکه می‌رسد و ۲۲ ذیحجه همان سال از مکه خارج می‌شود و روانه مدینه می‌گردد. اقامت وی در مکه ۲۴۵ روز (هشت ماه و اندی) به طول می‌انجامد. (۶) پس از ورود به مدینه، پنج روز نیز در آنجا اقامت می‌گزیند و روز شنبه هشتم محرم از مدینه عازم عراق می‌شود. (۷)

۱- میقات حج، ش ۱۷، صص ۱۵-۲۰

۲- میقات حج، ش ۱۷، صص ۱۵-۷

۳- شماره ۵، صص ۵۳۹-۲۳۲

۴- سفرنامه ابن جبیر، ص ۶۵

۵- همان، ص ۴۲۴

۶- همان، ص ۲۲۹

۷- همان، ص ۲۵۲

ص: ۸۱

این سفرنامه توسط پرویز اتابکی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۰ از سوی مؤسسه چاپ و نشر آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است.

این سفرنامه، حاوی مطالب و نکات تاریخی و جغرافیایی فراوان است که در این جا تنها نگاه او به زن گزارش می‌شود. این سفرنامه از معدود سفرنامه‌هایی است که توجه بسیار به حضور زنان دارد و در جای‌جای آن، گزارش‌هایی در این باب دیده می‌شود. اکنون برخی از این موارد را می‌آوریم:

* آمدن باران در مسجد الحرام

«از آنچه واجب است در برکت زیارت و فضل دیدار (بیت الله الحرام) ثبت و درج شود، این است که در روز جمعه نوزدهم جمادی الاُولی، برابر نهم سپتامبر، خداوند دریای رحمت خود را مَوَّج ساخت و چنان که پیامبر خدا (ص) فرموده است: سرچشمه فیاض باران سرازیر شد و این (بارندگی) پس از نماز عصر و پیش از شامگاه روز مذکور بود. بارانی نیکو باریدن گرفت و مردم به حَجْر روی آوردند و زیر ناودان مبارک (کعبه) ایستادند، پیراهن‌های خود را از تن برون کردند و آبی را که از ناودان فرو می‌ریخت بر سر و دست و دهان خویش افشانند و نوشاندند و پیرامون آن محل به انبوهی گردآمدند و ازدحام کردند و غریب و غلغله‌ای بزرگ برآوردند. هر کس می‌خواست و می‌کوشید از آن رحمت الهی به پیکر خود سهم و نصیبی رساند، بانگ دعای ایشان بر آسمان بلند بود و اشک سیل آسای اهل خشوع و زاری آنان سرازیر بود و جز بانگ استغاثه دعا و شیون گریه به گوش نمی‌رسید. زنان بیرون از سنگچین حَجْر ایستاده و با دیدگانی اشکبار و دل‌هایی زار و بیقرار آرزو می‌کردند که بدان جایگاه در توانند آمد، بعضی از حاجیان نایب الزیاره مهربان، جامه خود را بدان آب مبارک تر می‌کردند و نزد زنان می‌آمدند و آن جامه را بر دست بعضی از زنان می‌افشردند، ایشان آن را می‌نوشیدند و بر رخساره و تن خویش می‌فشانند.» (۱)

* ورود زنان به درون کعبه

ابن جبیر گوید: «در کعبه (و بیت الله العظیم) به روزهای دوشنبه و آدینه گشوده می‌شود جز در ماه رجب که هر روز باز می‌شود» (۲) در این روزها فقط مردان به درون کعبه می‌روند. در روز بیست و نهم رجب رفتن به درون کعبه اختصاص به زنان دارد. وی گزارش آن را چنین می‌آورد:

«روز بیست و نهم این ماه (رجب)؛ یعنی روز پنج شنبه (زیارت درون) خانه کعبه تنها به زنان اختصاص داده شد و آنان از هر کران درآمدند و از چند روز پیش همچون آمادگی و گردهمایی برای دیدار (دیگر) زیارتگاه‌های مکرم، بدین مناسبت خود را آماده کرده و جشن گرفته بودند و زنی در مکه نماند مگر آن که آن روز در بیت‌الحرام شرف حضور و عَزَّ التَّام یافت. چون کلیدداران و پرده‌داران کعبه برای گشودن در آن خانه کریم به عادت قدیم (به درون کعبه رفتند) در خروج از کعبه شتاب کردند (و از زمان توقف معهود خویش به دیگر روزها کاستند) و راه را برای ورود زنان گشودند. مردم نیز به خاطر آن‌ها از طوافگاه و حیطة حَجْر (اسماعیل) دور شدند و پیرامون آن خانه مبارک، یک تن از مردان باقی نماند. زنان شتابان از پلکان به آستان کعبه بالا رفتند؛ چنان که پرده‌داران هنگام به زیر آمدن از آن گرمی خانه، نمی‌توانستند از میان آنان راهی به بیرون یابند. زنان زنجیروار به یکدیگر پیوستند و چنان یکدیگر را می‌فشرده (که به یک لغزش پای) شیون کنان و تکبیر و تهلیل گویان بر روی هم فرو غلتیدند. ازدحام ایشان به ازدحام قبایل سرویمنی هنگام درنگ آنان در مکه و بالا رفتن آنان (بر آستان کعبه) به روز (اعلام خبر) فتح بیت‌المقدس میمانست و حال اینان همان حال بود (و همان غوغا و قیل و قال) انبوه زنان، نیمه اول روز را به همین وضع ادامه دادند و در طوافگاه و حَجْر، داد دل گرفتند و از بوسیدن حجر الأسود و دست سودن بر ارکان (کعبه) شفای جان جُستند. این روز نزد آنان بس بزرگ و نامدار و درخشان و با اعتبار بود. خداوند آنان را مستفید فرماید و عبادت خالصانه ایشان را عبادتی محض ذات کریم خود

محسوب دارد.

باری به سبب وجود انبوه مردان (که همواره کعبه را انباشته‌اند) این زنان بینوا و مغبون‌اند؛ زیرا خانه گرامی کعبه را می‌بینند و در آن پناه گرفتن نمی‌توانند. حجرالأسود مبارک را مینگرند و بر بوسیدن آن حسرت می‌برند (و خون دل میخورند) و بهره آنان از این فیض، تنها دیدن است و آه به افسوس دمیدن و در عالم خیال پر کشیدن و آنان را جز طوافی از دور بهره‌ای منظور نیست. ایشان سال به سال به انتظار این روز و بروز این حال، چنان مانند که چشم به راه شریف‌ترین و گرامی‌ترین عیدها دارند و در آماده شدن برای بزرگداشت و فراهم آوردن وسایل این عید زیاده‌روی‌های بسیار و تکلف‌های بی‌شمار کنند. خداوند به فضل و کرم خود، بدین حسن نیت و اعتقاد، ایشان را جزای خیر دهد!» (۳)

* حضور بیشمار زنان ایرانی در مکه

«امیرالحاج عراقی با جمعی رسیده بود که پیشتر هرگز بدین حد نرسیده بود. همراه او امیران ایرانی خراسانی و بانوان شایسته ممتازی بودند که خاتون نامیده می‌شوند و جمع آنان را خواتین گویند و نیز بانوان بسیار از امیرزادگان و دیگر ایرانیان به قدری آمده بودند که به شمار در نمی‌گنجید.» (۴)

۱- سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۵۷

۲- همان، ص ۱۲۹

۳- سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۸۱-۱۸۰

۴- همان، ص ۲۲۱

ص: ۸۲

* سه خاتون نامدار و نیکوکار

«ما روز جمعه به سببی عجیب در آنجا درنگ کردیم؛ بدین معنی که برای ملک خاتون- دختر امیر مسعود، شاه دربند و ارمنستان تا سرزمین روم- که یکی از سه خاتونی بود که به حج آمده بودند، ماجرای پیش آمد. این خاتونان همراه امیرالحاج، ابوالمکارم تاشتکین، غلام امیرالمؤمنین که هر سال از جانب خلیفه اعزام میشود و هشت سال یا بیشتر است که این مهم را بر عهده دارد- به مکه آمده بودند و این خاتون، به سبب وسعت مملکت پدر خود، گرانقدرترین خاتونان بود. مقصود از معرفتی و ذکر ماجرای او این است که وی شب جمعه با چند تن از خدمتگزاران خاص و اطرافیان خود شبانه از بطن مژ روانه مکه شد و روز جمعه جای او در میان کاروان تھی بود. امیرالحاج معتمدانی از یاران خاص خود را به جستجو فرستاد تا او را بیابند و سبب انصراف او را از همراهی با کاروان جویا شوند، از این رو مردم را به انتظار او نگهداشتند تا شبانگاه روز شنبه بیامد. درباره سبب انصراف این خاتون نازپرورده، تیرهای حدس و گمان از هر سو روان شد و اذهان کاروانیان برای فهمیدن راز نهفته او به کار افتاد. پاره‌ای می‌گفتند: سبب انصراف او مخالفت و انتقادی بوده است که بر رفتار امیرالحاج رانده و پاره‌ای می‌گفتند: جذبات شوق مجاورت کعبه مکرم او را دیگر بار به زیارت آن خانه معظم کشانده است و دانستن غیب بر کس به جز خدای نمانده. باری اصل ماجرا هر چه بود، خداوند آن درنگ و معطلی کاروان را چاره‌ساز شد و راه ادامه حرکت حاجیان باز و خدا را بر این امر و گشایش کار سپاس خاص بسیار باد! پدر این زن- چنان که پیشتر گفتیم- امیر مسعود است و او را مملکتی است چنان پهناور و حکومتی گسترده که طبق معلومات مسلم بر ما، بیش از یکصد هزار سوار در خدمت دارد و داماد او، همسر همین خاتون، نورالدین صاحب آمد و جز آن است و نزدیک به دوازده هزار سوار دارد. این خاتون (نیکوکار) را در راه سفر حاجیان آثار نیک بسیار است و از آن جمله سقاخانه‌هایی است در راه که برای رساندن آب رایگان تعیین کرده و نزدیک به سی اشتر و دولا ب آبکشی دارد و همچنین برای تأمین و حمل رهتوشه زائران بیت‌الله از قبیل جامه و زاد راه و دیگر چیزها نزدیک به یکصد شتر اختصاص داده است. شرح کارهای نیک او به درازا میکشد. وی نزدیک به بیست و پنج سال عمر دارد.

خاتون دوم مادر معزالدین صاحب موصل و همسر بابک، برادر نورالدین است که صاحب شام بود- خدایش رحمت کند- و این زن را نیز کارهای نیک و احسان بسیار است.

خاتون سوم دختر دقوس صاحب اصفهان، از بلاد خراسان است، او زنی است گرانقدر و بزرگ شأن که در اعمال خیر پیشدستی میکند و کارهای نیک این هر سه زن و اهتمام آنان بر (انجام) اعمال خیر، همراه با شکوه و جلال سلطنتی بسیار شگفتانگیز و تحسین‌آمیز است. (۱)

خاتونانی که از ایشان نام بردیم- اگر خود هر سال حج نگرارند- اشترانی آبکش را همراه موثقان خود با حاجیان روانه کنند که برای سیراب کردن آوارگان مانده در راه، در سراسر جاده در جای‌هایی معلوم مستقر شوند. در تمام راه، همراه این شتران آب هست، نیز در عرفات و مسجد الحرام به هر روز و شب، رایگان آب رسانند و آن نیکخواهان را از این راه اجری بزرگ حاصل آید و توفیق (انواع) خدمت جز از جانب خدای جل جلاله نیست. در طول راه همواره بانگ سواران بر اشتران آبکش شنیده می‌شود که مردم را به برگرفتن آب رایگان می‌خوانند و کسانی که رهتوشه و آبشان تمام شده نزد آنان می‌آیند و ابرق‌های خود را پر میکنند و منادی به بانگ رسا می‌گوید: خداوند ملکه خاتون، دختر فلان پادشاه را که مقامی چنین و چنان دارد پایدار و باقی گذارد. این سخن را از آن رو می‌گوید که نام آن خاتون نیکخواه را اعلام کند و عمل خیر او را اظهار دارد و از مردم در حق او دعا طلبد، خداوند پادشاه کسی را که کاری خیر کند ضایع نسازد! ما پیشتر معنای این لفظ، (خاتون) را شرح دادیم و گفتیم که مصداق آن نزد ایشان معادل مصداق «بانوی بزرگوار» یا مفهومی شایسته و سزاوار این لفظ گرانبار شاهانه زنانه است. (۲)

از شگفتی‌هایی که در امر بدیع حفظ آبرو و کسب اشتهار (و علاقه بزرگان به داشتن ارج و اعتبار) دیدیم این بود که یکی از خاتونان یاد شده؛ یعنی دختر امیر مسعود- که پیشتر از او و پدرش یاد کردیم- عصر روز پنجشنبه ششم محرم و چهارمین روز وصول ما به مدینه، در حالی که بر تخت روان خود سوار بود و پیرامونش تخت روان‌های ندیمه‌ها و خادمانش حرکت می‌کرد و قاریان پیشاپیش او می‌آمدند و (فراشان) جوان و صقلیبیان عمودهای آهنین در کف، گرد او میگشتند و مردم را از برابر او دورباش میدادند. بیامد تا به در مسجد مکرم رسید و آنجا در پناه ملحفه‌ای که بر او افکنده بودند پیاده شد و به راه افتاد و برای عرض سلام به پیشگاه حضرت خیرالانام پیش رفت و کنیزان و بندگان پیشاپیش او می‌رفتند و خادمان در حق او بانگ به دعا بر می‌داشتند و نام او را بر زبان می‌راندند. سپس به روضه کوچک که میان تربت مکرم و منبر قرار دارد رفت و در پناه همان چادر نماز گزارد و آن گاه به سوی بدنه غربی روضه مکرم رفت و در آنجا که گویند محل فرود آمدن جبریل (علیه السلام) بوده بنشست. برابر او پرده‌ای افکندند و (فراشان) جوان و صقلیبیان و پرده‌داران وی پشت آن پرده و گوش به فرمان او ایستادند. دو عدل کالا برای تقدیم صدقه، همراه او به مسجد آوردند. وی تا رسیدن شب همچنان در جای خود بماند تا خبر رسید که صدرالدین رئیس اصفهانی شافعیان که

۱- سفرنامه ابن جبیر، صص ۱۳۰-۱۲۹

۲- سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۳۲

ص: ۸۳

بزرگواری و حسن شهرت و نامداری در علم را پشت اندر پشت به میراث برده، برای برگزاری مجلس وعظ آن شب که شب جمعه، هفتم محرم است، به مسجد می‌آید. اما رسیدن او به مسجد تا پاسی از شب گذشته به تأخیر افتاد، حرم انباشته از منتظران بود و آن خاتون همچنان در جای خود نشسته. (۱)

سپس آن مجلس به پایان رسید و امیرالحاج روانه شد آن خاتون نیز از جای خود برخاست و برفت. هنگام رسیدن صدرالدین مذکور پرده را از برابر آن خاتون برگرفته بودند. او میان خادمان و همدمان خود، پیچیده به ردای خویش نشسته بود از احتشام و نامداری شاهوار آن زن در شگفت شدیم. (۲)

* حضور زنان در عمره اول ماه رجب

«... از شگفتترین چیزها که ما دیدیم هودج سید بانو جُمانه دختر فلیته، عمه امیر مکتب بود که دامان پرده آن به جلوه و شکوهی تمام بر زمین میکشید و نیز دیگر هودج‌های متعلق به حرم امیر و حرم سرداران وی و بسیاری هودج‌های دیگر که از انبوهی و فزونی، شمار آن‌ها بر ما دشوار و تعدادشان بیرون از حد شمار بود ... در سرتاسر راه، از دو سوی آتشها برافروخته بود، پیشاپیش اشتران حامل هودج‌های زنان توانگر و مشخص مکه نیز شمع روشن میکشیدند.» (۳)

* حضور زنان در عمره روز دوم ماه رجب

چون روز دوم (موسم رجب) یعنی جمعه فرا رسید راه عمره از انبوهی سواران پیادگان زن و مرد همچون روز پیش بود (و هر کس گرم کار خویش). زنان پیاده نایب الزیاره بسیار بود که در این راه مبارک بر مردان پیشی می‌گرفتند. خداوند به لطف خود زیارت همه ایشان را قبول کند

در این میان چون مردان به یکدیگر رسد دست میدهند و به یکدیگر دعا میکنند و برای هم آمرزش میطلبند و زنان نیز چنین میکنند.

(۴)

* حضور زنان در عمره روزهای دیگر ماه رجب

در این ماه (رجب) عمره‌گزاری مرد و زن، روز و شب پیوسته بر دوام است امّا اجتماع همگانی و شامل خاص و عام در همان نخستین شام، یعنی شب فرا رسیدن موسم (عید) نزد ایشان صورت بندد. در این ماه مبارک در گرمی خانه (کعبه) را هر روز میگشایند و چون روز بیست و نهم این ماه برسد (ورود به کعبه) تنها به زنان اختصاص داده شود. بدان روز برای زنان در مکه جشنی بزرگ نمایش داده میشود که قیامتی است از آرایش (مکیان) و از پیش برای آن آماده شده‌اند.

ما در روز پنج شنبه پانزدهم این ماه مراسم اجتماعی را برای عمره دیدیم که شبیه مراسم نخستین روز این ماه بود و یک تن از مردان و زنان مکه نبود که به عمره بیرون نیامده باشد. کوتاه سخن، این ماه مبارک سرتاسر از عبادات گوناگون چون عمره و دیگر زیارتها دایر و سرشار است و روزهای نخست و نیمه و نیز بیست و هفتم آن نصیب بیشتر و برجستتری از این مراسم دارد. (۵)

* حضور زنان در عمره بیست و هفتم رجب

شب سه شنبه بیست و هفتم این ماه، یعنی ماه رجب، دیگر بار مراسمی بزرگ در بیرون شدن به عمره از مکیان به ظهور رسید که دست کمی از مراسم اجتماع و جشن نخستین نداشت و مرد و زن به همان صفات و هیأتها- که پیشتر یاد کردیم- برای تبرک جویی از فضل این شب، به انبوه بیرون آمدند، چه این شب از شبهای است که فضیلت آن شهرت دارد. (۶)

ابن جبیر به جز این موارد در جاهای دیگر نیز حضور زنان را در انجام امور معنوی به اجمال گزارش کرده است. (۷)

۳. سفرنامه ابن بطوطه (۷۷۰-۷۰۳ ق.).

ابن بطوطه، سفرش را در روز پنجشنبه، دوم رجب سال ۷۲۵ قمری آغاز کرد. در آن هنگام ۲۲ سال داشته (۸) و در سال ۷۵۶

سفرش را پایان می‌دهد. (۹) این سفر سی سال به درازا میانجامد. در این مدت، هفت نوبت حج بهجا می‌آورد (۱۰) یعنی سال‌های ۷۲۶، ۷۲۷ (۱۱)، ۷۲۸ (۱۲)، ۷۲۹ (۱۳)، ۷۳۰ (۱۴)، ۷۳۲ (۱۵) (۱۶) و (۱۷) ۷۴۹ گزارش تفصیلی سفر حج وی، همان گزارش نخستین سفر است که در جلد نخست از ترجمه سفرنامه، از صفحه ۱۵۴ تا ۲۱۵ جای دارد.

ابن بطوطه در این سفرنامه، به حضور زنان در حج و مناسک و اعمال آن، کمتر پرداخته است که به آن اشاره می‌شود:

- ۱- همان، ص ۲۴۸
- ۲- همان، ص ۲۴۹
- ۳- همان، ص ۱۷۲
- ۴- همان، ص ۱۷۴
- ۵- سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۸
- ۶- همان، ص ۱۷۹
- ۷- ر. ک. به: ص ۱۸۲، دو سطر به آخر، ص ۱۹۳، سطر ۸، ص ۲۲۷، سطر ۳، ص ۲۵۱، سطر ۷
- ۸- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۱، ترجمه محمد علی موحد.
- ۹- همان، ج ۲، ص ۳۷۱
- ۱۰- همان، ج ۱، ص ۲۹
- ۱۱- همان، ص ۱۵۴
- ۱۲- همان، ص ۲۹۴
- ۱۳- همان، ص ۲۹۵
- ۱۴- همان.
- ۱۵- همان، ص ۳۴۱
- ۱۶- همان.
- ۱۷- همان، ج ۲، ص ۳۲۲۲

ص: ۸۴

الف. طواف زنان مکه در شبهای آدینه

زنان مکه بسیار زیبا و خوشگل و پاکدامن و عفیف هستند و عطر زیاد مصرف میکنند، چنانکه ممکن است زنی شب گرسنه بخوابد و پول شام خود را برای خرید عطر خرج کند. زنان مکه شبهای آدینه را به طواف کعبه می‌آیند و در این شبها بهترین لباسهای خود را میپوشند، بوی عطر سراسر حرم را فرا میگیرد و چون زنی از جایی عبور میکند بوی عطر تا مدتی در رهگذر او باقی میماند. (۱)

ب. حج دختر الملک الناصر و زوجه او

نخستین وقفه من روز پنجشنبه سال ۷۲۶ بود. امیر الحاج مصر ارغون دوادار (دواتدار) نائب الملک الناصر بود. دختر ناصر نیز که زوجه ابوبکر پسر ارغون مذکور بود و زوجه الناصر به نام خونده که دختر سلطان محمد اوزبک پادشاه سرا و خوارزم بود در آن سال به زیارت حج آمده بودند. (۲)

۴. سفرنامه جلال آل احمد

جلال آل احمد در سال ۱۳۴۳ شمسی (۲۱ فروردین تا ۱۳ اردیبهشت) به حج رفته است. یادداشت‌های سفر حج را با عنوان «خسی در میقات» منتشر کرد.

این سفرنامه در میان سفرنامه‌های فارسی، یکی از بهترین و شاید بتوان گفت بهترین آن‌ها است. روانی قلم، بیان احساس درونی، توجه به واقعیت‌های بیرون، پرهیز از توصیه و اندرز، توجه به زوایای نگفته و ندیده حج، سبب امتیاز این سفرنامه است.

جلال در این سفرنامه به کنار بودن زنان و میدان ندادن به آن‌ها اشاره‌هایی دارد:

۱. «... زنها در این مراسم واقعاً که کنار گودند. به بقیع راهشان نمی‌دادند، به مشاهد اُحد هم. به زمزم هم. و امشب سر بام طبقه دوم مسعی عده‌ای شان جلو- لب بام- جا گرفته بودند برای نماز و حسابی دل خوش کرده و تماشا کننده خانه و طواف دورش. که دو سه تا ترکمن از راه رسیدند و حالی شان کردند که زن‌ها باید بروند عقب مردها و رفتند.» (۳)

۲. «و باز این زن‌ها که موقع نماز باید بروند عقب مردها! ولی سر صف که بودیم، به تشهد نشست، زنی سیاهپوش و بچه‌اش در دنبال، از سر دوش مردها شلنگ زن می‌رفت به طرف حجر، تا با دل سیر استلام کند. حرم پر بود و سوزن انداز نداشت و صف پشت صف. اما زنک انگار نه انگار که از میان موانع سنگی یک بیابان دارد میگذرد. نه هیبتی از خانه، نه حرمتی برای صف نماز مردان. و دیدم که صاحب خانه اوست.» (۴)

همچنین رساندن آب به مکه را توسط زبیده، در چند جای کتاب گوشزد کرده است. (۵)

بخش یک. سفرنامه‌های زنان

۱. سفرنامه منظوم، (۶) زوجه میرزا خلیل (قرن ۱۲)، چاپ شده در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۵۹۱

۲. سفرنامه مکه، (۷) دختر فرهاد میرزا، همسر نصیر الدوله، سال ۱۲۹۷ ق. چاپ شده در فصلنامه «میقات حج»، (ش ۱۷، صص ۱۱۷-۵۷) و دارای نسخه خطی در کتابخانه شماره ۲ مجلس، ش ۱۲۲۵

۳. سعی هاجر، شکوه میرزادگی، انتشارات فاروس ایران، ۱۳۵۶

۴. ذکریات علی تلال مکه، بنت الهدی، دارالتعارف، ۱۴۰۰، بیروت، بخش‌هایی از سفرنامه توسط جناب آقای جواد محدثی ترجمه شده و در فصلنامه «میقات حج»، شماره ۹ و ۱۰ به چاپ رسیده است.

۵. وعده وصل، فاطمه صالحی، «میقات حج»، ش ۲۱، صص ۱۹۸-۱۹۲

۶. یکی از کهن‌ترین سفرنامه‌های حج، سفرنامه ابن جبیر است که در سال ۵۷۹ قمری رخ داد. این سفرنامه توسط آقای پرویز اتابکی به فارسی برگردانده شده است.

وی گزارش ورود زنان به درون کعبه را چنین گزارش کرده است:

«... روز بیست و نهم این ماه (رجب)؛ یعنی روز پنج شنبه (زیارت درون) خانه کعبه تنها به زنان اختصاص داده شد و آنان از هر کران درآمدند و از چند روز پیش همچون آمادگی و گردهمایی برای دیدار (دیگر) زیارتگاه‌های مکرم، بدین مناسبت خود را آماده کرده و جشن

۱- همان، ج ۱، ص ۱۹

۲- همان، ج ۱، ص ۲۱۲

۳- خسی در میقات، ص ۹۶، انتشارات نیل، ۱۳۴۶

۴- همان، صص ۱۷۰-۱۶۹

۵- همان، صص ۱۳۳ و ۱۴۸ و ۱۶۸-۱۶۹

۶- فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۴۱۹، کتابنامه حج، ص ۱۷۵، ش ۶۶۲؛ میقات، ش ۱۲، ص ۱۷۸

۷- فهرست، ج ۲، ص ۱۷۲

ص: ۸۵

گرفته بودند و زنی در مکه نماند مگر آنکه آن روز در بیت الحرام شرف حضور و عزّ التزام یافت. چون کلیدداران و پرده‌داران کعبه برای گشودن در آن خانه کریم به عادت قدیم (به درون کعبه رفتند) در خروج از کعبه شتاب کردند (و از زمان توقف معهود خویش به دیگر روزها کاستند) و راه را برای ورود زنان گشودند، مردم نیز به خاطر آن‌ها از طوافگاه و حیطة حجر (اسماعیل) دور شدند و پیرامون آن خانه مبارک، یک تن از مردان باقی نماند. زنان شتابان از پلکان به آستان کعبه بالا رفتند؛ چنان‌که پرده‌داران هنگام به زیر آمدن از آن گرامی خانه، نمی‌توانستند از میان آنان راهی به بیرون یابند. زنان زنجیروار به یکدیگر پیوستند و چنان یکدیگر را می‌فشرده (که به یک لغزش پای) شیون کنان و تکبیر و تهلیل گویان بر روی هم فرو غلتیدند. ازدحام ایشان به ازدحام قبایل سرو یمنی هنگام درنگ آنان در مکه و بالا رفتن آنان (بر آستان کعبه) به روز (اعلام خبر) فتح بیت المقدس می‌مانست و حال اینان همان حال بود (و همان غوغا و قیل و قال) انبوه زنان، نیمه اول روز را به همین وضع ادامه دادند و در طوافگاه و حجر داد دل گرفتند و از بوسیدن حجر الأسود و دست سودن بر ارکان (کعبه) شفای جان جستند، این روز نزد آنان بس بزرگ و نامدار و درخشان و با اعتبار بود. خداوند آنان را مستفید فرماید و عبادت خالصانه ایشان را عبادتی محض ذات کریم خود محسوب دارد.

باری به سبب وجود انبوه مردان (که همواره کعبه را انباشته‌اند) این زنان بینوا و مغبون‌اند؛ زیرا خانه گرامی کعبه را می‌بینند و در آن پناه گرفتن نمی‌توانند. حجرالأسود مبارک را می‌نگرند و بر بوسیدن آن حسرت می‌برند (و خون دل می‌خورند) و بهره آنان از این فیض، تنها دیدن است و آه به افسوس دمیدن و در عالم خیال پر کشیدن و آنان را جز طوافی از دور بهره‌ای منظور نیست. ایشان سال به سال به انتظار این روز و بروز این حال، چنان مانند که چشم به راه شریف‌ترین و گرامی‌ترین عیدها دارند ... خداوند به فضل و کرم خود، بدین حسن نیت و اعتقاد، ایشان را جزای خیر دهد! (صص ۱۸۰ و ۱۸۱)

قربانی در حج و مقتضیات زمان

فزونی جمعیت مسلمانان و ورود فنّ آوری‌های نو در متن زندگی آنان، فصل جدیدی را در موضوعات فقهی گشوده، و دانشمندان و فقیهان اسلامی را با چالش جدّی روبرو ساخته است.

رفتن به حجّ، اگر در گذشته با رنج و دشواری‌های طاقت‌فرسایی و در زمان بسیار طولانی ممکن بود، امروز با وجود وسایط نقلیه تندرو و هواپیماهای غول پیکر، بسیار راحت و در زمان بسیار اندکی از روز انجام می‌پذیرد.

راحتی و کوتاهی زمان سفر، و بهبود وضعیت اقتصادی مسلمانان جهان، روز به روز بر میزان زائران خانه خدا می‌افزاید. این پدیده، ناگزیر، تغییر برخی از حدود و موضوعیت احکام را نسبت به سابق موجب می‌گردد.

امروز قربانی در حجّ، یکی از آن مسائلی است که چهره متفاوتی از گذشته را به تصویر کشیده است. اگر در گذشته، چهارپایان کشتار شده در منا به مصرف غذایی حاجیان و فقیران و مستمندان می‌رسید، اکنون دیگر به دلیل زیاد بودن تعداد حاجیان، برنامه غذایی کاروان‌ها و توصیه‌های بهداشتی، بدون استفاده رها می‌شوند. بسیار اندکی از قربانی‌ها را اندک فقرای محل با خود برده و به مصرف می‌رسانند. بقیه، سال‌ها بود که به وسیله ماشین آلات، زیر خاک دفن شده یا سوزانده می‌شدند.

اکنون پس از تلاش و مذاکرات دولتمردان جمهوری اسلامی ایران با دولتمردان و مفتیان عربستان سعودی و دیگر کشورهای اسلامی، کشتارگاه و تأسیسات مناسبی از طرف بانک توسعه اسلامی در منا احداث گردیده، و از آن راه توانسته‌اند مقداری از قربانی‌ها را جمع‌آوری نموده و پس از بسته بندی و انجماد به مستمندان کشورهای گوناگون اسلامی و گاهی ایران، گسیل دارند.

به هر حال، قربانی در وضعیت گذشته و حال برای بسیاری از حاجیان به صورت‌های زیر انجام می‌گرفته یا می‌گیرد:

۱. حاجیان، قربانی را در منا ذبح و رها می‌کردند، تا توسط کارگران و ماشین آلات دولت سعودی دفن یا سوزانده شوند!
۲. حاجیان، پول قربانی را به باجه‌های خرید قربانی، می‌پرداختند و رسید می‌گرفتند، تا مؤسسه موجود، به نیابت از آنان، عمل ذبح را اجرا کند؛ یعنی حاجیان از حکم قربانی جز پرداخت پول قربانی به مدیر کاروان یا باجه‌های اخذ پول قربانی چیزی نمی‌بینند و چیزی درک نمی‌کنند.

۳- نمایندگان به عنوان نایب از طرف حاجیان، عمل قربانی را در مسلخ جدید انجام داده و سپس رها می‌کنند تا از طریق کشتارگاه ماشینی، نسبت به سلاخی، بسته‌بندی و انجماد آن اقدام شود.

هر سه شکل قربانی، پرسش‌هایی را در ذهن تداعی می‌کند که عبارت‌اند از:
در شکل نخست:

- قربانی در تلازم با مصداق عینی اسراف چه حکمی می‌توانست داشته باشد؟

- حکم قربانی آنجا که موجب وهن اسلام است، چگونه قابل تعبیر است؟

- اساساً فلسفه قربانی چیست؟

در شکل دوم و سوم:

- آیا قربانی در همان روز، به نیابت از خریدار قبض، ذبح می‌شود یا نه؟

- آیا قربانی، طبق احکام فقه شیعه تعیین و ذبح می‌شود؟

- چه کسی ذبح می‌کند؟

- با توجه به بی‌خبری از زمان ذبح قربانی، حکم تقصیر چگونه و در چه زمانی باید انجام شود؟

- بنا به تأکید قرآن کریم و فتوای بسیاری از مراجع تقلید، که حکم به خوردن از گوشت قربانی کرده‌اند، اجرای آن با برنامه موجود چگونه است؟
- آیا اصلاً چنین عملی با فلسفه قربانی در حج سازگاری دارد؟
- قربانی در شکل اخیر که مصداق انفاق است نه قربانی! چه تأثیر روحی و روانی برای حاجیان می‌تواند داشته باشد؟
- در این صورت، چگونه بین حکم قربانی و حکم انفاق در حج تمییز داده می‌شود؟

ص: ۸۸

– آیا گوشت‌های قربانی یخ‌زده، در راه مصالح اسلامی استفاده شده و به نیازمندان واقعی می‌رسد؟

برخی از فقیهان بر آنند که: قربانی باید در منا با اختیار صورت پذیرد. خوردن از گوشت قربانی و خوراندن به دیگران و مستمندان واجب نیست. قربانی در آنجا برای خوردن و خوراندن جعل نشده است تا اگر مصرف نشود، مصداق اسراف قرار گیرد؛ بلکه اصل تنها بر قربانی است، هر چند که مصرف کننده‌ای نداشته باشد!

برخی دیگر بر آنند که: هر چند قربانی باید در منا با اختیار صورت گیرد، اما زمانی که با دستور صریح قرآن، مبنی بر خوردن و خوراندن از گوشت قربانی، مغایرت داشته و موجب کفران نعمت و اتلاف سرمایه مسلمانان باشد، قربانی در منا مجاز نبوده، بلکه باید محل قربانی به جایی که اسراف در آن صدق نمی‌کند تغییر یابد.

ما در این جستار بر آنیم با توجه به داده‌های اسلامی و اصول فقه، بازخوانی مجددی از موضوع را آغاز و بساط نقد و بررسی را دوباره برافرازیم، تا شاید به راهکار دیگری هم برسیم.

تعریف و تاریخچه قربانی

هر چیزی که موجب نزدیکی به خدا شود، یا هر هدیه‌ای که در راه خدا داده شود، «قربان» گفته می‌شود. از آنجا که در عرف گذشتگان، کشتن چهارپایی در پیش پای دیگران، بهترین هدیه و ابراز ارادت به شمار می‌رفت، حیوان تعیین شده و علامتگذاری شده بدین منظور را نیز «قربان» نامیدند.

فرهنگ قربانی، تاریخچه‌ای به درازای تاریخ دارد. قرآن مجید، آنجا که به داستان دشمنی دو پسر حضرت آدم (ع) اشاره می‌کند، از قربانی آوردن آن دو به پیشگاه خداوند خبر می‌دهد. (۱)

روایات، قربانی هابیل را گوسفندی فربه و قربانی قابیل را خوشه‌ای نا مرغوب می‌شناسانند. (۲) در نتیجه قربانی هابیل در پیشگاه خداوند پذیرفته می‌شود و قربانی قابیل مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. (۳)

تاریخ و آثار باقی مانده از معابد، بتخانه‌ها و آتشکده‌های ادیان پیشین نشان می‌دهد که عبادتگاه‌ها همواره در کنار خود محلی به عنوان مذبح و قربانگاه داشته، و مراسم عبادی در آنجا و با قربانی پایان می‌یافته است.

قرآن کریم، خود گواه این مطلب است:

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا

؛ (۴) «برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم».

حضرت امام رضا (ع) از جدش حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کند که فرمود: «اصحاب الزّس» مردمی بودند که درخت صنوبری را می‌پرستیدند و قربانی‌ها به آن می‌دادند؛ سپس با هیزم آتش برافروخته، قربانی‌ها را در آن می‌سوزاندند. هنگامی که دود آن به هوا بر می‌خاست، در برابر درخت صنوبر به سجده می‌افتادند و گریه و زاری می‌کردند (۵)

در تاریخ آمده است:

عُزَى، خدای بسیار عزیز مشرکان، که معادل ستاره زهره بود؛ در نخله، شرق مکه قرار داشت و بیش از دیگر بت‌ها معتبر بود. حرم عزی از سه درخت تشکیل شده بود و قربانی انسان بدان تقدیم می‌شد. (۶)

شهر حِزّان، آنجا که ابراهیم (ع) دعوت خود را برضد ستاره پرستی آغاز کرد، مرکز «صابئین» بود. در آن شهر، ستارگان مورد احترام بودند. عقیده به نجوم و ارتباط حرکات ستارگان با مقدرات زمینی به نحو اعلی بود. هر یک از ستارگان را الهه یکی از حوادث می‌دانستند. هیاکل «مریخ» و «مشتی» و «زهره» ... را در محرابگاه نصب می‌کردند و از آن‌ها کمک می‌خواستند و گاهی

قربانی به آن‌ها تقدیم می‌کردند. (۷)

«مردم دومه الجندل هر ساله شخصی را با تشریفات انتخاب و در پیشگاه الهه و اصنام خود قربانی و پیکر خونینش را در نزدیکی قربانگاه دفن می‌کردند.

بسیاری از طوایف عرب، وقتی در غارت و جنگ، برحریفان خود پیروز می‌شدند، اموال آنان را به یغما برده و خودشان را به اسارت می‌گرفتند؛ از جمله اعمالی که به شکرانه این پیروزی با اسرا انجام می‌شد، آن بود که یکی از زیباترین آنان را در پیشگاه بت‌های خود قربانی می‌کردند! و خون این قربانی را به عنوان تیمن و تبرک و ادامه فتح و ظفر، بر سر و روی خویش می‌مالیدند! پدران بر اثر پیش‌آمدهایی نذر می‌کردند تا یکی از فرزندان خود را قربانی کنند.» (۸)

۱- مائده ۴، ۲۸

۲- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲. ق، ج ۱، ص ۴۵۸.

۳- مائده، همان

۴- حج ۲۲، ۳۴

۵- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، کتابفروشی طوس، قم، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۲۰۶

۶- محمد خاتم پیامبران، جمعی از نویسندگان، نشر حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴۳، مقاله «جهان در عصر بعثت»، نوشته: محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی.

۷- همان، ص ۴۴

۸- اسلام و عقاید بشری، ص ۲۷۸

ص: ۸۹

ژاپنی‌ها، به منظور جلب محبت ارواح مردگان یا «الهی»، نخست با تقدیم هدایای مادی؛ چون قربانی و نذورات و کم مادی و معنوی، چون انجام کارهای نیک، مناسکی انجام می‌دادند! از جمله مناسک، آیین «شینتو» آن بود که برای بازداشتن باران زیان بخش یا دوام یک عمارت و دیوار، به قربانی کردن انسان دست می‌زدند! (۱)

مصریان عادت داشتند زیباروترین دختران خود را به عنوان هدیه و قربانی به رود نیل نثار کنند تا از فیض آب، در کشت محصولات خود بیشتر بهره‌مند گردند. این گونه قربانی‌ها در میان فینیقیان، کنعانیان، مردم روم و دیگر ملل باستان، رواج کامل داشت. (۲)

نخل مقدسی در نجران بود که نذرها را به صورت سلاح و پارچه و لباس بر آن می‌آویختند. (۳)

قربانی شتر و گوسفند در مکه، در کنار انصاب و بت‌های مختلف که بت یا قربانگاه بود، رواج داشت. (۴)

قرآن مجید هم در ترسیم وضعیت قربانی دادن مشرکان می‌فرماید:

«بت پرستان، سهمی از زراعت و چهارپایان خود را برای خدا و سهمی را نیز برای بت‌ها قرار می‌دادند.» (۵)

همچنین اعراب جاهلی، هرگاه شتری (یا گاو و گوسفندی) را برای خدا قربانی می‌کردند، با خون آن، کعبه را می‌آغشتند. مسلمانان

ناآگاه هم، آهنگ چنین کاری داشتند که پیک وحی این آیه را آورد: (۶)

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهُمْ وَلَا دِمَاؤُهُمْ وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ ...»

(۷)

«گوشت و خون قربانی هرگز به خدا نمی‌رسد؛ بلکه آنچه به او می‌رسد، پرهیزکاری شماست!»

آنچه از تاریخ برمی‌آید، این است که مهم‌ترین آداب و مناسک قبیله‌های عرب جاهلی - در عین بت پرستی - «آداب و رسوم چون تعظیم کعبه، طواف، حج و عمره، وقوف در عرفات، وقوف در مزدلفه، قربانی شتران و تلبیه حج و عمره از زمان حضرت ابراهیم در

میان ایشان باقی مانده بود و در همین آداب هم حق و باطل را به هم آمیخته بودند.» (۸)

در بین این مناسک، آیین تقدیم قربانی از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار بوده و بیشترین مایه تقرب با خدایان را همین عمل قربانی می‌دانستند.

اسلام، با پالایش مناسک حج از آداب خرافی و بت پرستی، و با دمیدن روح خدایی و یگانه پرستی، آن را وارد در احکام امضایی خود کرد و الگوپذیری از جانفشانی‌ها و فداکاری‌های حضرت ابراهیم (ع) و تمرین و نمایش صحنه‌های ماندگار آن پیامبر را در دستور کار و برنامه‌های دینی مسلمانان قرار داد.

قربانی در قرآن:

حکم قربانی در قرآن، در سوره‌های بقره، حج و مائده آمده است. هر سه از سوره‌های مدنی هستند. سوره بقره در سال اول هجرت و سوره حج در حدود سال ششم مصادف با عزیمت ناموفق پیامبر اسلام به سفر حج، و سوره مائده در سال پایانی عمر شریف آن حضرت نازل شده است.

قرآن کریم در آیاتی می‌فرماید:

* «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ... فَإِذَا أُمِيتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ...»

(۹)

«اعمال حج را با قصد قربت به پایان رسانید و اگر در تنگنا قرار گرفتید، آنچه از قربانی فراهم شود [سر ببرید] ... پس هر کس با پایان یافتن عمره، حج تمنع را با اطمینان خاطر آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر باشد [ذبح کند].»

* «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ. لِيُشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ

مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكَلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. (۱۰)

«مردم را به حج فراخوان؛ تا پیاده، یا سوار بر مرکب‌های لا-غر اندام، از راه‌های دور به سوی تو آیند؛ تا سودهای خود را شاهد باشند؛ و در روزهای تعیین شده، نام خدا را بر چهارپایانی که به آنان داده است، بگویند؛ سپس از گوشت آن‌ها بخورید و به فقیر و بینوا نیز بخورانید.»

۱- همان، ص ۱۸۲

۲- آموزش‌های سیاسی و اجتماعی در احکام اسلام، عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۵۹، ص ۹۸

۳- محمد خاتم پیامبران، ص ۴۴

۴- همان.

۵- انعام ۶، ۱۳۶

۶- کنز العرفان، فاضل مقداد، مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۳۱۴

۷- حج ۲۲، ۳۷

۸- تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۰

۹- بقره ۲، ۱۹۶

۱۰- حج ۲۲، ۲۷ و ۲۸

ص: ۹۰

* وَالَّذِينَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَا لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۱)

«شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را در حالی که به صف ایستاده‌اند، بر آن‌ها ببرید و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت، از گوشت آن‌ها بخورید و به مستمندان و فقیران نیز بخورانید؛ این گونه ما آن‌ها را برای شما رام گردانیدیم، تا خدا را شکر گزار باشید.

* جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَى وَالْقَلَائِدَ ... (۲)

«خداوند کعبه- بیت الحرام- را وسیله‌ای برای استقلال و استواری مردم قرار داد؛ همچنین ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را؛ این احکام به دلیل آن است که بدانید، خداوند، آنچه در آسمان‌ها و در زمین است می‌داند؛ و خدا به هر چیزی داناست.»

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ... (۳)

«ای ایمان آورندگان، در حال احرام شکار نکنید؛ هر کس از شما عمداً آن را بکشد، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ و باید دو نفر عادل از میان شما، برابر بودن آن را گواهی نماید و به صورت قربانی به کعبه برسد یا مستمندان را اطعام کند یا معادل آن را روزه بگیرد تا کیفر کار خود را بچشد.»

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لِمَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَأِ الْهُدَى وَ لَأِ الْقَلَائِدَ وَ لَأِ آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلاً مَنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً ... (۴)

«ای ایمان آورندگان، شعائر الهی و ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را مباح شمارید [رعایت احترام آن‌ها را واجب بدانید]؛ همچنین احترام آهنگ کنندگان بیت الحرام را که به طلب فضل الهی (سود تجاری) و خوشنودی خدا به این خانه می‌آیند، از نظر دور ندارید.

آیاتی که در بالا- آورده شد، هر کدام دارای نکات آموزنده و ظریفی در باره حج هستند که اشاره به آن‌ها در شناخت و تبیین موضوع بی تأثیر نخواهد بود.

نکات آموزنده آیات حج:

* قربانی از واجبات حج است: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا ... فَلَهُ اسْلِمُوا. (۵)

* قربانی واجب است، اما از ارکان حج نیست. اگر با موانعی روبه‌رو شدید، آن گونه که برایتان مقدور است انجام دهید: فَأَنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهُدَى.

* در صورتی که قربانی یا پول آن را نیافتید، به جای آن ده روز روزه بگیرید؛ سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت از حج: فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ. (۶)

فلسفه حج عبارت‌اند از:

۱. [تجمع برای] یادآوری خداوند در روزها و میقات تعیین شده: وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ. (۷) و فاذا أفضتكم من عرفات فاذكروا

الله عند المشعر الحرام (۸) فاذا قضيتكم مناسككم فاذكروا الله. (۹)

۲. تماشای بهره‌برداری‌های مادی و اقتصادی: (۱۰) ليشهدوا منافع لهم

۳. تشکیل کنگره جهانی برای استقلال طلبی و پایداری مردم: قِيَامًا لِلنَّاسِ.

۴. شتر، بهترین قربانی و شعائر الهی: وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.
۵. تأکید به خوردن و خوراندن از قربانی: فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ.
۶. بی‌نیازی خداوند به خون و گوشت قربانی: لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاءُهَا.
۷. قرار گرفتن اطعام کنندگان از قربانی در ردیف نیکوکاران: وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ.

۱- همان، ۳۶ و ۳۷

۲- مائده ۵، ۹۷

۳- همان، ۹۵

۴- همان، ۲

۵- حج ۲۲، ۳۴

۶- البقره ۲، ۱۹۶

۷- بقره ۲، ۲۰۳

۸- همان، ۱۹۸

۹- همان، ۲۰۰

۱۰- «نفع» و «منافع» در قرآن، غالباً به مفهوم سود و خیر مادی آمده است: و الفلك التي تجرى في البحر بما ينفع الناس بقره، ۱۶۴، قل فيهما إثم كبير و منافع للناس بقره، ۲۱۹، و لكم فيها منافع كثيرة و منها تأكلون مؤمنون، ۳۱ و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس حديد، ۲۵.

ص: ۹۱

۸. واقع شدن محل قربانی در داخل حرم: وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ (۱) وَ هَدْيًا بِالْعِزَّةِ الْكَعْبَةِ. (۲)
خوردن و خوراندن از قربانی در زبان روایات و سنت:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» قَالَ: «إِذَا وَقَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ» «فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ».
(۳)

«حضرت امام صادق (ع) در تفسیر آیه «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» فرمود: یعنی زمانی که قربانی به زمین افتاد، «از آن بخورید و به مستمندان و درخواست کنندگان نیز بدهید».

عَنْ مَوْلَى لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: رَأَيْتُ أَيْمَانَ الْحَسَنِ الْأَوَّلَ (ع) دَعَا بِيَدَيْهِ فَنَحَرَهَا فَلَمَّا ضَرَبَ الْجَزَارُونَ عَرَاقِيئَهَا، فَوَقَعَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَ كَشَفُوا شَيْئًا عَنْ سَنَامِهَا، قَالَ: اقْطَعُوا وَ كُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ
فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا. (۴)

شخصی از اصحاب حضرت امام صادق (ع) می‌گوید: «حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را دیدم که شتری خواست و آن را نحر کرد؛ هنگامی که قصاب‌ها پاهای آن را زدند و او بر زمین افتاد و کوهانش را شکافتند، فرمود: تکه تکه کنید و از آن بخورید، آن گونه که خداوند دستور می‌دهد: «آن گاه که بر زمین افتادند از آن بخورید و بخورانید».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِذَا ذَبَحْتَ أَوْ نَحَرْتَ فَكُلْ وَ اطْعِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ. (۵)

حضرت امام صادق (ع) فرمود: «هنگامی که حیوانی ذبح یا نحر کردی، بخور و بخوران، آن گونه که خدای بلند مرتبه می‌فرماید: «از آن بخورید و نیازمندان و درخواست کنندگان را بخورانید».

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:

فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا قَالَ كُلُوا ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِهَا وَ اطْعِمُوا رُبْعَهَا. (۶)

حضرت امام علی ۷ در تفسیر آیه «بخورید از آن و بخورانید» فرمود: سه چهارم آن را بخورید و یک چهارم آن را اطعام دهید.
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُمَا قَالَا: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ع) أَمَرَ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ كُلِّ بَدَنَةٍ بَضْعَةٌ فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ (ع) فَطَبَخَتْ فَأَكَلَ هُوَ وَ عَلِيٌّ (ع) وَ حَسَوَا مِنَ الْمَرْقِ ...» (۷)

حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق (علیهما السلام) می‌فرمایند: «رسول خدا (ع) دستور داد از هر شتر نحر شده‌ای پاره‌ای را بردارند و بپزند؛ سپس ایشان و علی (ع) از آن خوردند و از آب گوشتش آشامیدند».

چنانچه مشاهده شد، روایات، همگی بیانگر این واقعیت هستند که پیشوایان اسلام هیچ وقت قربانی را پس از ذبح به حال خود رها نکرده‌اند؛ بلکه با استناد به آیه قرآن، خود از آن خورده‌اند و به دیگران هم داده‌اند؛ و در پرسش از تفسیر آیه قرآن نیز، ضمن یادآوری آیه، بر خوردن و خوراندن از آن تأکید کرده‌اند.

فقیهان و دانشمندان علوم اسلامی، در این که آیا قرآن و روایات رسیده در این باره، افاده وجوب می‌کنند یا استحباب، برداشت یکسانی از آن‌ها نداشته و دیدگاه‌های گوناگونی را مطرح کرده‌اند که در زیر اشاره می‌کنیم:

دیدگاه مفسران در باره خوردن و خوراندن از قربانی:

این که خوردن و خوراندن از قربانی واجب است یا مستحب؟ در میان مفسرانی که به فقه القرآن توجه داشته‌اند و بین فقیهان اسلامی، دیدگاه یکسانی دیده نمی‌شود. بسیاری، استنباط واجب و برخی استنباط مستحب دارند! برخی دیگر هم، خوردن از قربانی را مستحب، اما خوراندن آن را واجب می‌شمارند.

دیدگاه عالمان اهل سنت:

حنابله، شافعیه و مالکیه، خوردن از گوشت قربانی واجب و مستحب (مگر قربانی‌های کفار و نذر) را جایز می‌دانند؛ اما شافعیه، تنها خوردن از قربانی مستحبی را اجازه داده‌اند.

حنابله و شافعیه، تقسیم گوشت قربانی واجب را فقط در میان مستمندان حرم واجب می‌شناسند؛ در حالی که حنفیه و مالکیه، بر این باورند که: تقسیم گوشت قربانی در حرم و بیرون از حرم مانعی ندارد. (۸)

فخر رازی، پس از بیان کلیاتی از نظر عالمان اهل سنت، دیدگاه خود را چنین اعلام می‌کند:

۱- البقره ۲، ۱۹۶

۲- از روایات استفاده می‌شود که «منا»، محل قربانی است: «منی کله منحر»- وسائل الشیعه، ۱۰، ۹۳ و «محل النحر بمنی»- همان، ۸، ۱۸۵.

۳- تفسیر البرهان، شیخ بحرانی، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲. ق، ج ۳، ص ۴۹۹. و فروع کافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۳۲۲

۴- همان- و همان، ص ۴۹۹

۵- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، تصحیح عبد الرحیم ربّانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱. ق، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۶- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، چاپ رحلی قدیم، ج ۲، ص ۱۷۸

۷- وسائل الشیعه، ۱۰، ۱۴۲

۸- فقه السنّه، السید سابق، مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۲۰. ق، ج ۱، ص ۷۵۷- و فقه تطبیقی، محمّد جواد مغنیه، ترجمه کاظم پور

جوادی، نشر ماجد، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱

ص: ۹۲

أَمَّا قَوْلُهُ

وَاطْعُمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ
فَلَا شُبْهَةَ فِي أَنَّهُ أَمْرٌ بِإِجَابٍ.

(۱)

«این که آیه می‌فرماید: «بخورانید فقیر بینوا را!»؛ شکی نیست که آن وجوب را می‌رساند. بنا بر این، در دیدگاه تفسیری فخر رازی، خوردن از قربانی مستحب، اما خوراندن آن واجب می‌باشد. دیدگاه دانشمندان شیعه:

شیخ طوسی می‌نویسد:

«وَمِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَأْكُلَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَدْيِهِ وَيُطْعِمَ الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»؛

(۲) «مستحب است انسان از قربانی واجب و مستحب بخورد و مستمندان را هم اطعام کند.»

ابن ادریس می‌گوید

: «فَأَمَّا هَدْيَ الْمُتَمَتِّعِ، وَالْقَارِنِ، فَالْوَجِبُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ، وَ لَوْ قَلِيلاً، وَ يَتَصَدَّقَ عَلَى الْقَانِعِ، وَ الْمُعْتَرِّ، وَ لَوْ قَلِيلاً»؛

(۳) «در حج تمتع و اقران، خوردن و خوراندن از قربانی، اگرچه مقدار کمی از آن باشد، واجب است.»

ابو الصلاح حلبی بر این دیدگاه است که: حج گزار باید از قربانی خود بخورد و بقیه را به دیگران بدهد. (۴)

شهید اول می‌نویسد:

«و يجب أن يصرفه في الصدقة و الإهداء و الأكل»؛

(۵) «واجب است قربانی را با صدقه دادن، هدیه کردن و خوردن آن، به مصرف برسانید.»

فاضل مقداد می‌نویسد:

«... إختلف في هدى التمتع فقيل بالوجوب و قيل بالنسب و يحتج من قال بالوجوب بظاهر قوله «فَكُلُوا مِنْهَا» فَإِنَّهُ حَقِيقَةٌ فِي الْوَجوبِ

على الرأى الأقوى». (۶) «در خوردن از قربانی واجب، اختلاف کرده‌اند؛ برخی به وجوب و برخی به استحباب قائل شده‌اند. دلیل

کسانی که به وجوب قائل شده‌اند، ظاهر آیه قرآنی است که می‌فرماید: «بخورید از آن»؛ و این یقیناً به وجوب دلالت می‌نماید.»

فاضل هندی در کشف اللثام، با توجه به ظاهر آیه، خوردن و خوراندن از قربانی حج تمتع را واجب می‌شمارد. (۷)

محقق اردبیلی می‌گوید:

«... و على وجوب الأكل، و وجوب التصدق على الفقراء من الأنعام المذبوحة للأمر الظاهر فى الوجوب كما ثبت، و لوجوب ما تقدم

و ما تأخر بقوله «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ».

(۸)

آن گونه که ثابت شد، با توجه به افاده فعل امر به وجوب و همچنین بیان حکم وجوبی در پیش و پس از آن، که می‌فرماید: «سپس

باید آلودگی هایشان را برطرف سازند...»، واجب بودن خوردن و خوراندن از قربانی استنباط می‌شود.

صاحب کفایه الأحکام، بر این باور است که:

«و الأقرب عندى أن الواجب مسمى الأكل و إعطاء شىء إلى الفقير و شىء إلى القانع و شىء إلى المعتز»؛

(۹) «به نظرم خوردن از قربانی و دادن مقداری از آن به مستمندان و سائلان واجب است.»

تفسیر منهج الصادقین می‌نویسد: خوردن و خوراندن از قربانی حج تمتع واجب است و دلیل آن وجود حدیث‌های صحیح در این

زمینه است. (۱۰)

صاحب مسالك الافهام فی آیات الأحكام چنین استدلال می‌کند: «... و هل يجب الأكل و الإطعام؟ ظاهر الآية نعم [لمكان الأمر به، و يؤيده ما قبله و ما بعده خصوصاً قوله و مَنْ يُعْظَمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ إِذِ الظاهر الإشارة إلى جميع ما تقدمه]»؛ (۱۱) «آیا این که خوردن از گوشت قربانی و اطعام آن واجب است یا نه؟ ظاهر آیه می‌رساند که بلی واجب است؛ به دلیل دستوری که به آن شده است؛ و واجب بودن آن را عبارت های پیشین و پسین آیه، تأیید می‌کند؛ بویژه، عبارت: «و کسی که دستورهای خدا را بزرگ بشمارد»، به همه دستورهای پیشین خود اشاره دارد.»

علامه طباطبایی در تفسیر آیه فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ می‌نویسد: این آیه شریفه، مشتمل بر دو نوع است: یکی ترخیصی که همان امر به خوردن از قربانی است و دیگری: الزامی که عبارت است از وجوب اطعام به فقیر. (۱۲)

یعنی، برابر دیدگاه ایشان، خوردن از قربانی، مستحب، ولی خوراندن آن به مستمندان و فقیران واجب است.

محمد جواد مغنیه در این باره می‌گوید: قربانی در جایی واجب است که خورنده داشته باشد و یا نگهداری آن میسر باشد و یا به صورتی در آید که خوردن آن جایز باشد؛ ولی وقتی تلف شود، مانند این که بسوزد و خاک شود، جواز آن محل اشکال است.

(۱۳)

حضرات آیات، سید ابوالقاسم خویی، سید محمد رضا گلپایگانی، سید محمد شاهرودی، شیخ محمد علی اراکی (رحمه الله) و شیخ محمد تقی بهجت، شیخ جواد تبریزی، شیخ حسین وحید خراسانی، و شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، تقسیم قربانی به سه قسمت

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۳، ص ۲۹

۲- الزهایه، شیخ طوسی، مرکز آل البيت العالمی للمطبوعات، ص ۲۶۱

۳- الینایع الفقهیه، علی اصغر مروارید، ج ۸، ص ۵۵۳

۴- الکافی، ابی الصلاح حلبی، مکتبه امیر المؤمنین، ص ۲۱۵- به نقل از: مجله‌ی فقه، شماره‌ی ۱۰، ۱۳۷۵، ص ۱۹۸- مقاله «حکم کشتن قربانی خارج از منا» از: احمد عابدینی.

۵- الدروس، شهید اول، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۷. ق، ج ۱، ص ۴۲۰. و شرح اللمعه، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۵، ج ۱، ص

۲۹۶

۶- کنز العرفان، فاضل مقداد، مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۳۱۳

۷- ر. ک. به: جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱. م، ج ۱۹، ص ۱۶۱

۸- زبده البیان فی براهین احکام القرآن، محقق اردبیلی، انتشارات مؤمنین، ۱۳۷۸، ص ۳۰۰

۹- کفایه الفقیه کفایه الأحکام، مولی محمد باقر سبزواری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳. ق. ج ۱، ص ۳۵۲

۱۰- منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، به تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۴۴، ج ۶، صص ۱۵۸ و

۱۵۹

۱۱- مسالك الأفهام، فاضل جواد کاظمی، تعلیق محمد باقر شریف زاده، مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۸۷. ق. ج ۲، ص ۱۲۵

۱۲- تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، ترجمه‌ی سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲۸، ص

۲۴۴

۱۳- فقه تطبیقی، ۲۴۴

ص: ۹۳

(سهمی برای خوردن صاحب قربانی و دو سهم دیگر برای صدقه دادن و هدیه کردن) را احتیاط واجب می‌دانند و برای حل مشکل امروزی، لازم می‌شمارند که از فقیر نیابت در تصرف ذبیحه گرفته شود. (۱)

یعنی بر اساس فتوای آنان، خوردن و خوراندن از گوشت قربانی واجب می‌باشد.

حضرات آیات سید علی سیستانی، ناصر مکارم شیرازی و سید موسی شیرازی تنها جدا کردن و دادن سهم فقیر را واجب می‌دانند. (۲)

شهید مرتضی مطهری در یادداشت‌های خود نوشته است: [در قربانی باید] هدف اصلی اطعام و انفاق باشد؛ همان طور که در سایر کفارات هست ... و مصداق و اطعموا البائس الفقیر شود. (۳)

شهید دکتر بهشتی می‌نویسد: گوسفندی را که قربانی می‌کنید، اگر می‌دانید که زیر آوار و خاک مسلخ خواهد رفت، این را قربانی حساب نکنید ... این اصلاً نمی‌تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور در بیاید، و اصلاً این مصداق قربانی نیست. (۴)

آیت الله جوادی آملی اینگونه نقل می‌کند که ممکن است یکی از دلایل آن [قربانی] بهره‌مندی گرسنگان و محرومان از گوشت قربانی باشد، اگرچه در این زمان آنان که آیات الهی را به اسارت گرفته‌اند، نه خود استفاده مطلوب از این سنت الهی می‌کنند و نه به دیگران اجازه اداره و بهره‌برداری صحیح از این برنامه جامع و سودمند را می‌دهند. (۵)

آیت الله ناصر مکارم شیرازی بر این باور است که: لزوم ذبح در محلی است که می‌توان گوشت قربانی را به مصرف شرعی رساند. (۶)

در تفسیر نمونه آمده است: مسلمانان مجاز نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منا بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاک دفن کنند و وجوب قربانی برای حج، دلیل بر چنین عملی نمی‌تواند باشد؛ بلکه اگر نیازمندی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند، باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند. (۷)

تفسیر احسن الحدیث هم می‌نویسد: ظهور فُكُلُوا و اطعموا ... حاکی است که خوردن و اطعام گوشت قربانی واجب است. (۸)

فلسفه قربانی

چنانکه پیش‌تر گفتیم، دیدگاهی بر این باور است که: «قربانی در حج تمتع برای خوردن و اطعام تشریح نشده، بلکه نفس کشتن آن به قصد یکی از اعمال حج و به عنوان شعائر الهی واجب گردیده است ... باید دقت شود که پاره‌ای از شبهات موجب نشود عظمت، احترام و بهای این شعائر الهی ضایع و کم‌رنگ [شده] و بی‌ارزش تلقی [شود]. (۹) شبهه اسراف و تبذیر نیز به قربانی بی‌وجه است؛ زیرا قربانی در آنجا برای اکل و اطعام جعل نشده، تا اگر مصرف نشد، اسراف شود ... اصل کشتن قربانی است!» (۱۰)

به عبارت دیگر: «قربانی دائر مدار حکمت آن نیست و حتی تعظیم شعائر الهی در قربانی، بستگی به برآوردن نیاز تهی‌دستان ندارد؛ بلکه مسائل و اسرار دیگری وجود دارد که ما به پاره‌ای از آن‌ها آگاهی داریم. از جمله: برگزار کردن با شکوه و عظمت مناسک حج در روزهای مشخص و در مکان‌های ویژه و سر بریدن و نحر کردن هزاران دام برای رضای دوست، و گذشتن از مال دنیا در راه او و خودسازی و پالایش درون!» (۱۱)

در مقابل، دیدگاه دیگری این باور را نادرست خوانده و بر آن به دیده تردید نگریسته است.

شهید مطهری از نخستین کسانی است که وقتی با مسأله وضعیت نابسامان قربانی در منا روبه‌رو می‌شود، این پرسش در ذهنش پدید می‌آید که: «آیا قربانی رمز چه کاری است؟ فقط به خاطر کمک به اهل حرم است که می‌فرماید: و اطعموا البائس الفقیر، یا و اطعموا القانع و المَعْتَر ...، ی رمز کشتن نفس حیوانی است، یا چیز دیگر؟» (۱۲)

ذهن نقاد و پویای فقهی آن استاد شهید، او را به یافتن پاسخ و مطالعه و تفکر در این موضوع نموده و یادداشت وار می‌نویسد:

«در حج دو مسأله است که از مشکلات و بلکه به نظر بعضی، از نقاط ضعف حج شمرده می‌شود: قربانی و تعظیم سنگ و غیره. از نظر اول، این عمل یک ظلم و آزار است و نمی‌تواند مقرب باشد و از قضا اسم قربانی به آن داده‌اند. آیا می‌توان کسی را شکنجه کرد به قصد قربت؟»

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

۱- به مناسک حج آیات عظام مذکور مراجعه فرماید.

۲- همان.

۳- یادداشت‌های استاد مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۵۴۲

۴- حج در قرآن، شهید بهشتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۹۰

۵- صهبای حج، عبد الله جوادی آملی، مرکز نشر اسرا، قم، ۱۳۷۷، ۴۶۲

۶- ر. ک. به: سایت اینترنتی سازمان حج و زیارت جمهوری اسلامی ایران.

۷- تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱۴، ص ۸۳

۸- تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۰، ج ۷، ص ۴۴

۹- قربانی در کشتارگاه‌های فعلی منا، علی عطایی اصفهانی، مطبوعاتی امیر، بی‌تا، ص ۱۰

۱۰- همان، ص ۱۱ با تقدیم و تأخیر.

۱۱- مجله فقه، شماره ۱۰، سال ۱۳۷۵، ص ۱۱۳- مقاله حج و قربانی در منا- از: حبیب الله احمدی.

۱۲- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۶، ص ۵۲۳

ص: ۹۴

قطع نظر از آزار و اذیت، چه رابطه‌ای میان رضای خدا و ریختن خون یک حیوان است؟ مگر خداوند- العیاذ بالله- خون خوار است و از این که ببیند خون حیوانی ریخته می‌شود مسرور و خوشحال می‌شود؟! بعلاوه، چنانکه گفتیم، ظلم و آزار و تعذیب است و مبعّد است.

ایراد دیگر به قربانی این است که یادگار توخّش است. در قدیم، در ادیان وثنی و بت پرستی، مذبح‌هایی بوده است و مردم برای رضای بت‌ها قربانی می‌کردند و خیال می‌کردند آن بت‌ها از آن گوشت‌ها استفاده می‌کنند و ظاهراً گوشت‌های آن حیوانات را نمی‌خوردند و لااقل خون آن‌ها را که برای خودشان خوراکی بوده به سر و صورت بت‌ها می‌مالیده‌اند.

امّا جواب: راجع به این قسمت که چه فایده‌ای بر ریختن خون مترتب می‌شود، این در صورتی صحیح است که هدف از قربانی کفّارات (که اختصاصاً در باب حج، همه از نوع گوسفند یا شتر کشتن است الا نادراً) فقط ریختن خون باشد. دلیلی ندارد که صرف ریختن خون مقرب باشد؛ زیرا عملی مقرب است که رضای خدا در آن باشد؛ و رضای خدا در این است که انسان به کمال فردی و اجتماعی خود برسد. صّرف ریختن خون نه به کمال فردی انسان کمک می‌کند و نه به کمال اجتماعی او. ولی اگر هدف اصلی طعام و انفاق باشد، همان طوری که در سایر کفّارات هست (و البته اطعام و انفاقی است دسته جمعی و به صورت خاص؛ یعنی به صورت اطعام گوشت و اینکه هر انسانی یک حیوانی را بکشد و مصداق و اطعموا البائس الفقیّر واقع شود) آن ایراد وارد نیست. و البته این نکته هست و آن این که منافات ندارد که ضمناً این عمل دسته جمعی، احیا و زنده کردن خاطره‌ای از قهرمان توحید، حضرت ابراهیم باشد- به او امر شد، عزیز و نور چشم خود را در راه خدا قربانی کند و فدا نماید؛ و او حاضر شد. بعد به او گفته شد: مقصود فقط تسلیم بود. گوسفندی به جای فرزند قربانی کن. این گوسفند فدا کردن تجدید آن خاطره است و تعظیم آن قهرمان است.

ولی همان طوری که در حدیث نبوی فرمود: «

إِنَّمَا جُعِلَ الْأَضْحَى لِشَيْعٍ مَسَاكِينُكُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَأَطْعِمُوهُمْ

؛ (۱) «همانا خداوند، قربانی را برای سیر شدن مستمندانتان از گوشت قرار داده است؛ پس آنها را اطعام کنید!» (۲)

شهید مطهری، بدین گونه کسانی را که باور دارند: «اصل، کشتن قربانی است» مورد تخطئه قرار داده و موضوع را تبیین کرده و پاسخ می‌گوید. بنا به دیدگاه ایشان، در قربانی، اصل بر اطعام و احسان است؛ هر چند که یادآور خاطره فداکاری ابراهیمی نیز می‌باشد.

آری! حضرت امام محمّد باقر (ع) و حضرت امام جعفر صادق (ع) هم در فرمایش خود، تناسبی در میان خون ریزی و اطعام قائل شده‌اند؛ زیرا می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَإِرَاقَةَ الدَّمَاءِ».

(۳)

«خداوند متعال، غذا دادن به هموعان و خون ریختن (قربانی کردن برای خوراندن به نیازمندان) را دوست می‌دارد.» شهید بهشتی هم در این زمینه، دیدگاهی همسان با دیدگاه شهید مطهری دارد. ایشان در کتاب «حجّ در قرآن» اینگونه می‌نگارد: «یکی از عواملی که در این سال‌ها در حج بگو مگو ایجاد کرده و به آبرومندی و درخشندگی حج لطمه زده، مسأله قربانی است. اصل مسأله قربانی و تشریح قربانی، بسیار جالب است؛ [اما] الآن منظره قربانگاه و کاری که آنجا انجام می‌گیرد، نه تنها این آبرو و این خصلت عالی و برجسته را به ما نمی‌دهد، بلکه نوعی تبذیر و دور ریختن مال به صورتی بیجاست؛ و منعکس کننده چنین حالتی

است. (۴)

... چطور انسان می‌تواند با این عمل تقرب الی الله کند؟ قربانی یعنی انسان با این کار تقرب الی الله شود. می‌خواهد به خدا نزدیک بشود. مگر خدا دستور تذبذب به ما می‌دهد؟ مگر ما با گناه می‌توانیم به خدا نزدیک بشویم؟ گفتند: این گناه نیست؛ برای این که این را در راه خدا می‌کشد. گفتیم: این چه در راه خدا کشتنی است؟ به طور کلی در آن موقع نظر من این بود و همچنین تا به حال با مطالعات بعدی هم، نظر من این است که: اگر یک حاجی، گوسفندی را می‌کشد که زیر خاک می‌رود، اصلاً قربانی حساب نکند؛ و قربانی اش را انجام نداده است.

... به هر حال، شاید با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسید که در این شرایط شاید بشود گوسفندی به نیابت، در خارج از منا هم ذبح گردد. (۵)

البته برحجاج مکه و حرم اصلاً قربانی واجب نیست ... حجّاجی که از بیرون مواقیت حرم می‌آیند قربانی می‌کنند. تازه اگر کسی (توان مالی) نداشته باشد، به جای قربانی، ده روز، روزه می‌گیرد. (۶) ... بنا بر این، قربانی عملاً بر همه واجب نیست و همه قربانی نمی‌کنند. (۷)

... این در روایات ما هست، تا کسانی که (امکانات) دارند و قربانی می‌کنند، از همان گوشت بخورند و (همین طور)، آنهایی هم که ندارند. همه برادران و خواهران مسلمان بر سر یک سفره بنشینند و عملاً از یک غذا برخوردار شوند. این اساس قربانی است. (۸)

کسانی که غیر از این می‌اندیشند و در اجماع با فقیهان دیرینی که وضعیت امروزین منا برای آنان محسوس نبوده است، متوقف می‌مانند؛ جای بسی درنگ و تأمل دارد! زیرا به قول شهید بهشتی: «فقه باید فقهی متحرک باشد؛ نه فقهی جامد. باید فقهی باشد که بتواند بر

۱- علل الشرایع، شیخ صدوق، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵. ق. ص ۴۳۷

۲- یادداشت‌های استاد مطهری، ص ۵۴۰-۵۴۲

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، صص ۳۷۴ و ۵۳۶

۴- حج در قرآن، ص ۸۳

۵- همان، ۹۱

۶- همان، ۸۷

۷- همان، ۸۸

۸- همان، ۸۴

ص: ۹۵

اساس تطوّر و تحوّل و دگرگونی در شرایط زندگی اجتماعی، احکامی را که مطابق با اصول قرآن و اصول سنّت باشد و پاسخگوی نیازهای تطوّر یافته اجتماعی مردم مسلمان و مردم جهان باشد، بیان کند.» (۱)

کسانی که حکمت قربانی را تنها تسلیم محض در برابر خدا معنا می‌کنند و جز خون‌ریزی به نام خدا و رها کردن گوشت قربانی به امان خدا تکلیفی نمی‌شناسند، چه برداشتی از این آیه قرآنی که در مبارزه با چنین دیدگاهی نازل شده است، دارند:

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى. (۲)

«گوشت و خون قربانی به خدا نمی‌رسد، بلکه پرهیزگاری شما (که در اثر قربانی کردن و اطعام آن از خود نشان می‌دهید) به او می‌رسد.»

قرآن، یکی از فلسفه‌های حج را مشاهده منافع اقتصادی در حج معرفی می‌کند و خوردن و خوراندن از قربانی برای درماندگان و بینوایان را در قالب آن منافع مطرح می‌نماید:

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ. (۳)

کدام عقل سلیمی دیدن اتلاف چهارپایانی را که میلیونها دلار و ریال هزینه تولید و پرورش آنان گردیده و هزاران هکتار مراتع کشورهای اسلامی زیر پای آنان تخریب شده است، «مشاهده منافع» می‌خواند و کدام فقیهی می‌تواند نشان دهد که در یک سوره

قرآن برای موضوعی دو بار دستور اکید برسد و همچنان بوی استحباب از آن استشمام شود؟ در حالی که بیشتر اصولیان بر آنند که: «صیغه امر تنها حقیقت در وجوب است» (۴)؛ و چگونه می‌شود که برخی، در یک عبارت دستوری دو جمله‌ای همسان، از جمله اول

استنباط مستحب و از جمله دوم استنباط واجب می‌کنند؟ در حالی که نه دلیل قرآنی و روایی و نه دلیل عقلی بر آن متصوّر است: فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ وَ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ.

بعضی می‌گویند: در قرآن هر جا عبارت «کُلُوا» آمده، افاده استحباب می‌کند! (۵) به خیال آنان خوردن و آشامیدن امری دلبخواه است که اگر کسی نخواست می‌تواند نخورد و نیاشامد! مگر نه این است که حیات انسان به خوردن بستگی دارد و از اهمّ واجبات

انسانی خوردن و آشامیدن در حد لازم است تا بقا و دوام داشته باشد؟ نخوردن یعنی تحلیل قوای انسانی و هلاکت نفس و خودکشی، که این از گناهان کبیره است.

وانگهی، اگر فعل امر (کُلُوا) در قرآن، استحباب را برساند، به تبع آن از «لَمَّا تَأْكُلُوا» هم باید برداشت کراهت شود. همچنین از لَمَّا تَأْكُلُوا الرِّبَا (۶)؛ وَ لَمَّا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ (۷)؛ وَ لَمَّا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۸) و ... امّا چنین نیست و چنین نیز

نخواهد بود.

خداوند بی‌نیاز از همه چیز، در جعل احکام مادی جز دوام و بقای مناسبات اجتماعی و خیر و صلاح مردم، حکمتی منظور نداشته است. اگر قرضی از مردم خواسته؛ وَ أَفْرَضُوا اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا (۹)، برای مردم خواسته است؛ اگر دستور انفاق در راه خدا داده؛ وَ

أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۱۰)، برای گردش امور در میان مردم است؛ اگر فرمان کمک به خدا داده؛ كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ (۱۱)، کمک برای استقرار عدالت و آزادی در میان مردم بوده است و همان گونه، اگر قربانی خواسته، برای بهره‌مندی مردم، به ویژه فقیران آنان از

مقداری پروتئین در مناسبت‌های مختلف اسلامی و اجتماعی می‌باشد.

امّا بدیهی است که موضوعیت این احکام به چگونگی زمان و مکان ویژه خود بستگی دارد؛ مثلاً انفاق زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که انسان چیزی برای انفاق داشته باشد و مستحقّی هم برای گرفتن آن یافته شود. و نیز قرض دادن هنگامی موضوعیت می‌یابد که انسان خود پولی یا کالایی داشته باشد و نیازمندی هم بدان موجود بوده، و شرایط قرض گرفتن و پس دادن را قبول داشته

باشد.

به این ترتیب وجود «حکم»، متوقف بر وجود «موضوع» بوده و خود سبب ایجاد متعلق است و مکلف را به جانب انجام متعلق می‌خواند. (۱۲)

هر مقدمه‌ای که در تحقق و به وجود آمدن موضوع، دخالت داشته، حکم، بستگی به آن دارد و قبل از تحقق آن، مقدمه ایجاد نمی‌شود.

بنا بر این، قربانی در حج تمتع، واجب است؛ اما وجوب آن بستگی به امکان خوردن و اطعام به فقیران دارد.

۱- همان، ۸۸

۲- الحج، ۳۷

۳- همان، ۲۸

۴- معالم الدین، شیخ حسن بن الشهید الثانی، ترجمه علی شیروانی، دارالفکر، قم، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۰۹

۵- نگا: منهج الصادقین، ج ۶، پاورقی ص ۱۵۸- از: میرزا ابوالحسن شعرانی.

۶- آل عمران ۳، ۱۳۰

۷- النساء ۴، ۲۹

۸- الانعام ۶، ۱۲۱

۹- المزمّل ۷۳، ۲۰

۱۰- البقره ۲، ۱۹۵

۱۱- الصفّ ۶۱، ۱۴

۱۲- علم اصول، سید محمد باقر صدر، ترجمه‌ی نصرالله حکمت، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۲۲

ص: ۹۶

مصلح و مفسد، مبنای گزاره‌های شرعی:

از نقایص کتاب‌های تئوری پرداز، دوری و جدایی آن‌ها از حوزه عمل و کارکرد است. «احتیاطگرایی»، «باستان‌زدگی اجتهادی» و تردید در یافته‌های عقلی، راه ورود تئوری بر وادی عمل را بسته است.

از سویی در نوشته‌های فقهای اصولی می‌خوانیم: احکام بر پایه مصلح و مفسد مکلفان وضع شده است و هیچ حکمی بدون در نظر گرفتن «مصلحت» و «مفسده»، تشریح نگردیده است؛ (۱) از سوی دیگر شنیده می‌شود که اصول دانان و اصول خوانان دیگری می‌گویند: «عقول بشری از فهم احکام عاجز است». گاه در مواردی هم که در بیان شرع از فلسفه احکام سخنی نرفته، در چارچوب اجماع با قدیمیان - خارج از علت‌ها و فلسفه‌های گفته شده - گام برداشته و فتوا صادر کرده‌اند.

اما حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید:

«أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُحَلِّ شَيْئاً وَ لَمْ يُحَرِّمْهُ لِعَلَّهُ أَكْثَرَ مِنَ التَّعَبُّدِ لِعِبَادِهِ بِذَلِكَ قَدْ ضَلَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ جَائِزاً...».

(۲)

«برخی از مسلمانان می‌پندارند که خداوند متعال، چیزی را حلال و حرام نکرده مگر به دلیل پرستش بی‌چون و چرا! کسی که چنین بگوید، به گمراهی بسیار دوری گرفتار شده و آشکارا زیانکار گردیده است؛ زیرا اگر این‌گونه بود، جا داشت که بندگانش را در حلال کردن آنچه حرام است و در حرام کردن آنچه حلال است، همچنان به پرستش بی‌چون و چرا وادار نماید؛ بدین‌گونه که دستور دهد: نماز، روزه و خیرات را رها کنند؛ خدا و پیامبران و کتاب‌هایشان را انکار نمایند و زنا، دزدی، محارم و چیزهایی مانند این‌ها را که موجب فساد و نابودی انسان‌هاست حلال بشمارند؛ زیرا که در حلال و حرام، دلیلی جز بندگی بی‌چون و چرا وجود ندارد! پس آن‌گونه که خدای متعال این سخن را باطل می‌شمارد، ما هم اعتقاد داریم که هرچه را خداوند حلال فرموده، صلاح و دوام مردم در آن بوده و مردم بدان نیاز دارند و هرچه را که حرام اعلام نموده، مردم نیازی بدان نداشته و موجب فساد و تباهی آنان است!»

شهید صدر می‌گوید: «کار تحقیق مسائل فقهی از واقعیت‌های عینی آغاز می‌شود؛ منتها نه به آن محدودیت‌هایی که در زمان شیخ طوسی و محقق حلّی - اعلی الله مقامهما - بود؛ زیرا واقعیت‌های زندگی آنان فقط می‌توانست نیازهای زمان خود آنان را کفایت کند و برای زمان ما مسائل آن زمان کافی نیست.» (۳)

آری! مصلح و مفسد حکمی در هزار سال قبل، لزوماً مصلح و مفسد همان حکم در امروز شناخته نمی‌شود. گذشت زمان، چه بسا موضوع حکمی را به کلی زیر و رو نموده باشد. این عقل است که تغییر در موضوع را کشف و مطابق آن حکم صادر می‌کند؛ «كُلِّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ».

اگر بنا به پنداری، عقول بشری از فهم احکام عاجز باشد، آن‌گاه، اجتهاد، فلسفه خود را باید باخته باشد! چه، ساختار دستگاه اجتهاد و گشودگی باب اجتهاد، مبتنی بر تفکر و تفهّم و تفهّم در نصوص دینی است که جز با ادراکات عقلی، دسترسی به سلسله ارتباطات آن‌ها ممکن نمی‌باشد. (۴) اصل و اساس علم، عقل است. (۵) دانش، جز با مرکب عقل، ره به جایی نمی‌برد. (۶) علمی که عقل همراهی‌اش نکند، سر از گمراهی در می‌آورد. (۷) عقل، مصلحت سنج و مفسد یاب فرآیندهای دینی است. (۸)

شهید مطهری، در رویارویی با دیدگاهی که احکام را خارج از دریافت عقل بشری می‌پندارد، چنین می‌گوید:

«عقل در فقه اسلامی، هم می‌تواند خود اکتشاف کننده یک قانون باشد و هم می‌تواند قانونی را تقیید و تحدید کند و یا آن را تعمیم دهد. و هم می‌تواند در استنباط از سایر منابع و مدارک مددکار خوبی باشد.»

حقّ دخالت عقل از آنجا پیدا شده که مقرّرات اسلامی با واقعیت زندگی سر و کار دارد. اسلام برای تعلیمات خود، رمزهای مجهول و لاینحلّ آسمانی قابل نشده است. (۹)

احکام، بر مبنای مصالح و مفاسد «نفس الأمریه» است؛ بر مبنای مصالح و مفاسد واقعی است و به همین دلیل در سیستم قانونگذاری اسلام، راهی برای عقل باز شده است؛ یعنی همین که جعل احکامش بر اساس مصالح و مفاسد واقعی و نفس الأمری است، وسیله شده که در اصل سیستم قانونگذاری، راه برای عقل وجود داشته باشد. آن گاه عقل می گوید: خود اسلام گفته: احکام من مافوق عقل نیست و عقلانی است ... بنا بر این اگر در یک جا حکمی را به طور عام ذکر کرد، بر مبنای فلسفه‌ای و ما آن فلسفه را کشف کردیم و بعد دیدیم مواردی هست که آن فلسفه استثنا می خورد، و لو این که در متن اسلام استثنایش نیامده است، عقل حق دارد خودش این استثنا را بیان کند. (۱۰)

در اسلام، تسلیم کور کورانه نیست؛ تسلیمی که ضد عقل باشد نیست. (۱۱)

- ۱- «الشرع معلّل بالمصالح...»- قواعد فقه، شهید ثانی، ص ۹۸. - و «إِنَّ أفعالَ الله تعالى معلّله بالأغراض و إنّ الغرض يستحيل كونه قبيحاً و أنّه يستحيل عوده إليه ثبت كونه لغرض يعود إلى المكلف»-. القواعد و الفوائد، ص ۴
- ۲- علل الشرايع، شيخ صدوق، دار احياء التراث العربی، نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۵۹۲
- ۳- سنّت‌های تاریخ در قرآن، سید محمد باقر صدر، ترجمه سید جمال موسوی، بدر، تهران، ص ۱۳
- ۴- حضرت علی ع: بالعقل يُستخرج غور الحكمة-- تصنيف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، تحقیق مصطفی درایتی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۳۶۶ ش، ص ۵۲
- ۵- العقل اصل العلم- همان، ص ۵۳
- ۶- العقل مرکب العلم- همان.
- ۷- کلّ علم لا يؤیّده العقل مضلّة- همان.
- ۸- الدّین لا یصلحه الا العقل- همان، ص ۵۰
- ۹- ختم نبوت، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قطع جیبی، بی تا، ص ۴۹
- ۱۰- اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۸
- ۱۱- همان، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۴۷

ص: ۹۷

اسلام، کوچک‌ترین ضرری را که از همسایه‌ای به همسایه دیگر می‌رسد، برنتابیده و برابر با عقل و عرف، دستور جلوگیری از آن را صادر می‌کند.

«چیز دیگری که به مقررات اسلامی خاصیت انعطاف و تحرک و انطباق بخشیده و آن را جاوید نگه می‌دارد، وجود یک سلسله قواعد کنترل کننده است که در متن مقررات اسلامی قرار گرفته است. فقها نام بسیار زیبایی روی آن نهاده، آن‌ها را قواعد «حاکمه» می‌نامند؛ یعنی قواعدی که بر سراسر احکام و مقررات اسلامی تسلط دارد و بر همه آن‌ها حکومت می‌کند. این قواعد مانند یک عده بازرس عالی، احکام و مقررات را تحت نظر قرار می‌دهد و آن‌ها را کنترل می‌کند. قاعده «لاضرر» از این دسته است. در حقیقت، اسلام برای این قواعد حق «وتو» قائل شده است. این قواعد نیز داستان جالب و مفصلی دارد.» (۱)

حال با این قواعد فقهی، آیا اتلاف اموال مسلمین از کدام مصلحت و از کدام عقل و منطق اسلامی تبعیت می‌کرده است؟ و اگر کشتار بدون استفاده هزاران چهارپا در مراسم حج - که برابر با فرموده قرآن و روایات، برای خوردن و خوراندن جعل شده است - ضرر و زیان نبود، پس چه بود؟

پیشوای اول شیعیان، آن‌گاه که نامه کارگزاران خود را اندکی تعارف آمیز و طولانی می‌بیند، فریاد برمی‌آورد که اسراف در نامه‌نگاری هرگز! زیرا اموال مسلمین، تاب و تحمل چنین زبانی را ندارد. (۲) حال اگر آن امام همام در جامعه حضور داشت و شاهد چنین وضعیتی در منا بود، چه فریادی برمی‌آورد؟

روایات و اقتضای زمان در مسأله حج

نگاهی به روایت‌های قربانی در حج، نشان می‌دهد که پیشوایان اسلام، برابر با پدیده‌های زمانی و مکانی، حکم کرده و چه بسا که خود نیز بر پایه آن عمل نموده‌اند. نه تنها حکم قربانی حج، متأثر از وضعیت مکلفی است که در آن قرار گرفته، بلکه همه احکام اسلام نیز دارای چنین خصوصیتی است. واجبات، بنا به چگونگی کاربرد آن، گاه واجب عینی است، گاه واجب کفایی است؛ گاه تخفیف می‌خورد، و گاه هم ساقط می‌شود. اینک روایت‌ها را توجه فرمایید.

۱.

«خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ - عَامَ الْحَدِيثِ يُرِيدُ زِيَارَةَ الْبَيْتِ لَا يُرِيدُ قِتَالًا وَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ سَبْعِينَ بَدَنَةً، وَكَانَ النَّاسُ سَمِعَ مَائَةَ رَجُلٍ، فَكَانَتْ كُلُّ بَدَنَةٍ عَنْ عَشْرَةِ نَفَرٍ وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فِيمَا بَلَغَنِي، يَقُولُ كُنَّا أَصْحَابَ الْحَدِيثِ أَرْبَعِ عَشْرَةَ مَائَةً ... فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ الصَّلْحِ قَدِمَ إِلَى هَيْدِيهِ فَنَحَرَهُ ثُمَّ جَلَسَ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَكَانَ الْبَدْيَ حَلَقَهُ فِيمَا بَلَغَنِي، فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خِرَاشَ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ الْفَضْلِ الْخَزَاعِي؛ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ نَحَرَ وَحَلَقَ تَوَاثَبُوا يَنْحَرُونَ وَيَحْلِقُونَ ...»

(۳)

«پیامبر خدا (ع) در سال حدیبیه، به قصد زیارت خانه خدا - نه برای جنگ - با هفتاد قربانی شتر و هفتصد نفر حرکت کردند، هر شتر برای ده نفر پیش‌بینی شده بود. جابر بن عبدالله، تعداد همراهان پیامبر را در این سفر ۱۴۰۰ نفر اعلام کرده است. هنگامی که ماجرای صلح پیش آمد [و پیامبر موفق به زیارت کعبه نشد] قربانی خود را - در حدیبیه - نحر کرد و تقصیر نمود و از احرام بیرون آمد. سپس همراهان هم از ایشان پیروی کردند ...»

نکاتی که در این روایت حایز اهمیت است، عبارت‌اند از:

۱- ۱) با توجه به زمان مسافرت حج که در ماه ذی قعدة بوده است (۴) و بیان «هدی» در روایت، معلوم می‌شود که پیامبر اسلام به قصد حج تمتع از مدینه خارج شده بود.

۲- ۱) برای هر ده نفر یک قربانی شتر پیش‌بینی شده بود.

۳-۱) قربانی‌های همراهان پیامبر از طریق حکومت اسلامی و بیت المال مسلمین تهیه شده بود و با مسؤلیت «ناحیه بن جندب» نگاهبانی و به سوی مکه انتقال می‌یافت. (۵)

۲. «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ حَبْسِ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ بِمَنِيٍّ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ الْيَوْمَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) إِنَّمَا نَهَى عَنْ ذَلِكَ أَوَّلًا لِأَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَوْمِنَا مَجْهُودِينَ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا بَأْسَ». (۶)

«جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق (ع) درباره نگهداری گوشت قربانی در منا بیش از سه روز، پرسیدم. حضرت فرمود: امروز مانعی ندارد. البته پیامبر خدا (ع) به آن اجازه نمی‌دادند، برای این که مردم در آن روز نیازمند بودند، اما امروز چنین نیست، از این رو اشکال ندارد.»

۱- ختم نبوت، ص ۵۴

۲- میزان الحکمه، محمدی ری‌شهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲، ج ۹، ص ۳۰۸- «... إِيَّاكُمْ وَالْإِكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ».

۳- سیره ابن هشام، تحقیق مصطفی سقا ابراهیم الیاری عبد الحفیظ شلبی، مصر، ۱۳۵۵. ق، افسست انتشارات ایران، ۱۳۶۳. ش، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳- و روضه کافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۲۲- این کتاب، همراهان پیامبر را ۱۷۰۰ نفر آورده است.

۴- تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، ص ۴۵۸

۵- مغازی، محمد بن عمر واقدی، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳۵

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۹- و- علل الشرایع، شیخ صدوق، دار احیاء التراث العربی، نجف، ۱۳۸۵. ه-، ص ۱۵۱

ص: ۹۸

۳. وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «كُنَّا نَنْهَى عَنْ إِخْرَاجِ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ بَعِيدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِقَلَّةِ اللَّحْمِ وَكَثْرَةِ النَّاسِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ اللَّحْمُ وَقَلَّ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ».

(۱)

«ما در پیش، از بیرون بردن گوشت قربانی [از منا] باز می‌داشتیم؛ زیرا گوشت کم و مردم زیاد بودند؛ اما امروز گوشت زیاد و مردم کم هستند؛ از این رو خارج کردن آن از منا اشکالی ندارد.»

۴. عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: «عَزَّتِ الْيَدُنُ سِنَّةَ بِنَمِي حَتَّى بَلَغَتِ الْبَدَنَةَ مِائَةَ دِينَارٍ فَسَيَّلَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ اشْتَرِكُوا فِيهَا قَالَ قُلْتُ كَمْ قَالَ مَا خَفَّ هُوَ أَفْضَلُ قُلْتُ عَنْ كَمْ تُجْزِي قَالَ عَنْ سَبْعِينَ».

(۲)

«حمران می‌گوید: در یکی از سال‌ها، قربانی شتر در منا کمیاب شد و قیمت آن به صد دینار رسید. تکلیف کار از حضرت امام باقر (ع) پرسیده شد؛ فرمود: شریک شوید. پرسیدند: چند نفر شریک شویم؟ فرمود: هر چه کمتر، بهتر. باز پرسیدند که از چند نفر کفایت می‌کند؟ فرمود: از هفتاد نفر.»

۵. «عَنْ زَيْدِ بْنِ جَهْمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مُتَمَتِّعٌ لَمْ يَجِدْ هَيْدِيًا فَقَالَ أَمَا كَانَ مَعَهُ دِرْهَمٌ يَأْتِي بِهِ قَوْمُهُ فَيَقُولُ: أَشْرِكُونِي بِهِدَا الدَّرْهَمِ».

«زید بن جهم می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: حج تمتع گزاری، قربانی پیدا نمی‌کند [چه بکند؟] فرمود: آیا درهمی ندارد که به همراهانش دهد تا او را هم شریک نمایند؟»

۶. عَنْ سَوَادَةَ الْقَطَّانِ وَعَلِيِّ بْنِ أَشِيَّاطٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع)، قَالَا: قُلْنَا لَهُ: جُعِلْنَا فِتْدَاكَ عَزَّتِ الْأَضَاحِيُّ عَلَيْنَا بِمَكَّةَ، أَفِيَجْزِي اثْنَيْنِ أَنْ يَشْتَرِكَا فِي شَاةٍ؟ فَقَالَ نَعَمْ وَعَنْ سَبْعِينَ» (۳).

«راویان مزبور می‌گویند: به حضرت امام رضا (ع) گفتم: قربانت شویم، اگر قربانی در منا برای ما کمیاب شد، آیا جایز است که دو نفر، یک گوسفند را قربانی کنند؟ فرمود: بلی و از هفتاد نفر هم کفایت می‌کند.»

۷. «عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عَلِيٍّ أَوْ حَظِيْفَةَ أَنْ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَشْرَكَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فِي هَيْدِيِهِمُ، الْبَقْرَةَ عَنْ سَبْعَةٍ».

(۴)

«مغیره بن حرب از علی (ع) یا حدیفه، نقل می‌کند که: همانا پیامبر (ص) در قربانی واجب مسلمانان آنان را شرکت داد؛ هر یک گاو را برای هفت نفر.»

۸. قال جابر - رضی الله عنه - : حججنا مع رسول الله - صلى الله عليه وآله] و سلم - فنحرننا البعير عن سبعة، والبقرة عن سبعة.

(۵)

- جابر می‌گوید: با پیامبر خدا (ع) حج کردیم، در حالی که یک شتر را برای هفت نفر و گاو را نیز برای هفت نفر قربانی کردیم.

۹. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فِي عَيْتِهِ ثِيَابٌ لَهُ يَبِيعُ مِنْ ثِيَابِهِ وَيَشْتَرِي هَيْدِيَهُ قَالَ لَا هَيْدَا يَتَرَيَنَّ بِهِ الْمُؤْمِنُ يَصُومُ وَلَا يَأْخُذُ شَيْئًا مِنْ ثِيَابِهِ».

(۶)

«(راوی گوید) از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: مردی حج تمتع می‌گزارد و در جامه‌دانش لباس‌هایی دارد؛ آیا باید لباسش را بفروشد و قربانی بخرد؟ فرمود: نه! مؤمن خود را با آن می‌آراید. روزه بگیرد و چیزی از لباس‌هایش را نفروشد.»

۱۰. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي مُتَمَتِّعٍ يَجِدُ الثَّمَنَ وَلَا يَجِدُ الْغَنَمَ، قَالَ: يُخْلَفُ الثَّمَنَ عِنْدَ بَعْضِ أَهْلِ مَكَّةَ وَيَأْمُرُ مَنْ يَشْتَرِي لَهُ وَيَذْبَحُ عَنْهُ وَهُوَ يُجْزَى عَنْهُ فَإِنْ مَضَى ذُو الْحِجَّةِ أُخِّرَ ذَلِكَ إِلَى قَابِلٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ.

(۷)

حضرت امام صادق (ع) در مورد حج گزاری که پول دارد، اما گوسفند نمی‌یابد، فرمود: پول گوسفند را به فرد امینی از اهل مکه بسپارد تا بخرد و ذبح کند و آن از قربانی کفایت می‌کند؛ پس اگر ماه ذی الحجه بگذرد، در ذی الحجه سال آینده اقدام نماید.

۱۱. عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ مُتَمَتِّعٍ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ، ثُمَّ أَصَابَ هَيْدِيًا يَوْمَ خَرَجَ مِنْ مَنِيٍّ؟ قَالَ: أَجْزَأُهَا صِيَامُهُ».

(۸)

«حماد بن عثمان می‌گوید: از امام صادق (ع) در باره حج گزاری پرسیدم که [به دلیل نیافتن قربانی] سه روز، روزه گرفته، سپس روز بیرون رفتن از منا قربانی می‌یابد؛ فرمود: روزه از آن کفایت می‌کند.»

۱- علل الشرایع، ۴۳۹

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۱۵-و- فروع کافی، شیخ کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۰۱

۳- استبصار، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۰. ق. ج ۲، ص ۲۶۷

۴- کنز العمال، حسام الدین هندی، تحقیق محمود عمر الدمیاطی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴. ق. ج ۵، ص ۹۰

۵- فقه السنه، ج ۱، ص ۷۵۲

۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۸

۷- منتقى الجمان، حسن بن الشهيد الثانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۰۳

۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۹

ص: ۱۰۲

خبرهای حج

طرح جدید و توسعه مسعی

به گزارش روزنامه المدینه، ریاست امور حرمین شریفین دستور گشایش طبقه سوم مسعی جدید را صادر کرد تا بیشترین تعداد از عمره گزاران بتوانند از آن استفاده کنند. این اقدام در زمانی صورت گرفت که عملیات توسعه بخش قدیم مسعی ادامه دارد. از سوی دیگر، عملیات توسعه محوطه شمالی حرم، به عمق ۳۸۰ متر، و احداث تونل‌های عابر پیاده، ایستگاه‌های خدماتی به مساحت ۳۰۰/۰۰۰ متر مربع در دست اجراست. مساحت کلی محوطه‌های شمالی بیش از ۴۰/۰۰۰ متر مربع می‌باشد و پروژه توسعه محوطه شمالی اطراف حرم شامل احداث تونل سوق الصغیر (از میدان شبیکه تا تونل‌های جدید السد) با هزینه‌ای بالغ بر ۶۵۰ میلیون ریال سعودی می‌باشد.

دلایل مشروعیت توسعه مسعی

به گزارش روزنامه عکاظ (مورخ ۱۴۲۹/۳/۲۹ ه. ق. مصادف با ۶ آوریل ۲۰۰۸ م.) تعداد قابل توجهی از دانشمندان، علما و متخصصان و کارشناسان زمین شناسی بر مشروع بودن توسعه مسعی در مسجدالحرام نظر دارند و بر آن صحه گذاشتند. دیدگاه آنان مستند به دلایل گوناگون؛ از جمله موارد زیر است:

۱. دلایل زمین شناسی؛ بنا به اظهارات دکتر محمدالنجیمی، رییس بخش مطالعات اسلامی دانشکده علوم امنیتی ملک فهد، این توسعه از محدوده مسعی خارج نبوده و از نظریات متخصصین و کارشناسان زمین شناسی در این خصوص استفاده کرده و آنان تأیید کرده‌اند که کوه صفا به مساحت ۳۲ متر و کوه مروه به مساحت ۲۵ متر از سمت شرق امتداد دارند، در حالی که توسعه به عرض ۲۰ متر بوده و در نتیجه در چهارچوب محدوده صفا و مروه می‌باشد.

۲. دکتر فنیسان با استناد به مراجعه گروهی از افراد خبره و مسن از اهالی مکه، از جمله برخی مجاورین و به گواهی دادگاه‌های شرعی سعودی و شهادت برخی در دادگاه‌ها، کوه صفا و مروه در گذشته بیش از عرض فعلی آن بوده و از جهت شرق امتداد بیشتری داشته است.

اظهارات دکتر احمد عمر بازمول در مورد توسعه مسعی

بنا به گزارش روزنامه المدینه، دکتر احمد عمر بازمول، عضو شورای تدریس دانشکده تربیت معلم مکه مکرمه، مطالبی در خصوص جواز سعی در توسعه جدید مسعی بیان کرده که نکات مهم آن عبارت است از:

* خداوند منان به سعی میان صفا و مروه دستور داده و «سعی» را مد نظر داشته است. وی عرض معینی برای آن قائل نشده و پیامبر خدا ۹ نیز چنین عرضی را معین نکرده‌اند.

* محمد بن ابراهیم آل الشیخ، مفتی اسبق و متوفای عربستان در کتاب خود با عنوان «فتاوی و رساله‌های محمد بن ابراهیم» (منتشر شده در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۳ ه. ش.) می‌نویسد:

آنچه در توسعه‌های جدید مسعی اضافه می‌شود، جزو مسعی به شمار می‌آید؛ زیرا مسعی در محدوده میان صفا و مروه داخل است. * آقای عبدالرحمان بن یحیی معلمی یمنی در رساله‌ای که می‌توان آن را «رساله‌ای در جواز توسعه مسعی» نامید، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هرچه بین صفا و مروه قرار دارد، مسعی است و هنگام اقتضای ضرورت می‌توان ساختمان‌ها و مغازه‌های برپا شده را از بین برد و به مسعی ملحق ساخت و در شرع مقدس هیچ‌گونه حدی برای مسعی تعیین نشده، مگر این که میان صفا و مروه باشد.

* بنا به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۰ آوریل ۲۰۰۸ م. دکتر سعید بن مسعد الثیتی، استاد دانشکده شریعت دانشگاه امّ القری و

مدرس مسجدالحرام، در خصوص توسعه سعی می گوید:

ص: ۱۰۳

«اینجانب شخصاً از شهردار مکه، دکتر اسامه البار در مورد توسعه جدید مسعی پرسیدم و او پاسخ داد: اظهارات افراد مسن در مورد حدود واقعی مسعی، در صورت جلساتی تنظیم شده و در شهرداری محفوظ است و طرح جدید توسعه، از محدوده آن خارج نشده است.»

* بنا به گزارش روزنامه پیش گفته دکتر عبدالله بن محمد امین شقیطی، استاد دانشگاه اسلامی در باره توسعه مسعی گفت: «اینجانب جزو کسانی هستم که طی دو مرحله متوالی برای توسعه جدید تلاش کرده‌ام و از آغاز، تلاش داشتم که علما و روحانیون، پیش از آغاز عملیات احداث مسعی جدید، نظر خود را اعلام نمایند.»

سخنان عبدالله بن منیع در باره توسعه مسعی بنا به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۴ آوریل ۲۰۰۸ م. شیخ عبدالله بن سلیمان بن منیع، عضو شورای علمای عربستان ضمن اشاره به آیه إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ ... می گوید:

«بر اساس این آیه، عرض مسعی همان تحقّق (محدوده میان صفا و مروه) است و علاوه بر آن، امتداد کوه‌های صفا و مروه، از سمت غرب به شرق است و توسعه جدید از لحاظ مکانی، از عرض دو کوه تجاوز نکرده و افراد خبره گواهی داده‌اند که امتداد کوه‌های صفا و مروه، از سمت مشرق حداقل ۲۰ متر بیشتر از اندازه متعارف قبلی است و در نتیجه توسعه جدید از محدوده عرض دو کوه خارج نشده است.»

دّهیش طی مقاله‌ای که در روزنامه المدینه، مورخ ۷ آوریل ۲۰۰۸ م. منتشر شد، به بیان دیدگاه‌های علما و فقهای سلف و فعال در خصوص جواز توسعه عرض مسعی پرداخته که مهمترین مطالب آن به شرح زیر است:

* تنها تعداد اندکی از علمای سلف به محدوده عرض مسعی اشاره داشتند که ازرقی و فاکهی از مورخان قرن سوم هجری جزو آنها است.

ابوالولید ازرقی عرض مسعی را ۳۵/۵ ذراع دانسته ولی ابو عبدالله محمد بن اسحاق فاکهی عرض آن را ۳۵ ذراع و ۱۲ انگشت دانسته است.

* ابن قدامه تنها به طول مسعی اشاره کرده، نه عرض آن.

* فقهای شافعی نیز چنین نظری دارند. امام نووی از شافعی و اصحابش نقل می‌کند:

«سعی جز در مورد موضع غیر مسعی جایز نبوده و کسی که پشت کوچه عطارین یا غیره سعی کند، سعی او صحت ندارد.» ابوعلی بندجی در کتاب خود؛ «الجامع» عنوان می‌کند که محل سعی، بطن وادی (دره) می‌باشد. شافعی در کتاب «القدیم» می‌نویسد: «اگر کسی در سعی منحرف شد اشکال ندارد ولی چنانچه وارد مسجد یا کوچه عطارین و یا غیره شد، سعی او صحیح نیست.» دارمی نیز چنین عقیده‌ای دارد.

شمس‌الدین رملی شافعی نیز در مورد دیدگاه‌های فقهای نسبت به حدود مسعی گفته است: «آنها در کلام خود عرض مسعی را معین نکرده‌اند و سکوتشان در این مورد ناشی از عدم نیاز به تعیین آن بود؛ زیرا آنچه که اعتبار دارد طی کردن مسافت بین صفا و مروه است.»

شیروانی در حاشیه خود بر کتاب «تحفه المحتاج فی شرح المنهاج» پس از اشاره به کلام شافعی، به نقل از عقبه اظهار می‌دارد: «ظاهراً برآورد کردن عرض مسعی به میزان ۳۵ ذرع یا غیر آن، از باب تقریب می‌باشد؛ زیرا در سنت شریف نبوی به آن اشاره نشده است.» حنفی‌ها نیز همین عقیده را دارند.

دهیش سپس به پیشینه توسعه مسعی اشاره کرده و آن را به چند مرحله تقسیم می‌کند.

* در سال ۱۳۷۴ ه. ق. کمیته‌ای برای بررسی و مطالعه در مورد وضعیت صفا و مروه تشکیل شد و مقرر گردید که منازل آل شیبی و محل الأغوات، که در مسیر سعی قرار داشت، به سعی افزوده شود. کمیته مطالعاتی متشکل از شیخ عبدالملک بن ابراهیم، شیخ عبدالله بن دهیش (پدر نویسنده مقاله) شیخ عبدالله الجاسر، سیدعلوی مالکی و شیخ یحیی امان بود و بر اساس نتیجه حاصله از مطالعات مزبور، ساختمان‌های واقع در مسیر جدید سعی تخریب شد.

* موضوع توسعه پیشین سعی، در سال ۱۳۷۵ ه. ق. در جلسات علمی روحانیون و فقهای عربستان مطرح شد و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. شیخ عبدالرحمان بن ناصر السعدی، مجموعه‌ای از رسایل علمیه در این خصوص نگاشت و برای شاگردانش عبدالله بن عبدالعزیز بن عقیل فرستاد و طی آن عنوان کرد که با بسیاری از شیوخ، علما و فضلائی نجد ملاقات و در مورد توسعه سعی

ص: ۱۰۴

با آنها بحث و گفتگو کرده که برخی از آنها نظر موافق و برخی دیگر نظر مخالف داشتند و موافقین استدلال می‌کردند که عرض مسعی نه در کتاب خدا مشخص شده و نه در سنت پیامبر ۹.

* در سال ۱۳۷۶ ه. ق. در یکی از گره‌های نزدیک مروه، شکافی رخ داد، لذا امیر فیصل، ولیعهد وقت عربستان، طی فرمانی دستور داد کمیته‌ای با عضویت شیخ عبدالله بن دهیش، شیخ عبدالملک بن ابراهیم و سید علوی مالکی تشکیل شود تا پس از رؤیت شکاف یاد شده، نسبت به اتخاذ تصمیم مقتضی در این خصوص اقدام نمایند و در نتیجه عقد «گره» مزبور منهدم گردید و پس از بحث و بررسی‌های فراوان، محلّ گره مزبور و پلکان منتهی به صفا و مروه، به مسعی افزوده شد و پس از توسعه دوم، مساحت هر دو طبقه مسعی، به ۱۶۷۰۰ متر مربع رسید.

* در دوران پادشاهی ملک فهد، توسعه سوم مسعی، در سال ۱۴۱۵ انجام شد و مساحت مسعی (طبقه همکف) از ۲۴۵ متر مربع به ۳۷۵ متر مربع افزایش یافت.

نویسنده مقاله در پایان نتیجه می‌گیرد که اختلاف در مورد توسعه سعی، از گذشته‌های دور میان روحانیون و علما وجود داشته و گروهی قائل به امکان توسعه نامحدود و عده‌ای قائل به توسعه محدود و عده‌ای دیگر مخالف هرگونه توسعه بودند و این اختلاف نظر منحصر به دوران فعلی نیست.

شروع عملیات بازسازی مسعای قدیم

به گزارش روزنامه المدینه، شرکت بن لادن عربستان، با تخریب مسعای قدیم، عملیات پایه‌ریزی ستون‌ها و پایه‌های فاز ۲ مسعای جدید را آغاز کرد. قرار است محلّ مسعای قدیم پس از بازسازی و نوسازی، به عنوان مسیر برگشت مورد استفاده قرار گیرد و مسعای جدید مختص مسیر رفت باشد. در این طرح، در هر دو مسیر رفت و برگشت، مسیرهای ویژه‌ای جهت تردد صندلی‌های چرخ‌دار و مسیرهای تسمه‌ای برقی جهت تردد افراد مسن و ناتوان احداث می‌شود که کاملاً از مسیر حرکت و تردد عابرین و سعی کنندگان عادی جداست. کل طرح مسعی در پایان سال ۱۴۳۰ به پایان خواهد رسید.

توسعه جدید شامل بازسازی طبقات سه گانه مسعی و تعریض آن به عرض ۲۰ متر از سمت شرقی صفا و مروه به طول ۳۹۰ متر می‌باشد. در این توسعه تأسیسات حیاتی جدیدی احداث خواهد شد که در گذشته وجود نداشته؛ مانند تأسیسات پیشرفته کنترل امنیتی، سیستم پیشرفته صوتی کنترل از راه دور، تعدادی پله برقی و آسانسور و همچنین ورودی‌های ویژه صندلی‌های چرخ‌دار، سیستم متکامل تهویه، شیرهای آب زمزم، ورودی و خروجی‌های متعدد و خروجی‌های اضطراری، بعلاوه سیستم راهنمایی پیشرفته.

به گزارش روزنامه الوطن عربستان، مجلس شورای عربستان، روز یکشنبه مورخ ۲۰ آوریل ۲۰۰۸ مصادف با ۱ اردیبهشت ۱۳۸۷ ه. ش. لایحه قانون و مقررات جدید بازخواست مطوفین، و کلا، ادلاً و زمازمه را مورد بحث و بررسی قرار داد. در این لایحه، ضمن تعیین شرح وظایف و مسؤولیت‌های مؤسسات یاد شده، به موضوع تشکیل هیئت داوری برای محاکمه متخلفان اشاره شده است. در صورت تصویب این پیش‌نویس از سوی مجلس و هیئت دولت عربستان، مصوبه قبلی هیئت دولت در خصوص مجازات ارباب الطوائف ملغی خواهد شد. مهمترین فرازهای این پیش‌نویس به شرح زیر است:

* تهیه مسکن مناسب حجاج در مکه و مدینه و نظارت بر ارائه خدمات در آن‌ها قبل، بعد و هنگام اقامت حجاج، جزو وظایف مطوفین و ادلاً می‌باشد.

* آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی در کلیه موقعیت‌ها و در طول ساعات شبانه روز، جزو شرح وظایف مطوفین و ادلاً می‌باشد.

تشکیل هیئت داوری برای محاکمه افراد خاطی مؤسسات مطوفین، ادلاً، زمازمه و و کلا، مستقیماً زیر نظر وزیر حج عربستان خواهد بود. اعضای این هیئت عبارت‌اند از:

- نماینده وزیر حج، که از لحاظ رتبه اداری دارای حداقل گروه ۱۴ می‌باشد.
- مشاور و کارشناس امور شرعی، که از سوی وزیر دادگستری پیشنهاد می‌گردد.
- نماینده وزارت کشور.

ص: ۱۰۵

- نماینده وزارت بازرگانی و صنایع.

مدت عضویت این افراد ۴ سال است که فقط برای یکبار قابل تمدید خواهد بود. جلسات این هیئت، با حضور حداقل سه عضو رسمیت می‌یابد که باید رییس یا جانشین او جزو آنها باشد. مصوبات با حصول اکثریت آرا صادر و در صورت تساوی آرای موافقین و مخالفین، ارجحیت با گروهی خواهد بود که رییس هیئت جزو آنها باشد. مصوبات و احکام این هیئت، ظرف ۳۰ روز از تاریخ ابلاغ آن، به مؤسسه ذی‌ربط قابل استیناف در دیوان مظالم خواهد بود و باید احکام هیئت حداکثر تا ۷ روز پس از صدور به آدرس رسمی مؤسسه مورد نظر ابلاغ شود.

جلسات هیئت داور، با توجه به اقتضای شرایط آن، در شهر مکه یا شهرهای دیگر برگزار می‌گردد. تعیین مکان و زمان برگزاری جلسه بر عهده رییس هیئت و ثبت تخلّفات بر عهده وزارت حج، وزارت کشور و هیئت تحقیق و تفحص می‌باشد. کمیته‌ای متشکل از نمایندگان وزارت حج، کشور و هیئت تحقیق و تفحص، پیگیری در این خصوص را بر عهده می‌گیرد و آنرا به هیئت داور ارجاع می‌دهد. زمان و مکان برگزاری جلسه دادگاه باید حداقل ظرف ۲ هفته قبل از تشکیل آن، به طور کتبی به نشانی رسمی و ثابت فرد متخلف ابلاغ گردد و چنانچه مدعی علیه، علی‌رغم اطلاع یافتن از تاریخ جلسه بدون هرگونه عذر موجه در دو جلسه متوالی غیبت کند، تدابیر لازم جهت صدور حکم غیابی اتخاذ خواهد شد. مدعی علیه می‌تواند شخصاً در جلسات حضور داشته باشد و یا این که نماینده‌ای جهت شرکت در جلسات معرفی نماید مگر این که هیئت داور، حضور شخص خاصی را ضروری بداند که در این صورت حضور نماینده منتفی خواهد بود.

صدور مجوز اجاره مسکن حجاج (تصریح)

به گزارش روزنامه‌های عکاظ و الیوم، چاپ عربستان، کمیته بازرسی منازل حجاج از روز شنبه مورخ ۱۴۲۹/۱/۲۸ کار رسیدگی به درخواست‌های صدور تصریح اسکان حجاج را آغاز کرد.

کمیته مزبور از مالکین و مؤجرین ساختمان‌های حجاج درخواست کرد که کلیه استانداردهای ایمنی و ساختمانی را رعایت کنند تا به درخواست‌هایشان رسیدگی شود. پیش‌بینی می‌شود که کمیته یاد شده در طول فعالیت خود برای موسم حج سال جاری ۱۴۲۹ ه. ق. حداقل ۶۰۰۰ تصریح صادر کند. علی‌رغم درخواست کمیته مزبور مبنی بر مراجعه زود هنگام ارائه درخواست تصریح، در هفته اول کمیته مزبور فقط ۳۵ فقره درخواست ارائه گردید.

ص: ۱۰۶

مقررات وزارت حج در مورد عمره

- به گزارش روزنامه عکاظ، وزارت حج عربستان طی بخشنامه‌ای به شرکت‌ها و مؤسسات عمره آن کشور، شرط پذیرش درخواست‌های تأیید قراردادهای منعقد با طرف‌های خارج را به شرح زیر اعلام کرد.
- درخواست‌ها در پوشه فیزی تقدیم گردد که اطلاعات اولیه به آن درج شده باشد.
 - نداشتن بدهی مالی به دیگران و ارائه سند دال بر تسویه حساب‌های فیما بین.
 - ارائه مجوز تأسیس، رونوشت قراردادهای اجاره یا مالیکت دفاتر در مکه، مدینه و جدّه به همراه اسامی و مشخصات کارمندان آن دفاتر و شماره تلفن‌ها و نشانی آن‌ها و چارت تشکیلاتی شرکت یا مؤسسه.
 - ارائه رونوشت قراردادهای اشتغال کارمندان و کارکنان شرکت یا مؤسسه که به تأیید و گواهی مراجع ذی‌ربط رسیده باشد.
 - ارائه رونوشت بیمه اجتماعی کارمندان خود.
 - مراجعه به اداره امور حج و عمره در اداره کل گذرنامه جهت دریافت مجوز (تصریح) امنیتی.
 - ارائه رونوشت قراردادهای مسکن حمل و نقل منعقد با شرکت‌های ذی‌ربط برای تقدیم خدمات مسکن و حمل و نقل به عمره‌گزاران و ثبت آن‌ها در سیستم رایانه‌ای وزارت حج.
- بخشنامه وزارت حج عربستان در مورد مسکن عمره
- به گزارش روزنامه المدینه، وزارت حج عربستان طی بخشنامه‌ای به شرکت‌ها و مؤسسات عمره آن کشور، بر ضرورت رعایت شروط زیر در مورد مسکن عمره‌گزاران تأکید کرد:
- مسکن عمره‌گزاران باید دارای مجوز لازم، طبق شروط و استانداردهای دفاع المدنی، امارت منطقه و کمیته بازرسی منازل باشد.
 - قرارداد اجاره مسکن عمره‌گزاران باید رسمی و متضمن مبالغ دقیق اجاره بها و مکانیسم پرداخت باشد و نشانی دقیق آن در قرارداد اجاره قید شود و قرارداد اجاره در اتاق بازرگانی به ثبت برسد.
 - ظرفیت اسکان در ساختمان مورد نظر باید متناسب با تعداد روادید دریافتی توسط هر شرکت طبق برنامه مصوب کاری آن باشد:
 - تجهیز ساختمان‌های عمره به تخت، ملافه، بالش و روبالشی.
 - انجام فعالیت‌های نظافت کلّ ساختمان در طول ساعات شبانه روز.
 - آسانسور ساختمان همیشه سالم و فعال باشد و قرارداد سرویس، تعمیر و نگهداری آن ارائه شود.
 - سرویس‌های بهداشتی سالم و تمیز باشد.
- تجهیز هر طبقه به حداقل یکدستگاه آب سرد کن و چنانچه تعداد شقه‌ها (آپارتمان‌های) هر طبقه بیشتر از ۴ شقه باشد، باید تعداد آب سرد کن‌ها نیز افزایش یابد.
- تأمین لیوان ورقی (چایخوری) به تعداد کافی (برای مصارف آب آشامیدنی).
 - تجهیز ساختمان به تعداد کافی سطل زباله وسایل ایمنی، سطل و کپسول‌های آتش‌نشانی.
 - تأمین نور کافی و نگهداری ۲۴ ساعته برای ساختمان.
 - تأمین نیروی کار کافی برای تخلیه و بارگیری ساکها و چمدانهای مسافری.
- وزارت حج در بخشنامه خود همچنین بر ضرورت تأمین خودروهای مناسب جهت حمل و نقل عمره‌گزاران و فعال بودن دفاتر شرکت‌ها در طول ساعات شبانه روز تأکید کرده است.
- نارضایتی وزارت حج و امارت مدینه از عملکرد شرکت‌های عمره:

به گزارش روزنامه عکاظ، امارت مدینه منوره طی نامه‌ای به وزارت حج عربستان ضمن انتقاد از عملکرد شرکت‌ها و مؤسسات عمره در مدینه خاطر نشان ساخت که نیروی کار کافی برای انتقال با زائران ورودی از دستگاه‌های اکسی‌ری گمرک به خارج از سالن ورودی وجود ندارد و به دلیل انباشت بار زائران ازدحام زیادی در باجه‌های گمرکات به وجود آمده و بسیاری از شرکت‌ها فاقد نماینده فعال برای رسیدگی

ص: ۱۰۷

به مشکلات عمره گزاران می‌باشند و علاوه بر آن، تأخیر در تأمین اتوبوس‌های موردنیاز، باعث تأخیر خروج عمره گزاران از سالن‌های ورودی و در نتیجه شیوع پدیده افتراش (موقت) شده است. وزارت حج عربستان نیز طی بخشنامه‌ای به شرکت‌های عمره، ضمن انتقاد از عملکرد دفاتر این شرکت‌ها در مدینه، عنوان کرده است که دفاتر این شرکت‌ها در مدینه یا تعطیل بوده و یا این‌که در جای دور افتاده و غیرقابل شناسایی قرار دارند و برخی دیگر فاقد تجهیزات و امکانات لازم می‌باشد و چنانچه مقررات وزارت حج در این خصوص رعایت نشود مجوز شرکت‌های خاطی لغو خواهد شد.

از طرف دیگر وزارت حج در اوایل سال جاری، طی بخشنامه دیگری به شرکت‌ها و مؤسسات عمره، از آن‌ها خواست که از اعزام زود هنگام عمره گزاران از محل سکونتشان به فرودگاه‌ها، هنگام بازگشت به کشورهایشان خودداری نمایند و نباید زائران بیش از ۶ ساعت در فرودگاه به انتظار بنشینند.

تدوین پیش‌نویس مقررات ساماندهی عمره داخلی عربستان:

به گزارش روزنامه عکاظ، کمیته ساماندهی اداری، چارت داخلی و تقسیمات اداری و مشاغل وزارت حج پیش‌نویس طرح ساماندهی عمره داخلی را همانند طرح ساماندهی حجاج داخل تدوین کرده است. بر اساس این طرح، اتباع سعودی و مقیمین آن کشور جهت ادای عمره، به خصوص در ماه مبارک رمضان، باید با یک شرکت مجاز عمره داخلی قرارداد ببندند که شامل مسکن، تغذیه و حمل و نقل باشد.

برنج

به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۸ فوریه ۲۰۰۸ م. برخلاف پیش‌بینی‌های کارشناسان بازار در عربستان، مبنی بر کاهش نسبی قیمت برنج و شیر در آن کشور، بدلیل پرداخت یارانه توسط دولت سعودی، قیمت این دو محصول در بازار عربستان به میزان ۱۰ درصد افزایش یافت؛ زیرا پرداخت یارانه‌ها به تأخیر افتاده است.

نایب رییس اتاق بازرگانی جده در این باره گفت: بازرگانان نهایت استفاده را از این نابسامانی‌ها می‌برند؛ زیرا از یک سو برنج را به دلیل تأخیر در پرداخت یارانه، به قیمت بالا به فروش می‌رسانند و از سوی دیگر یارانه‌ها را در آینده از دولت دریافت می‌کنند و مکانیسم فعلی پرداخت یارانه برنج و شیر، به نفع سرمایه‌داران و بازرگانان می‌باشد.

بنا به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۳ مارس ۲۰۰۸ م. دولت تایلند جهت مقابله با افزایش قیمت برنج در بازارهای داخلی که طی ۴ ماه گذشته به ۴۰ درصد رسیده بود، در صدد ایجاد محدودیت‌های بیشتر برای صادرات برنج آن کشور می‌باشد. در سال گذشته قیمت هر تن برنج تایلندی ۴۸۰ دلار بود که اواخر سال گذشته هجری شمسی به ۶۸۰ دلار رسید و این اقدام تأثیر بسیار منفی بر قیمت برنج در بازارهای جهانی خواهد گذاشت؛ زیرا تایلند، با صادرات ۹۰ میلیون تن برنج در سال، از صادرکنندگان عمده برنج در جهان است و پس از آن، هند، ۵ میلیون تن صادر می‌کند. این اقدام تایلند چند روز پس از اقدام مشابه هند مبنی بر اعمال ممنوعیت صادرات برنج ارزان قیمت صورت گرفت که تأثیر بسزایی در افزایش قیمت محصول برنج در بازارهای جهانی داشت و قیمت هر تن برنج ممتاز از ۱۵۵۰ دلار در هر تن به ۱۶۵۰ دلار رسید. اما قیمت برنج با کیفیت پایین، در بازارهای سعودی ۱۰۵ ریال در هر کیسه ۴۵ کیلوگرمی حداقل تا ۱۱۵ ریال افزایش یافته است.

اکنون علی‌رغم صدور فرمان دولت مبنی بر از سرگیری پرداخت یارانه به مبلغ ۱۰۰۰ ریال برای هر تن برنج، این محصول در بازارهای داخلی عربستان افزایش یافت؛ به طوری که قیمت انواع برنج در بسته‌بندی‌های ۴۰ کیلوگرمی، به شرح زیر است:

نوع:

نرخ عمده اولیه نرخ عمده پس از فروش نرخ عمده پس از پرداخت یارانه نرخ تجزیه پس از پرداخت یارانه

A:

۲۱۵ ریال ۲۳۰ ریال ۱۹۰ ریال ۱۹۵ ریال

B:

۲۱۰ ریال ۲۲۵ ریال ۲۱۰ ریال ۲۱۵ ریال

C:

۱۸۰ ریال ۱۹۰ ریال ۱۸۵ ریال ۱۹۰ ریال

ص: ۱۰۸

افزایش ۱۰ درصد قیمت جهانی برنج بدلیل افزایش مصرف آفریقا

به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۷ آوریل ۲۰۰۸ م. قیمت جهانی برنج در روز جمعه مورخ ۴ آوریل ۲۰۰۸ م. به دلیل پیوستن کشورهای آفریقایی به جرگه واردکنندگان برنج از جنوب شرق آسیا، به میزان ۱۰ درصد افزایش یافت. روزنامه فایننشال تایمز نیز در گزارشی اعلام کرد: طی دو هفته اخیر، قیمت جهانی برنج به میزان ۵۰ درصد افزایش یافته بود که سوای افزایش اخیر ۱۰ درصد می‌باشد. بر اساس ادعای روزنامه مزبور، قیمت هر تن برنج تایلندی متوسط، طی یک هفته، از ۷۶۰ دلار به ۸۵۰ دلار و قیمت هر تن برنج خوب تایلندی طی همان مدت به بیش از ۱۰۰۰ دلار افزایش یافته است.

به عقیده روزنامه مزبور، افزایش فوق، ناشی از محدودیت‌های اعمال شده توسط کشورهای عمده صادرکننده برنج در جهان، مانند مصر، چین، هند، ویتنام و تایلند می‌باشد و پیش‌بینی می‌شود که میزان مصرف جهانی برنج به دلیل افزایش جمعیت جهان و افزایش میزان سرانه مصرف، به دلیل افزایش قیمت دیگر محصولات غذایی و گرایش بیشتر مردم کم درآمد به مصرف برنج، افزایش یابد و در نتیجه شاهد افزایش مجدد قیمت‌ها باشیم.

وضعیت تولید برنج هند و پاکستان

به گزارش روزنامه المدینه، مورخ ۱۴ آوریل ۲۰۰۸ م. قیمت برنج پاکستانی به دلیل افزایش تقاضا برای خرید، پس از اعمال محدودیت صادرات برنج توسط هند و برخی از کشورهای تولیدکننده عمد، به میزان ۳۰ دلار افزایش یافته و از ۱۱۲۰ در هر تن به ۱۱۵۰ دلار رسیده است و قیمت انواع عادی آن در بازار داخلی سعودی هر کیسه ۴۵ کیلوگرمی ۱۰۵ ریال سعودی می‌باشد.

دولت هند نیز در آغاز تحت فشار برخی از نمایندگان پارلمان آن کشور و لابی بازرگانان و کشاورزان، صدور برنج بسمتی را که میزان تقاضای آن در کشورهای اتحادیه اروپا و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بسیار بالاست، ممنوع کرد ولیکن در روز شنبه مورخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۸ م. با صادرات مجدد برنج بسمتی و نوع دیگری از برنج، به نام ۱۱۲۱ موافقت کرد. برنج نوع دوم مورد تقاضای شدید بازار داخلی ایران و از ادغام برنج بسمتی و برنج با کیفیت پایین‌تر به دست می‌آید.

لازم به یادآوری است که دولت هند، طی ۵ سال گذشته میزان تولید خود را افزایش نداده و آن را ثابت نگه داشته است. حدود ۹۸ درصد برنج تولیدی هند از نوع عادی می‌باشد که قیمت آن از ۳۰۰ دلار در هر تن تجاوز نمی‌کند و بیشتر در کمک‌ها و اعانات بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما ۲ درصد باقیمانده از نوع بسمتی است که به یک میلیون تن می‌رسد. طبق آمارهای منتشره میزان تولید برنج در هند به ۱۳۹ میلیون تن می‌رسد و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به اتحادیه اروپا، عراق و ایران جزو خریداران عمده آن هستند. عربستان سعودی سالیانه ۱۰۰۰ / ۴۰۰ / ۱ تن برنج مصرف می‌کند.

مرغ

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۹ فوریه ۲۰۰۸ م. قیمت خرده فروشی مرغ در مکه مکرمه به میزان ۱۰۰ درصد افزایش یافت و طی دو هفته اخیر، از ۷ ریال به ۱۵ ریال رسید. قیمت عمده فروشی هر کارتن مرغ که بین ۴۰ تا ۵۰ ریال بود به ۱۵۰ ریال سعودی افزایش یافت.

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۶ مارس ۲۰۰۸ م. قیمت عمده فروشی مرغ منجمد به ۷۹۰۰ ریال سعودی در هر تن رسید.

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۲۸ مارس ۲۰۰۸ م. قیمت خرده فروشی مرغ تازه، در آغاز هفته دوم سال جاری هجری شمسی به میزان ۲۵ تا ۵۰ هلهه افزایش یافت؛ زیرا قیمت جهانی مرغ طی هفته اول سال جاری، از ۱۱۰۰ ریال برای هر تن به ۱۲۳۰ ریال افزایش یافت و از سوی دیگر تولید جوجه یکروزه در عربستان برای مدت کوتاهی دچار مشکل شده بود، لیکن پیش‌بینی می‌شود که با

فعال شدن ۷۵

ص: ۱۰۹

درصد مرغداری‌های غیرفعال میزان عرضه افزایش یابد و قیمت عمده هر کیلوگرم مرغ در مرز ۸ ریال سعودی تثبیت شود. بنا به گزارش همین روزنامه برخی از خرده فروشی‌ها، هر کیلوگرم مرغ را به قیمت ۱۴ ریال سعودی به فروش می‌رسانند و علی‌رغم نوسانات قیمت خوراک طیور و سویا، پیش‌بینی می‌شود که قیمت فروش مرغ تا پایان آوریل سال جاری میلادی ثابت بماند.

- به گزارش روزنامه الیوم چاپ عربستان، مورخ ۳۰/۳/۲۰۰۸ م. پیش‌بینی می‌شود که در پایان ماه آوریل سال جاری، قیمت مرغ در عربستان کاهش یابد؛ زیرا بنا به دستور پادشاه این کشور میزان یارانه پرداختی برای هر تن جو از ۷۰۰ ریال سعودی به ۱۲۰۰ ریال افزایش یافته و بر یارانه سویا و ذرت زرد نیز افزوده شده است. این اقدام بلافاصله بر قیمت تخم‌مرغ در عربستان تأثیر گذاشت و آن‌را کاهش داد و با توجه به کاهش هزینه‌های تولید، قیمت مرغ نیز کاهش خواهد یافت.

آرد و گندم

- به گزارش روزنامه المدینه، مورخ ۲۶ مارس ۲۰۰۸ م. با توقف چند روزه توزیع آرد از سوی سازمان آرد و گندم عربستان، بحران آرد و گندم در آن کشور ابعاد تازه‌ای به خود گرفت؛ به طوری که قیمت هر کیسه آرد در بازار سیاه تا ۷۰۰ ریال سعودی رسید و در برخی از شهرها، صف‌های طولانی مقابل نانوایی‌ها تشکیل شد. نانوایی‌های مکه نیز با کمبود شدید آرد مواجه بودند و برخی از آن‌ها مجبور به تعطیل کار خود شدند.

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۵ آوریل ۲۰۰۸ م. تعدادی از سرمایه‌گذاران سعودی جهت بررسی راه‌حل‌های برطرف کردن کمبود آرد و گندم، پیشنهاد کردند که سرمایه‌گذاران سعودی در برخی از کشورهای عربی، از جمله مصر و سودان، در زمینه گسترش کشت و زرع گندم و برنج سرمایه‌گذاری کنند.

روغن مایع

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۸ م. تولیدکنندگان انواع روغن خوراکی قیمت محصولات خود را بین ۸ درصد تا ۲۷ درصد (۶ تا ۲۷ ریال) افزایش داده‌اند؛ به طوری که قیمت برخی از انواع روغن مایع، از ۹۵ ریال برای ۱۸ لیتر به ۱۲۲ ریال افزایش یافت و پیش‌بینی می‌شود که قیمت روغن خوراکی در آینده نزدیک نیز افزایش یابد. در این گزارش آمده است: قیمت انواع روغن خوراکی به شرح زیر افزایش یافته است:

قیمت هر کارتن مازولا از ۹۵ به ۱۲۲- هلا از ۵۰ به ۶۵- عربی از ۷۵ به ۸۵- عافیه از ۹۵ به ۱۰۸- هلال ۵۸ به ۶۵- هلا از ۵۴ به ۷۴- دلال از ۸۰ به ۸۵ و شمس از ۷۴ به ۸۴ ریال سعودی افزایش یافته است.

پنهان کردن اطلاعات و پناه دادن به افراطیون از گناهان کبیره است

به گزارش ابنا، «عبدالعزیز بن عبدالله آل‌الشیخ» تأکید کرده است که اقدامات جنایتکارانه افراطیون از معصیت‌های شدید به شمار می‌رود و کسی که به خدا و آخرت ایمان داشته باشد، هرگز نمی‌تواند دست به چنین اقداماتی بزند.

مفتی سعودی همچنین با تأکید بر این که مردم سعودی و همچنین اتباع خارجی مقیم این کشور نباید اطلاعات مربوط به تروریست‌ها را کتمان کنند؛ گفت: «اطلاع ندادن به مسؤولان، پنهان کردن اطلاعات در مورد افراطیون و پناه دادن به آن‌ها از گناهان کبیره است».

گفتنی است، تروریست‌های وهابی که از اندیشه‌های خشک فرقه وهابیت تبعیت و از اوامر مفتی‌های سعودی تبعیت می‌کنند، نه تنها در کشورهایمانند عراق و پاکستان دست به خشونت می‌زنند بلکه در خاک عربستان نیز با حامیان اندیشه‌های ضد خشونت برخورد می‌کنند. برخی از آنان اکنون از مفتی‌های دولتی فرمان نمی‌برند بلکه مذهب دیگری- با عناوینی همچون «سلفیت جهادی»- در درون نظام اعتقادی وهابیت ایجاد کرده‌اند.

این مسأله به ویژه پس از روی کار آمدن ملک عبدالله، دولت سعودی و روحانیون مرتبط با آن را متوجه خطر روزافزون افراطی‌گری وهابیت ساخته و به عکس‌العمل وادار کرده است. (به نقل از تابناک)

ص: ۱۱۰

خواص منحصر به فرد آب زمزم

یک دانشمند ژاپنی اعلام کرد نتایج تحقیقات با استفاده از فناوری نانو تکنولوژی نشان می‌دهد آب زمزم در مکه مکرمه، آب معمولی نیست بلکه از خواصی برخوردار است که در هیچ یک از آب‌های جهان پیدا نمی‌شود.

به گزارش «جهان نیوز» و به نقل از واحد مرکزی خیر، نتایج تحقیقات نانو تکنولوژی این دانشمند ژاپنی نشان می‌دهد اگر یک قطره از آب زمزم به هزار قطره آب معمولی افزوده شود، آن هزار قطره آب معمولی، خواص آب زمزم را پیدا می‌کند.

دکتر ماسارو یموتو از پژوهشگران ژاپنی افزوده است: در تحقیقات و مطالعات علمی خود روی آب زمزم، با استفاده از فناوری نانو تکنولوژی نتوانسته است هیچ یک از خواص آب زمزم را تغییر دهد.

وی تصریح کرده می‌کند: روی آب زمزم که آن را از یک عرب مقیم ژاپن گرفته، تحقیقات و مطالعات زیادی انجام داده است.

دکتر یموتو گفته است: آب زمزم منحصر به فرد و از آب‌های دیگر متمایز است و ساختار آن با همه آب‌های جهان تفاوت دارد.

این محقق ژاپنی گفته است: مطالعات و تحقیقات در آزمایشگاه‌ها نتوانست هیچ یک از خواص این آب را تغییر دهد و ما تاکنون نتوانسته‌ایم علت آن را تشخیص دهیم.

وی در پایان گفته است: آب زمزم یک آب معمولی نیست. گفتنی است دکتر یموتو بنیانگذار نظریه تبلور ذرات آب است.

ص: ۱۱۱

ی

ک مقام سعودی:

ایران و عربستان می‌توانند پیش قراولان وحدت کشورهای اسلامی باشند

شاهزاده سلمان بن عبدالعزیز، امیر منطقه ریاض، روز یکشنبه در دیدار با سید محمد حسینی، سفیر کشورمان در عربستان اعلام کرد: جمهوری اسلامی ایران و عربستان می‌توانند پیشقراولان انسجام و وحدت کشورهای اسلامی باشند. به گزارش ایرنا امیر ریاض در این زمینه تأکید کرد: دشمنان با ترویج فتنه‌گری، به دنبال ایجاد تفرقه و اختلاف بین کشورهای اسلامی هستند.

وی با اشاره به این که روابط دو کشور ایران و عربستان روابطی استراتژیک است، تصریح کرد: اشتراکات فرهنگی، تاریخی و دینی فراوانی میان دو کشور وجود دارد که این اشتراکات می‌تواند عامل مؤثری در تقویت روابط دو کشور باشد.

شاهزاده سلمان بن عبدالعزیز، روابط دو کشور را خوب توصیف کرد و افزود:

این روابط باید در چارچوب ارتقای منافع و مصالح امت اسلامی حفظ شود.

وی همچنین تأکید کرد: دو کشور بزرگ ایران و عربستان، با توجه به ظرفیت‌های گسترده خود، می‌توانند برای حل مشکلات منطقه چاره‌اندیشی کنند.

سفیر جمهوری اسلامی ایران نیز در این دیدار ضمن ارائه گزارشی از آخرین تحولات مربوط به روابط دو جانبه تصریح کرد: با توجه به شیطنت دشمنان برای ایجاد اختلاف میان کشورهای منطقه، رایزنی و ارتباط مستمر بین دو کشور، در شرایط کنونی، یک ضرورت است.

وی همچنین خاطر نشان کرد: ایران و عربستان در کنار کشورهای منطقه، بدون دخالت بیگانگان، می‌توانند صلح و ثبات و امنیت پایدار را برای منطقه به ارمغان آورند.

در ادامه، این ملاقات زمینه‌های توسعه روابط دو جانبه در حوزه‌های مختلف به ویژه اقتصادی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در نشستی با رییس سازمان حج و زیارت اعلام شد:

هزینه‌های حج تمتع ۱۵ درصد افزایش یافت

طبق گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، رییس سازمان حج و زیارت، روز سه شنبه (۲۱/۳/۸۷) اعلام کرد: از این پس زائران حرم امن الهی برای انجام مناسک سالیانه حج، باید درصد بیشتر از سال گذشته هزینه پرداخت کنند.

مصطفی خاکسار قهرودی، رییس سازمان حج و زیارت و معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در گفت و گو با خبرنگاران، دلایل افزایش پانزده درصدی هزینه‌های حج تمتع را تشریح کرد و گفت: بهای برخی اقلام غذایی؛ مانند روغن و برنج، اجاره مسکن در کشور عربستان سعودی و به طور کلی تورم در نرخ‌های داخلی و جهانی افزایش یافته است و به همین دلیل مجبور شده‌ایم درصد هزینه‌های حج تمتع را افزایش دهیم.

وی با اشاره به این که، متوسط رشد اجاره مسکن در مکه/درصد و قیمت مواد غذایی با آخرین برآوردهای انجام شده چیزی حدود ۳۲ درصد است، گفت: سازمان حج و زیارت با تلاش هوشمندانه خود، توانست جلوی رشد هزینه‌ها را بگیرد و میزان افزایش هزینه‌های حج تمتع را در حد ۱۵ درصد نگه دارد.

رییس سازمان حج و زیارت گفت: این سازمان با مطالعات بسیار و با تحمیل فشارهای مضاعف در بخش بودجه‌های جاری و عمرانی و نیز تقبل برخی از هزینه‌های سفر حج توسط بانک‌های عامل، موفق شد هزینه‌های سال جاری حج تمتع را در مقایسه با

هزینه‌های سفر حج تمتع سال گذشته فقط در حد درصد افزایش دهد.

خاکسار قهرودی از تعامل جدید سازمان حج و زیارت با بانک‌های عامل خبر داد و گفت: در پی ایجاد یک فضای رقابتی سالم میان بانک‌ها، برخی از امکانات زیرساختی و خدمات فرهنگی و پشتیبانی زائران به صورت رایگان توسط بانک‌ها ارائه می‌شود.

ص: ۱۱۲

وی خاطر نشان کرد: با برقراری تعامل میان سازمان حج و زیارت و بانک‌های عامل و تقبل پرداخت برخی هزینه‌ها توسط بانک‌ها، هزینه سفر مردم کاهش یافت.

رییس سازمان حج و زیارت تأکید کرد: اگر هزینه‌های سازمان حج و زیارت با تلاش کارشناسان این سازمان کاهش نمی‌یافت و بانک‌های عامل به این سازمان کمک نمی‌کردند، هزینه‌ها بیش از درصد افزایش می‌یافت.

خاکسار قهرودی، استفاده از فناوری نوین ارتباطی را از جمله تفاوت‌های مهم ثبت نام زائران در سال جاری عنوان کرد و افزود: با این روش ثبت نام، زائران می‌توانند از منازل خود برای ثبت نام در کاروان‌ها اقدام کنند.

رییس سازمان حج و زیارت تصریح کرد: در سال جاری، زائران از طریق رایانه و همچنین مراجعه حضوری به دفاتر زیارتی، کاروان خود را انتخاب و سپس ثبت نام خود را نهایی می‌کنند.

خاکسار قهرودی با اشاره به مزایای ثبت نام اینترنتی گفت: این روش ثبت نام به کاهش تردد و عبور و مرور در سطح شهر و جلوگیری از تمرکز و تراکم جمعیت در یک کاروان منجر می‌شود و امکان کنترل در ثبت نام‌ها را برای سازمان حج و زیارت فراهم می‌سازد.

وی اسکان مطلوب‌تر زائران در موسم حج را از جمله اقدامات سازمان حج و زیارت در سال جاری اعلام کرد و گفت: با وجود تخریب وسعت قابل توجهی از منازل اطراف حرم، سازمان حج و زیارت موفق شد تا میزان ۲۰ درصد وضعیت کیفی اسکان حجاج را ارتقا دهد.

رییس سازمان حج و زیارت آغاز عملیات اعزام زائران حج تمتع در سال جاری را آبان اعلام کرد و گفت: عملیات رفت و اعزام زائران تا آذر ادامه خواهد یافت.

خاکسار قهرودی خاطر نشان کرد: میانگین سفر حجاج در حدود روز است که هفت روز آن در مدینه و بقیه در مکه خواهد بود. وی عملیات آغاز برگشت زائران از عربستان سعودی به ایران را نیز آذر ماه اعلام کرد و گفت: این عملیات تا دی ماه ادامه خواهد داشت.

وی در خصوص تأخیرهای احتمالی در پروازهای زائران به عربستان در سال جاری گفت: چنانچه پروازی بیش از هشت ساعت تأخیر داشته باشد، غرامت پرداخت خواهد شد.

رییس سازمان حج و زیارت، همچنین در مورد سفر زیارتی عمره گفت: با توجه به ثبت نام بیش از سه میلیون و هزار نفر، برنامه اعزام متقاضیان سفر عمره بر مبنای نظام قرعه‌کشی خواهد بود.

خاکسار قهرودی در مورد هزینه‌های سفر عمره نیز گفت: این هزینه‌ها نیز بر اساس رشد عمومی قیمت‌ها، افزایش قیمت وجود خواهد داشت.

وی تصریح کرد: یکی از دلایل واگذار نشدن سفرهای زیارتی عمره به بخش خصوصی کنترل قیمت‌ها است.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

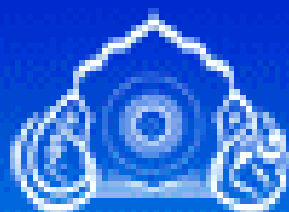
ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

